به سوی آینده

گاهنامهٔ فرهنگی، اجتماعی، زیست محیطی، تاریخی و علمی

دورهٔ دوم، شمارهٔ ۲، سال اول، اسفند ماه ۱۴۰۱

در این شماره:

سخن نخست: یاران، بهار تازه در راه است. متحد شویم!
درنگی برتاریخچهٔ پیدایش ۸ مارس، روز جهانی زنان
تاملی بر سرکوب جنبش های اجتماعی زنان در نظام های مردسالار سلطنتی و ولایی
سطح امروزین فلسفه - یا ترازنامه‌ای از اندیشهٔ انقلابی
هشتادمین سالگرد تأسیس سازمان جوانان تودهٔ ایران
تحولات باید عمیق باشند
نگاهی به‌کارنامه‌ی سینمایی محمدِ رسول‌اوف
اهمیت حفاظت از منابع زیرزمینی آب
نگاهی به سیر تاریخی انجمن‌های ایالتی و ولایتی و ارتباط آن به مسئلهٔ ملی
فضای دیجیتال یا فضای مجازی؟
آفتاب پشت میله‌ها
حفظ و گسترش جنگل‌ها ضرورت مبرم حفظ محیط زیست است
به یاد قهرمانان خاموش خلق

فرخنده باد هشتم مارس روز جهانی زنان!

درود بر زنان مبارز ایرانی که در یک سدهٔ اخیر برای تحقق حقوق شان دمی از پای نایستاده اند!

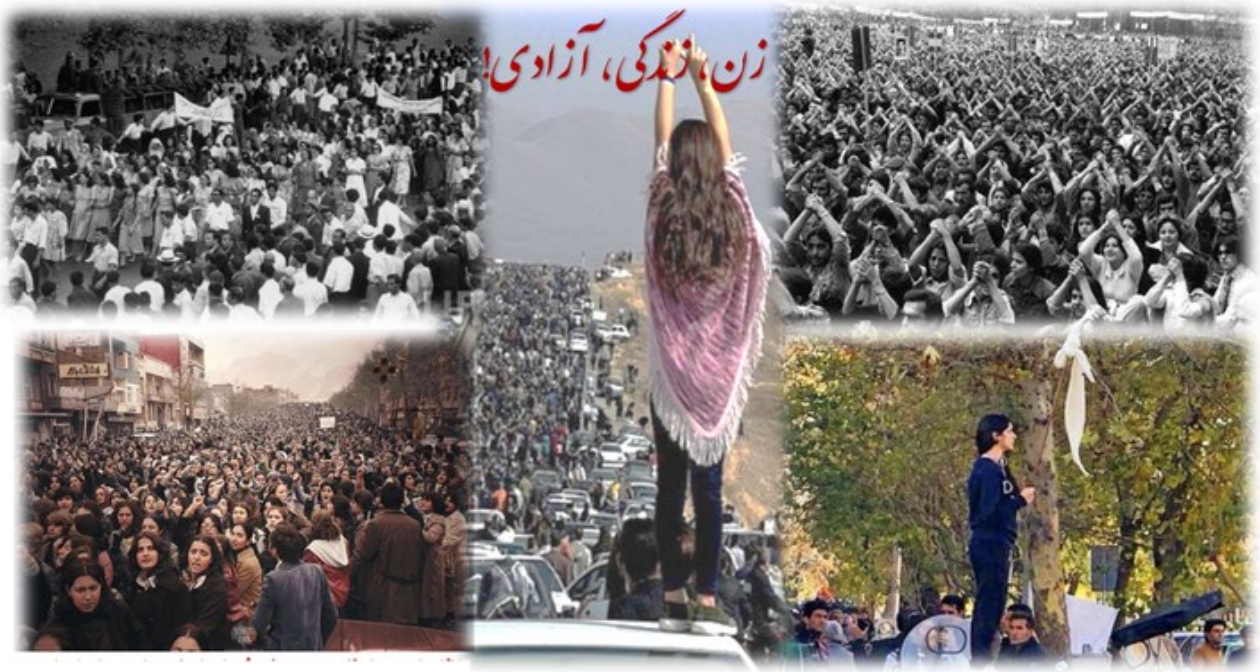

این‌جا به نام دین و خدا می‌کشند مرا
مظلوم و بی‌گناه و صدا می‌کشند مرا
گاهی میان مسجد و گاه در ملاء عام
در انتحار و شوق خطا می‌کشند مرا
عالم به فکر ماه و مریخ است و مشتری
اینان به جهل مطلق ما می‌کشند مرا ...

لینا روزبه

کسانی که حرکت نمی‌کنند زنجیرهای خود را حس نخواهند کرد

رزا لوکزامبورگ

سخن نخست

یاران، بهار تازه در راه است.
متحد شویم!

بهارا بر این دشت گلگون گذر
که گیری زخون شهیدان خبر
بپرس از شقایق که چون می دمد
که جای گل از خاک خون می دمد
ه. الف. سایه

چند روز دیگر به پایان سال ۱۴۰۱ خورشیدی و رسیدن بهارانی تازه مانده است. سالی که گذشت بی‌گمان نقطه‌ایی عطف در پیکار مردم ایران در برابر رژیم ولایت مطلقه فقیه بود. سال ۱۴۰۱ سال ژرفش و گسترش جنبش ملی و مردمی کشورمان در پیکار علیه ظلم و تبعیض و جنایت، استبداد و خرافه و تاریک‌اندیشی و سال خیزش مردمی با شعار "**زن، زندگی، آزادی**" بود. جنبش ضد استبدادی و عدالت‌جویانه کشورمان توانست در این سال گامی بلند در راه بسیج هر چه بیشتر نیرو، روشن‌تر کردن جبهه‌ها و گفتمان میان نیروهای سیاسی بردارد و به شناخت بهتر آماج و آرمان آنان کمک رساند.

سال ۱۴۰۱ که رو به پایان است، سال تشدید تضادهای طبقاتی و بحران‌های ژرف ساختاری زاییدهِ رژیم کودک‌کشِ ولایت فقیه بود. در این سال بخش‌های هر چه بیشتر مردم به زندگی در "**فقر مطلق**" و زندگی در "**فلاکت**" رانده شدند. سال ۱۴۰۱ سال دزدی‌های هر چه کلان‌تر سران و نورچشمی‌های رژیم، سال کوچک‌تر شدن هر چه بیشتر سفره زحمتکشان و قشرهای میانی جامعه، سال حذف گوشت از سفره و آجیل شب عید، سال نجومی‌شدن رهن و کرایه خانه، سال هر چه بی‌ارزش‌تر شدن پول ملی، سال بی‌آیندگی هر چه بیشتر برای جوانان، سال گشت‌های ارشاد، سال تبعیض‌های بیشتر علیه زنان، سال هدف گرفتن چشم جوانان رشید کشور با تفنگ‌های ساچمه‌ایی، سال تضییق، سال سرکوب‌ها، کشتارها و دستگیری‌های گسترده، سال شکنجه و اعدام و سال حمله شیمیایی زنجیره‌ایی به دختران دانش‌آموز بود.

اما از سوی دیگر این سال، سال گردهمایی‌های اعتراضی، اعتصاب‌ها و تظاهرات بی‌شمار فرهنگیان، کارگران و دانشجویان بود که پس از قتل **مهسا امینی** به خیزش سراسری و ملی مردم ایران، بویژه با شرکت زنان و جوانان فراروییده و به تغییر و چرخشی بازگشت ناپذیر به سود کفه پیکار مردم ایران در رویارویی با رژیم ولایت فقیه منجر شد.

بهاری تازه در راه است و هم زمان کورهِ خشم و پیکار مردمی، گرم‌تر از هر زمان دیگر در گذر بیش از چهار دهه حیات رژیم استبدادی ولایت فقیه می‌سوزد! "**اسلام سیاسی**" در ایران با شکستی فاجعه بار روبرو شده است و رژیم چه در پهنه داخلی و خارجی به بن‌بست رسیده است. از سوی دیگر ذهنیت جامعه ایران در گذر سال‌ها به کلی دگرگون شده است و دیگر جامعه، بویژه بخش جوان آن پذیرای فرهنگ خرافی و واپس‌مانده حاکم بر جامعه نیست. شعار "**زن، زندگی، آزادی**" مرزهای کشور را درنوردیده و جهانی شده است.

اوضاع کشور بسیار بحرانی است و کنترل آن هر چه بیشتر از دست رژیم خارج می‌شود. عدم مشروعیت و مقبولیت رژیم در نزد توده‌های مردم، بیش از پیش برای همگان از جمله سردمداران رژیم روشن شده است. اقتصاد کشور در حال فروپاشی است. دلار رکورد می‌زند و پول ملی هر چه بیشتر بی ارزش می‌شود. ناخشنودی و خشم مردم از تبعیض، استبداد و شرایط وحشتناک اقتصادی به حد انفجار رسیده است و اختلاف شدید طبقاتی در کنار عدم آزادی‌های فردی و اجتماعی جانِ مردم را به لب رسانده است. حکومت‌گران دریافته‌اند که دیگر

نمی‌توانند همانند گذشته حکومت کنند و مردم نیز به هیچ وجه خواستار ادامه حکمرانی به شیوه گذشته نیستند. تضاد میان مردم و حکومت هر چه بیشتر اوج می‌گیرد.

شرایط مادی و عینی بروز یک انقلاب به همراه دگرگونی‌های بنیادین در جامعه هر چه بیشتر مهیا می‌شوند. توده‌های مردم و در پیشاپیش آنان زنان و جوانان هر چه بیشتر به مبارزه با رژیم روی می‌آورند و خود را برای شرکت در مبارزه‌ای سرنوشت‌ساز آماده می‌کنند. از یک سوی جبهه نیروهای انقلابی منسجم‌تر می‌شود و از سوی دیگر شاهد ریزش و تردیدها پیرامون سرانجام و آیندهٔ حکومت در میان بخشی از طرفداران آن هستیم.

شوربختانه در این میانه اما **عامل ذهنی** برای پیروزی انقلاب در ایران هنوز کال و نارس است. تجربه به ما می‌آموزد که پیروزی یک انقلاب به پختگی و سطح تکامل هر **دو عامل عینی و ذهنی** وابسته است. نبود هر یک از این دو عامل می‌تواند به پیش‌روی جنبش و به سرانجام رسیدن انقلاب آسیب جدی رساند.

واقعیت آن است که **نیروهای چپ و ملی در ایران**، علیرغم سال‌ها تبلیغات منفیِ رژیم جمهوری اسلامی و همچنین فعالیت مخرب و سیستماتیک خبرگزاری‌ها و ابررسانه‌های امپریالیستی بر علیه آن، از یک نفوذ معنوی چشم‌گیر در جامعه برخوردارند. دیگر همگان می‌دانند که دستگاه‌های اطلاعاتی و رسانه‌های جمهوری اسلامی و همچنین رسانه‌هایی مانند **بی‌بی‌سی فارسی** دهه‌هاست که موذیانه سیاست "**تفرقه بینداز و حکومت کن**" را در میان نیروهای پیشروِ اپوزیسیون به کار می‌بندند و در تلاشند تا از تشکیل یک **آلترناتیو مترقی** در برابر رژیم پیش‌گیری کنند و در این راه از هر شگردی بهره می‌جویند تا از یک سوی از شکل‌گرفتن اتحاد میان حزب‌ها وسازمان‌های چپ با یکدیگر و از سوی دیگر میان حزب‌های چپ با نیروهای ملی جلوگیری کنند. در این میانه نیروهای واپس‌گرا و وابسته به بیگانه نیز برای ربودن جنبش بزرگ "**زن، زندگی، آزادی**" دندان تیز کرده‌اند.

نیروهای پیشرو، چپ و ملی باید بتوانند بر جدایی‌ها و تفرقه‌ها چیره شوند و برای نجات میهن و مردم زبانی مشترک بیابند. وظیفه همه ماست که در این برزنگاه تاریخی هشیار باشیم و تلاش نیروهای ارتجاعی را با شکست روبرو سازیم. نوروز در راه است، بیایید تنگ‌نظری‌ها را کنار بگذاریم و سال نو خورشیدی را به سال اتحاد و همبستگی هر چه بیشتر میان نیروهای سیاسی مترقی بدل سازیم.

برای نجات کشور و مردم میهنمان متحد شویم!

زمان را دریابیم که جاودان نیستیم.
زمان را دریابیم که در برابر آن پاسخ‌گوییم.

احسان طبری

درنگی برتاریخچهٔ پیدایش ۸ مارس، روز جهانی زنان

نگارنده: کاوه‌مهر

تظاهرات زنان در روز ۸ مارس ۱۹۱۷ / ۱۷ اسفندماه ۱۲۹۵ خورشیدی در پتروگراد

از آن روی که در ارتباط با علت انتخاب روز ۸ مارس برای روز جهانی زنان سایه‌روشن‌هایی وجود دارد و به‌ویژه در نشریه‌های فارسی زبان از آن سخن رانده می‌شود که این "روز" به پیشنهاد **کلارا ستکین** تعیین شده است و اصولاً ایده و ابتکار انتخابِ "روز"ی به‌نام "روز زنان" نیز به او نسبت داده می‌شود، نگارنده تلاش می‌کند تا در این جستار کوتاه به‌اختصار به تاریخچهٔ این گزینش بپردازد و در حد توان خود به روشن‌تر شدن برخی جنبه‌های آن کمک کند.

کلارا ستکین در دومین کنفرانس جهانی زنان سوسیالیست، ۲۷ اوت ۱۹۱۰ / ۴ شهریورماه ۱۲۸۹ خورشیدی، در کپنهاگ (پایتخت دانمارک) شرکت داشت. **ستکین** در این کنفرانس از پیشنهادی به‌منظور درنظر گرفتن روزی به‌نام روز جهانی زنان حمایت کرد، البته بدون آن که برای این روز تاریخی به‌لحاظ تقویمی روزی مشخص را پیشنهاد دهد. این پیشنهاد به‌تصویب کنفرانس زنانِ سوسیالیست رسید و کنفرانس در قطعنامه‌اش انتخابِ "روز"ی به‌نام "روز زنان" را این گونه تصویب کرد: "زنان سوسیالیستِ همهٔ کشورها، هرساله روزی را در هم‌آهنگی با سازمان‌های آگاه به مسائل طبقاتی و سندیکاهای کشورشان برگزار خواهند کرد که در درجهٔ نخست به ترویج (آژیتاتسیون) حق رأی زنان کمک رساند. ... روزِ زنان باید کاراکتری بین‌المللی داشته باشد و با کمال دقت آماده و سازماندهی شود."

همان‌گونه که دیده می‌شود، در قطعنامه مصوب این کنفرانس نامی از روز ۸ مارس نیست و اصولاً این مصوبه، روزی مشخص را با عنوان روز جهانی زنان در نظر نمی‌گیرد.

پیشنهادِ نام‌گذاری روزی ویژه برای زنان، ایده و ابتکاری از سوی زنان مبارز آمریکایی و فرستادهٔ آنان **می‌وود سیمونز**[1] بوده است. زنان حزب سوسیالیست آمریکا سال پیش از برگزاریِ کنفرانس کپنهاگ یعنی روز ۲۸ فوریه سال ۱۹۰۹، نخستین روز زنان در آمریکا را با شعارحق رأی برای زنان با موفقیت تمام برگزار کرده بودند. البته زمینهٔ برگزاری چنین روزی نیز از سال ۱۹۰۸ آغاز شده بود. در سال ۱۹۰۸ زنانِ حزب سوسیالیست آمریکا کمیته‌ای را به نام کمیته ملی زنان تأسیس کردند که این کمیته نیز تصویب کرد که روزی را با عنوان روز مبارزه برای حق رأی زنان سازمان‌دهی کند و همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد این روز ویژه در ۲۸ فوریه ۱۹۰۹ در آمریکا برگزار شد. از آن روی که برگزاریِ نخستین روز ویژهٔ زنان در آمریکا با موفقیتی چشمگیر روبرو شد، این ایده پا گرفت که در سال ۱۹۱۰ نیز روزی ویژه برای زنان برگزار شود. بدین منظور درماه فوریه ۱۹۱۰ نیز تظاهراتی با شرکت زنان آمریکای شمالی به‌هدف دستیابی آنان به حق رأی برگزار شد که آن هم بسیار موفقیت‌آمیز بود.

چنان که پیش از این آمد، ایدهٔ در نظر گرفتن روزی به‌عنوان روز جهانی زنان از سوی زنان آمریکایی و در کنفرانس کپنهاگ مطرح شد. البته باید اشاره شود که پشتیبانیِ جدیِ **کلارا ستکین** و **کِته دونکر**[2] از این پیشنهاد در روند تصویب این ایده نقشی مهم و تاثیرگذار داشت.

رهبران سیاسی باید اندیشه و ذهنیتی باز، خلاق، و مستعد داشته باشند و بتوانند برای پیش‌بُردِ هرچه موفقیت‌آمیزتر فرایندِ پیکار، از ایده‌ها و پیشنهادهای دیگران استفاده کنند. از رهبری در اندازه‌های کلارا ستکین انتظاری جز آن نمی‌رفت. برخی انسان‌ها و همین گونه رهبران سیاسی، در برابرِ توفانِ ایده‌ها و نوآوری‌ها دیوار می‌سازند و برخی دیگر نیز آسیابِ بادی. **کلارا ستکین** به گروهِ دومِ چنین رهبرانی تعلق داشت.

کلارا ستکین (۱۸۵۷ - ۱۹۳۳)

به‌نظر نگارنده، **کلارا ستکین** هنگام فرایند تصویب قطعنامهٔ یاد شده در کنفرانس کپنهاگ، بی‌گمان به این نکتهٔ مرکزی می‌اندیشیده است که باید بتوان با انتخاب شعاری درست و به‌هنگام، هرچه بیش‌تر لایه‌های گستردهٔ زنان را پیرامون یک خواست عام و اساسی گرد آورد و از این راه بر توان جنبش کارگری زنان در راه پیش‌بُرد هرچه مؤثرتر پیکار بیفزاید. روند آتی رویدادها به‌ویژه در سال‌های ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۴/ ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۳ (تا پیش از آغاز جنگ جهانی اول) درستی انتخاب و طرح مطالبهٔ محوری **حق رأی برای زنان** را به‌روشنی نشان داد. در آن سال‌ها تبلیغ و ترویج چنین خواستی توانست دایرهٔ تأثیرگذاری جنبش کارگری زنان را با روی آوردن هرچه بیشترِ لایه‌های گوناگون اجتماعی زنان به سوی آن، افزایشی چشمگیر دهد. طرح این شعار درست در زمان مناسب و به‌جا از

ادامه در صفحه ۴

ادامه درنگی برتاریخچهٔ پیدایش ۸ مارس، ...

سوی زنان سوسیالیست، توانست حتی بخش‌هایی از زنان متشکل شده در صف‌های جنبش بورژوازی زنان را نیز به سوی جنبش کارگری زنان جلب کند.

گفتنی است که اگر چه **جنبش کارگری زنان آلمان** در آن هنگام همانند **جنبش کارگری آلمان** در کلیت آن برای تحقق یک انقلاب کارگری مبارزه می‌کرد، اما هم‌زمان در راه سازمان‌دهی جنبش زنان و برای به‌کف آوردن حق رأی برای زنان هم پیکار می‌کرد و رسیدن به این حق را به وقوع انقلاب کارگری و به زمان پس از آن موکول نمی‌کرد.

به‌هر روی، در آغاز، زنان هر کشور تلاش می‌کردند تا در کشور خود روزی را به‌عنوان روز زنان برگزار کنند. مثلاً در سال ۱۹۱۱ روز ویژهٔ زنان در کشورهای دانمارک، آلمان، اتریش-مجارستان و سوئیس در روز ۱۹ مارس برگزار شد. گفتنی است که در روز پیش از آن، یعنی روز ۱۸ مارس، مراسم یادمانِ شهیدان انقلاب مارس ۱۸۴۸ / ۱۲۲۷ (انقلاب مارس آلمان) برگزار می‌شد و به‌همین دلیل به‌عنوان روزی ویژه برای زنان مناسب نبود. از آن گذشته، قیام کمون پاریس نیز در روز ۱۸ مارس ۱۸۷۱ (۲۷ اسفندماه ۱۲۴۹) آغاز شده بود. از همین روی در آن سال، روز ۱۹ مارس، به‌عنوان روز ویژهٔ زنان برگزیده شد.

به‌نوشتهٔ **وِرنرتونسن**[۳]، در این روز با سازمان‌دهی و هدایت **کلارا ستکین** یا آن‌گونه که **تونِسن** از او یاد می‌کند: "چهرهٔ مرکزی مورد اعتماد" رفقای زنِ سوسیال دمکرات آلمانی، دو و نیم میلیون نسخه اعلامیه در جهت خواست حق رأی زنان در کشورهای یادشده پخش شد.

نخستین روز جهانی زنان در سال ۱۹۱۱ با موفقیت هرچه تمام‌تر و با استقبال و شرکت بیش از یک میلیون زن از چهار کشور نام برده شده برگزار شد. برای نمونه، در اتریش و در خیابان رینگِ شهر وین، ۲۰ هزار زن به‌سوی شهرداری راه‌پیمایی کردند. مهم‌ترین خواست آنان، در کنارِ طرح خواست‌هایی مانند حق بیمه یا قوانین حمایت کننده از کارگران زن، حق رأی زنان بود.

در سال پس از آن، یعنی در سال ۱۹۱۲، روز زنان در آلمان، در روز ۱۲ ماه مه برگزار شد.

در سال ۱۹۱۴ برای نخستین بار روز زنان در روز ۸ مارس که اتفاقا به روز یکشنبه افتاده بود، برگزار شد. شعار و خواست مرکزی زنان در این روز نیز مطالبهٔ حق رأی زنان بود.

با آغاز جنگ جهانی اول برگزاری روز زنان و مضمون آن در سایهٔ موضوع مهم جنگ و نبرد برای صلح قرار گرفت.

تعیین روز زنان تا آن زمان هر سال به این رویه انجام می‌شد تا در دومین کنفرانس زنان کمونیست در مسکو در سال ۱۹۲۱ / ۱۳۰۰ خورشیدی و در اثر پیشنهاد **هیئت زنان بلغاری**، روز ۸ مارس به‌عنوان روز جهانی زنان به‌تصویب رسید. دلیل این پیشنهاد نیز ارج‌گذاری به رویداد تاریخی شرکت گستردهٔ زنان دهقان و تهی‌دست روسیه در روز ۲۳ فوریه ۱۹۱۷ (بنا بر سالنامهٔ قدیم روسیه) و یا ۸ مارس سال ۱۹۱۷ (بنا بر سالنامهٔ جدید روسیه) در تظاهرات‌شان برای **نان، صلح، و آزادی** بود. برخی اصولاً این تظاهرات گسترده زنان را سرآغاز انقلابِ فوریه ۱۹۱۷ یا انقلاب مارس و واژگونی سلطنت **نیکولای دوم** در روسیه می‌دانند.

از سوی دیگر نیز گفته می‌شود که پس از انقلاب در روسیه و بنا بر درخواست **آلکساندرا کُولونتای**[۴] (Alexandra Kollontai)و دیگر زنان مبارزِ روسیه در سال ۱۹۲۱، **لنین** روز ۸ مارس را به‌عنوان روز جهانی زنان اعلام کرد.

در پوستر رنگی روز جهانی زنان در ۸ مارس سال ۱۹۱۴ کلمات سرخ‌رنگ زیر عکس، حق رأی زنان را برجسته و مطالبه می‌کند. برنامه این روز آن‌گونه که در پوستر نوشته شده است، از ساعت ۳ بعدازظهر روز یکشنبه ۸ مارس آغاز می‌شده است.

به نکته دیگری که در این رابطه باید اشاره شود آن است که تعیین روز ۸ مارس به‌عنوان روز جهانی زنان، آن گونه که گفته می‌شود، پیوندی با سرکوب خونین اعتصاب زنان کارگر نساجی در نیویورک، در روز ۸ مارس ۱۸۵۷ / ۱۷ اسفندماه ۱۲۳۵(یا برخی‌ها آن را در روز ۸ مارس ۱۸۵۸ می‌دانند) نداشته است. اساساً روی دادن اعتصاب زنان کارگر نساجی در نیویورک مورد مناقشه است و برخی بر این باورند که اصلاً چنین اعتصابی رخ نداده است. علاوه بر این، نه در تاریخ جنبش فمینیستی زنان آمریکا و نه در تاریخ جنبش کارگری آمریکا از چنین اعتصابی یاد نمی‌شود.

کارل مارکس با آن که در آن زمان با سوسیالیست‌های آمریکایی در ارتباط بوده است، اما به چنین اعتصابی اشاره‌ای نکرده و جستاری پیرامون آن ننوشته است. این موضوع در مورد دیگر رهبران جنبش کمونیستی در اروپا مانند **فریدریش انگلس** نیز صادق است. گذشته از آن، اصولاً در آن هنگام این نظریه بر افکار عمومی مردم آمریکا حاکم بود که نمی‌توان از وجود جنبشی کارگری در آمریکا همانند با جنبش کارگری در اروپا سخن گفت.

کارل مارکس در سخنرانی خود در کنگرهٔ لاهه در سال ۱۸۷۲ / ۱۲۵۱در کشور هلند (یعنی ۱۵ سال پس از اعتصاب سرکوب شدهٔ مورد ادعا در نیویورک) ازجمله با اشاره به آمریکا، حتی از امکان مبارزهٔ مسالمت‌آمیز کارگری در این کشور سخن گفت:

"ما می‌دانیم که باید نهادها، سنت‌ها، و عرف‌های موجود در کشورهای گوناگون را مورد توجه قرار دهیم

ادامه در صفحه ۵

ادامه درنگی بر تاریخچهٔ پیدایش ۸ مارس، ...

و منکر نمی‌شویم که کشورهایی نیز وجود دارند مانند آمریکا، انگلیس، و اگر که نهادهای شما را بیشتر می‌شناختم می‌توانستم هلند را نیز به این کشورها اضافه کنم، که در آن‌ها کارگران می‌توانند از راه‌های مسالمت‌آمیز به خواست‌های‌شان برسند. اگر که این نکته حقیقت داشته باشد، از سوی دیگر نیز اما باید به‌رسمیت بشناسیم که در بسیاری از کشورهای قاره (منظور مارکس باید قارهٔ اروپا باشد.- نگارنده.)، قهر، اهرم انقلاب‌های ما را تشکیل می‌دهد. آن هنگام که انسان خواهان برپا کردن حاکمیت کار است این قهر است که باید به آن روی آورد."

روشن است که اگر اعتصاب زنان کارگر نساجی در نیویورک، در روز ۸ مارس ۱۸۵۷ (یا ۱۸۵۸) رخ داده بود و این اعتصاب به شکلی خونین سرکوب شده بود بی‌تردید **مارکس** در این کنگره چنین سخن نمی‌گفت و امکان مبارزهٔ مسالمت‌آمیز کارگری در آمریکا را مطرح نمی‌کرد.

البته **مارکس** سه سال پیش از آغاز گسترده و پرتوان مبارزات کارگری در آمریکا، در تاریخ ۱۴ مارس ۱۸۸۳ / ۲۳ اسفندماه ۱۲۶۱ در شهر لندن درگذشت و بیش از آن فراگشت [تکامل] توفندهٔ جنبش کارگری در آمریکا، به‌ویژه در سال ۱۸۸۶ / ۱۲۶۴ که با اعتصاب روز اول ماه مه این سال و برای خواست ۸ ساعت کار در روز آغاز شد و پرشتاب به حرکت درآمد را نتوانست ببیند.

در این ارتباط **فریدریش انگلس** پس از شکل‌گیری و آغاز مبارزات کارگری در آمریکا، در جستاری که در تاریخ ۲۶ ژانویه ۱۸۸۷/ ۱۲۶۵ با عنوان "جنبش کارگری در آمریکا" در لندن نوشت، ازجمله پیرامون شتاب شگفت‌آور این پیکار و پیشرفت مبارزهٔ طبقاتی و کارگری در آمریکا به این نکته اشاره کرد که: "انقلابی که در این ۱۰ ماهِ گذشته در جامعهٔ آمریکا رخ داده است اگر می‌خواست در هر کشور دیگری رخ دهد حداقل به ده سال زمان نیاز داشت."

ظاهراً روایت سرکوب خونین اعتصاب زنان کارگر نساجی در نیویورک، در ۸ مارس ۱۸۵۷، در سال‌های دههٔ ۱۹۵۰ / ۱۳۳۰ از سوی برخی محافلِ اوروکمونیستی در فرانسه رواج پیدا کرده است.

برخی عنوان می‌کنند که ساختن چنین تاریخچه‌ای برای ۸ مارس بیشتر برای آن بوده تا پیوند این روز را با تاریخ اتحاد شوروی و انقلاب روسیه بگسلند و به‌این روز جلوه‌ای دیگر با تاریخچه‌ای متفاوت و شاید به‌زعم آنان جهانی‌تر دهند.

نکته دیگری که در این رابطه به ذهن نگارنده می‌رسد و **تردید پیرامون پیوند روز جهانی زنان را با اعتصاب کارگران زن در شهر نیویورک در سال ۱۸۵۷** (یا ۱۸۵۸) بیشتر می‌کند، موضوع زیر است:

انترناسیونال دوم در کنگرهٔ بنیادگذاری‌اش که از ۱۴ تا ۲۱ ماه جولای سال ۱۸۸۹ / ۱۲۶۸ در پاریس برگزار شد، روز اول ماه مه را به‌یاد کارگران جان‌باخته در اعتصاب روز اول ماه مه ۱۸۸۶ / ۱۲۶۵ در شیکاگو باعنوان روز رزمیِ جنبش کارگری جهان انتخاب کرد. یعنی درواقع انترناسیونال دوم اعتصاب کارگران شیکاگو را که سه سال پیش از برگزاری کنگره رخ داده بود مبنای انتخاب روز جهانی مبارزه کارگران قرار داد. از سوی دیگر باید به این نکته توجه داشت که این اعتصاب حدود ۳۰ سال پس از اعتصابی که گفته می‌شود زنان کارگر شهر نیویورک انجام داده‌اند، رخ داده است.

بعید به‌نظر می‌رسد که پس از گذشت ۲۱ سال از کنگرهٔ **انترناسیونال دوم** مجدداً کنفرانسی در اروپا و این بار کنفرانس جهانی زنان سوسیالیست در سال ۱۹۱۰ / ۱۲۸۹ در کپنهاگ مبنای روز جهانی زنان را اعتصاب کارگران زن آمریکایی در ۵۳ سال پیش از زمان خود انتخاب کند!

به‌دیگر سخن، یعنی پس از آن که بارِ نخست، در پاریس، اعتصاب سرکوب شده کارگرانِ مرد، در شهر شیکاگو، مبنای روز جهانی کارگران قرار می‌گیرد، برای بار دوم، این بار در کپنهاگ، اعتصاب سرکوب شدهٔ کارگران زن در نیویورک و آن هم ۳۰ سال پیش از اعتصاب سرکوب شده کارگرانِ مرد در شهر شیکاگو، مبنای روز جهانی زنان، قرار می‌گیرد. امری که اگر نگوئیم شگفتی‌آور، باید بگوئیم، تامل‌برانگیز است.

به نکتهٔ دیگری که باید اشاره شود آن است که در زبان فارسی روز ۸ مارس بیشتر "**روز زن**" نامیده می‌شود که به‌نظر می‌رسد استفاده از عبارتِ "**روز زنان**" مناسب‌تر باشد. در زبان‌های آلمانی، انگلیسی، و فرانسوی نیز این روز "روز زنان" نامیده می‌شود. افزون بر آن، عبارت "روز زنان" به نقش هم‌بستگی و تشکل زنان به‌صورت یک گروه اجتماعی (و نه به صورت فردی) نیز اشاره دارد.

چکیده:

با توجه به نکته‌های یاد شده در رابطه با پیدایش روز ۸ مارس می‌توان نتیجه‌های زیر را گرفت:

- این روز از امروز به فردا تعیین نشده و پا نگرفته است.
- ایدهٔ تخصیص روزی ویژه در سطح جهان برای زنان، نخستین بار در دومین کنفرانس جهانی زنان سوسیالیست، در روز ۲۷ آگوست ۱۹۱۰ در کپنهاگ، به‌تصویب رسید.
- تخصیص روزی ویژه برای زنان در کنفرانس پیش‌گفته بر پایه پیشنهاد زنان سوسیالیست آمریکایی و فرستادهٔ آنان **مری‌وود سیمونز** انجام گرفت. این پیشنهاد با پشیبانی جدی از سوی **کلارا ستکین** و **کته دونکر**[5] (که دیرتر زندگی غم‌انگیزی پیدا کرد) در کنفرانس به تصویب رسید.
- درون‌مایهٔ اولیهٔ روز ویژه زنان، همان گونه که در بالا به آن اشاره و در قطعنامه دومین کنفرانس جهانی زنان سوسیالیست در کپنهاگ مدون شد، در درجهٔ نخست و مقدم بر همه، ترویج و برجسته ساختن **حق رأی برای زنان** بود. اگر چه در مراسم روز ویژهٔ زنان برخی خواست‌های دیگر ازجمله بهبود شرایط کار و معیشت زنان نیز طرح می‌شدند.
- برای نگارنده، با توجه به منابعی که در اختیار داشت و پژوهش‌هایی که انجام داد، پیوند تعیین روزی ویژه برای زنان به‌خاطر بزرگداشت اعتصاب سرکوب شدهٔ کارگران زن نساجی در نیویورک در سال ۱۸۵۷ (یا ۱۸۵۸) به اثبات نرسید.
- به‌نظر نگارنده در درستی رخداد اعتصاب کارگران زن نیویورک، در سال ۱۸۵۷ (یا ۱۸۵۸) و سرکوب آن، جای تردید است. هر چند تعصبی پیرامون این نگره در میان نیست و موجب خرسندی خواهد بود چنان‌که پژوهشگران هرچه بیشتر در این زمینه بر ابهام‌ها پرتو افکنند و تردیدها را بزُدایند.
- تعیین روز مشخص ۸ مارس به‌عنوان روز جهانی ویژهٔ زنان، در سال ۱۹۲۱ / ۱۳۰۰ انجام شد.

برگرفته از کتاب "**نان و گل های سرخ**"، نگارنده و برگرداننده: میم. الف. کاوه‌مهر، انتشارات روزبه، چاپ اول، تابستان ۱۳۹۶، صص ۱۱۷-۱۲۵.

۱و ۲. "همان" ص ۱۴۷

۳. "همان" ص ۱۴۸

۴. "همان"، صص ۱۹۱- ۱۹۲.

۵. "همان"، ص ۱۴۷ .

****

همراه با مناسبت ۸ مارس و هم‌زمانی‌اش با جنبش "زن، زندگی، آزادی":

تأملی بر سرکوب جنبش‌های اجتماعی زنان در نظام‌های مردسالارِ سلطنتی و ولایی

نگارنده: مینا راستین

جنبش مترقی و فراگیر "**زن، زندگی، آزادی**" دورانی سرنوشت‌ساز در پیکار شجاعانه مردم میهن ما علیه رژیم استبدادی و زن‌ستیز جمهوری اسلامی و در راستای رسیدن به آزادی و عدالت اجتماعی و رهایی از زنجیرهای استبداد قرون وسطایی حاکم سپری می‌کند. این خیزش فراگیر مردمی که از دل خیزش‌های اعتراضی پیشین توده‌های به‌جان آمده از فقر و فساد و ستم و تحمیل انواع تبعیض‌ها به‌ویژه تبعیض جنسیتی برخاسته است، بیش از ۵ ماه است که با اتکا به نیروی عظیم توده‌ها در مسیر حذف دیکتاتوری حاکم قاطعانه مبارزه می‌کند.

جنبش "**زن، زندگی، آزادی**" با نیروی پرتوان خود تا کنون به پیروزی‌هایی برگشت‌ناپذیر در مطالبات انسانی‌اش دست یافته است. طرد هر نوع حاکمیت‌های استبدادی در شکل سلطنتی یا ولایی و برپایی حاکمیتی مردمی ازجمله مطالباتی عمده‌اند که همچنان از سوی این جنبش پیگیری می‌شوند. خیزش عظیمی که با محوریت استیفای حقوق زنان و با شرکت گسترده جوانان و دانشجویان و حمایت مردم و طبقه‌ها و قشرهای زحمتکشان یدی و فکری ازجمله کارگران، معلمان، اصناف، و کسبه بازار ابتدا پیرامون نقض خشن و اهانت‌بارِ به ساحت حقوق فردی و انسانی زنان آغاز شد و هم‌اکنون در روندی برگشت‌ناپذیر و تکامل یابنده کل نظام استبدادی ولایت فقیهی را هدف قرار داده و بر تغییرهای بنیادی و به سمت برپایی حاکمیتی ملی و دمکراتیک به‌ویژه با مشخصهٔ جدایی دین از حکومت تأکید می‌کند.

جنبش پرتوان زنان ایران توانست با برجسته ساختن خواسته‌های زنان در حکم یکی از مطالبه‌های اصلی این جنبش بار دیگر مُهر و نشان تلاش‌های تاریخی‌اش را بر پیکرهٔ مبارزات حق طلبانه مردم میهن ما بگذارد. گسترش گفتمان و فریاد مطالبات یکصد ساله و حل نشدهٔ زنان و حمایت روزافزون مردم به‌ویژه همدلی مردان آزادی‌خواه با این مطالبات را می توان از دستاوردهای ارزنده این خیزش عظیم دموکراتیک و مردمی دانست.

جنبش "**زن، زندگی، آزادی**" ادامه منطقی تلاش‌ها و مبارزات آزادی‌خواهانه توده‌های ستمدیده میهن ما علیه رژیم‌های استبدادی حاکم در ایران و به ویژه تلاش‌های قرن‌ها جنبش‌های اجتماعی زنان ایران علیه تاریک‌اندیشی و زن‌ستیزی و برای دستیابی به آزادی و برابری و رفع تبعیض است که با شکست انقلاب عظیم بهمن ۵۷ و مصادره آن از سوی روحانیت ارتجاعی امکان تحقق پیدا نکرد. شعار کلیدی و فراگیر "**زن، زندگی، آزادی**" در تقابل کامل با اندیشه‌های واپسگرایانه و فرهنگ و ارزش‌های پوسیده پدر-مردسالارانهٔ حاکمان و علیه خشونت‌ورزی و تبعیض‌هایی بی‌سابقه است که با سلطه **اسلام سیاسی** در ایران اوجی بیشتر یافت. امروز در روند رنسانس فرهنگی و گفتمانی نو این شعار در جامعه بر ارزش‌های والای حقوق بشری تأکید فراوان دارد.

این جنبش در مسیر اعتلایش ثابت کرد که به همت مبارزات توده‌ها می‌توان درهای زندان‌ها را گشود و بدون تسلیم شدن به برنامه‌های قدرت‌های امپریالیستی و هیاهوی عناصر متکی به آن‌ها با استفاده از شکل‌های متنوع مبارزاتی مانند تجمع‌های اعتراضی روزافزون هم‌گام با توده‌های کار و زحمت به راه خود پیگیر ادامه داد.

این جنبش با پیوند با جنبش‌های اجتماعی‌ای گوناگون مانند جنبش‌های کارگری، دانشجویی، زنان، زحمتکشان، و نهادهای مدنی و صنفی به‌هدف استقرار حاکمیتی ملی و دمکراتیک پیکار می‌کند. حاکمیت ملی‌ای برآمده از این پیکارها با انجام تغییرهایی اساسی و بنیادین، راه استقرار آزادی، عدالت اجتماعی، و رفع ستم جنسیتی و طبقاتی در میهن ما را میسر می‌گرداند. **نیروی پرتوان این جنبش با به میدان آوردن مردان و جوانان برابری‌خواه در مطالبه‌های زنان میهن، توانسته است امر مبارزه برای رهایی زنان از بندهای بردگی را به امری نه فقط صرفاً زنانه، بلکه به امری ملی و اجتماعی ارتقا دهد که از رویکردهای با ارزش این جنبش مردمی است.**

شعار زیبای "**زن، زندگی، آزادی**" نماد پیکار مستمر و تلاش جسورانه جنبش اجتماعی زنان ایران علیه ستم جنسیتی و سلطه استبداد خشن رژیم‌های زن‌ستیز سلطنتی گذشته یا ولایی کنونی در میهن ما است. پیکاری که از یک قرن پیش و در پیوند با رشد اندیشه‌های چپ و پیدایش جنبش‌های اجتماعی زنان در میهن ما شکل گرفت و در مسیر پرپیچ‌وخم خود همواره با سرکوب، منحل شدن نهادهای مترقی زنان، و تعطیلی نشریات زنان از طرف حاکمیت‌های

ادامه در صفحه ۷

ادامه تاملی بر سرکوب جنبش‌های اجتماعی زنان ...

استبدادی و زن‌ستیز نظام‌های مردسالار ایران روبرو بوده است و این نبرد همچنان ادامه دارد.

تاریخ پرافتخار جنبش زنان ایران بر این امر گواهی دارد که پیدایش جنبش‌های اجتماعی زنان در سدهٔ اخیر عمدتاً با مبارزات نیروهای چپ و کمونیست در میهن ما پیوندی تنگاتنگ داشته و دارد. این جنبش‌ها در طی مبارزات حق‌طلبانهٔ زنان ابتدا در چالشی سخت با اندیشه‌های زن‌ستیزانه و عقب ماندهٔ حکومت‌های دیکتاتوری سلطنتی و نهاد روحانیت ارتجاعی حامی‌اش رشد یافت. بعدها این چالش با به‌قدرت رسیدن اسلام سیاسی پس از انقلاب ۵۷ و تشدید تبعیض‌ها و نابرابری‌های قانونی و حقوقی و مبارزهٔ شجاعانهٔ زنان علیه این نابرابری‌ها و **فرهنگ منحط مرد- پدرسالاری** به اوج خود رسید. علاوه بر این زنان در تحول‌های اجتماعی و سیاسی دهه‌های اخیر هم نقشی مهم و اساسی داشتند و به مبارزانی پیگیر در راه آزادی و عدالت اجتماعی تبدیل شدند. گذشته از میهن ما، تجربه‌های ارزشمند یک سده اخیر جهان نیز نشان دهندهٔ نقش ارزنده و تاریخی اندیشه‌های مترقی چپ در سیر تحولات اجتماعی و رشد و پیدایش جنبش‌های اجتماعی زنان و تأثیر متقابل این دو بر یکدیگر ازجمله در شکل‌گیری و پیدایش جنبش قدرتمند جهانی زنان است که امروزه در تحولات ترقی‌خواهانهٔ جهان و دستیابی به دنیایی بهتر نقشی بسزا دارد.

در شکل‌گیری نخستین جنبش‌های اجتماعی زنان، از تلاش های پیگیر و منسجم زنان مترقی و پیشرو ایران در ابتدای قرن چهاردهم خورشیدی (سال ۱۳۰۰) می‌توان نام برد. پایه‌گذاران نخستین انجمن‌های مدنی زنان ایران مانند "**جمعیت پیک سعادت نسوان**" (سال ۱۳۰۰ خورشیدی در رشت)، "**جمعیت نسوان وطنخواه**" (سال ۱۳۰۱ در تهران)، "**جمعیت بیداری زنان**" (سال ۱۳۰۵ در تهران)، زنانی با افکاری روشن و گرایش‌هایی مترقی و اغلب سوسیالیستی یا متمایل به "**حزب کمونیست ایران**" بودند[1].

این جمعیت‌ها پس از تحکیم پایه‌های دیکتاتوری استبدادی دربار پهلوی، از سوی **رضاشاه** و فرزندش **محمدرضا شاه** به‌شدت سرکوب و برخی از اعضای این جمعیت‌ها نخستین زندانیان سیاسی زن ایران بودند که به زندان افتادند. این انجمن‌ها در کنار دیگر نهادهای مترقی زنان، در ارتقای سطح آگاهی فمینیستی جامعه به‌ویژه در جنبش حق تحصیل داشتن دختران یا حق شرکت داشتن زنان در تعیین سرنوشت سیاسی‌شان (حق رأی) و به‌طورکلی جنبش حقوقی و برابری‌خواهانهٔ زنان در جامعه نقشی خلاق داشتند. به‌همین سبب از طرف حاکمیت استبدادی پهلوی اول به‌شدت سرکوب و به‌طوررسمی "منحله" اعلام شدند، سرکوبی که همواره با حمایت روحانیت تاریک‌اندیش همراه بود. از جمله چهره‌ها، انجمن‌های مترقی، و نشریه‌های پیشکسوت جنبش زنان میهن‌مان که در زیر نام برده می‌شوند در معرض بازداشت، تبعید، منحله اعلام شدن، و توقیف قرار گرفتند:

- **فخرآفاقِ پارسا** (مادر **فرخ‌رو پارسا**)، او نخستین سردبیر نشریهٔ "**جهان زنان**" بود. پس از آن که در سال ۱۳۰۰ از برابری حقوق زنان نوشت، "جهان زنان" از سوی رژیم دیکتاتوری **رضاشاه** توقیف و خود او نیز به‌خاطر این "جرم" بزرگ به شهر اراک تبعید شد.

- **روشنکِ نوع‌دوست**، در سال ۱۲۹۷ با صرف هزینهٔ شخصی به تأسیس مدرسه‌ای در رشت و درواقع به اقدامی جسورانه دست زده بود و با خشم و مخالفت روحانیون آن زمان روبرو گردید. او زنی آگاه و توانمند که پس از برگزاری نخستین کنگره "**حزب کمونیست ایران**" در بندر انزلی در سال ۱۲۹۹ به همراه شماری از زنان فرهیخته (ازجمله **جمیله صدیقی**، **سکینه شبرنگ**، **سرور مهکامه محصص**، و **شوکت روستا**) دست به تشکیل "**جمعیت پیک سعادت نسوان**" زد. این جمعیت و نشریه آن به‌نام "**پیک سعادت نسوان**" در تاریخ مبارزات زنان میهن ما نقشی مهم داشتند. نخستین برگزاری با شکوه و تاریخی به مناسبت روز ۸ مارس در ایران با نصب تصویر "**کلارا زتکین**" در سال ۱۲۹۷ خورشیدی (۱۹۱۸) در شهر رشت از ابتکارات این جمعیت بود. بعدها دو تن از اعضای این جمعیت- **جمیله صدیقی** و **شوکت روستا**- در پی یورش مأموران سرکوب رژیم رضاشاهی راهی زندان شدند و نخستین زندانیان سیاسی زن ایران را به‌نام خود ثبت کردند.

- **"جمعیت نسوان وطنخواه"**، در تهران تشکیل شد و فعالیت می‌کرد. علاوه بر مبارزه برای حق تحصیل دختران و سوادآموزی بزرگسالان، بر برابری حقوقی زن و مرد در برنامه مصوب خود تأکید داشت. این جمعیت تلاش برای دستیابی به حق تحصیل دختران را با وجود تمام مخالفت‌ها و تکفیر روحانیت تاریک‌اندیش سرسختانه ادامه داد (بنا به‌اسناد تاریخی، تا سال ۱۳۰۴ فقط ۳ درصد کل زنان ایران باسواد بودند). نشریهٔ "**نسوان وطنخواه**" با سردبیری "**محترم اسکندری**" مطالبی آگاهی‌بخش در زمینه‌های حقوق زنان، ازدواج کودکان، ضرورت تحصیل دختران، و اصلاحات اجتماعی را دربر می‌گرفت. پس از تصویب "**قانون سیاه**" [قانون ممنوعیت مرام اشتراکی مصوبهٔ رضاشاه] در خردادماه ۱۳۱۰ و تحکیم سلطهٔ دیکتاتوری دربار پهلوی در ایران، "**جمعیت نسوان وطنخواه**" یکی از آخرین انجمن‌های مترقی زنان بود که در دورهٔ سرکوب نشریه‌ها، نهادها، و حزب‌ها در کشور به‌فرمان رضاشاه در سال ۱۳۱۲، سرکوب و منحله اعلام گردید.

به‌علاوه، بر اساس قانون مدنی مبتنی بر ارزش‌های مردسالارانه و زن‌ستیزانه‌ای که در سال ۱۳۱۱ و در زمان سلطنت **رضاشاه** یا به‌اصطلاح این "ناجی زنان ایران" به‌تصویب رسید، زنان در ردیف "مهجورین [متروکه‌ها]" و افراد "نابالغ" قرار گرفتند، اما خود او درعین‌حال و مطابق همین قانون مدنی هم‌زمان سه همسر داشت.

پس از سقوط **رضاشاه** پس از جنگ و گریزاندن او از ایران به‌وسیلهٔ انگلیس و پایه‌گذاری حزب تودهٔ ایران در دهم مهرماه ۱۳۲۰ از سوی زندانیان حزب کمونیست و پنجاه‌وسه‌نفر نیاز به تأسیس تشکلی پیشرو برای سازمان‌دهی مبارزات زنان و گسترش آگاهی جنسیتی در جامعهٔ به‌شدت مردسالار و زن‌ستیز آن زمان از دغدغه‌های اصلی زنان توده‌ای گردید. در اوضاعی این نیاز به‌شدت احساس شد که تمام نشریه‌ها و انجمن‌های مترقی زنان پساانقلاب مشروطیت در سال‌های سیاه خفقان حکومت پهلوی اول با حمایت روحانیت ارتجاعی تعطیل و سرکوب شده بودند.

در سال ۱۳۲۲ "**تشکیلات دموکراتیک زنان ایران**" از سوی عده‌ای از زنان توده ای ازجمله زنانی مبارز مانند **جمیله صدیقی** و **شوکت روستا** که به‌تازگی از زندان رضاشاهی آزاد شده بودند با مسئولیت زنده‌یاد رفیق "**مریم فیروز**" بنیان گذاشته شد. این "تشکیلات" با تمام ممانعت‌ها و سرکوب‌های وارث **رضاشاه** یعنی رژیم **محمدرضا شاه** در سال‌های کوتاه فعالیت علنی و نیمه‌علنی‌اش توانست زنان را پیرامون خواسته‌های‌شان متشکل کند که عبارت بودند از: داشتن حق رأی، لغو قوانین ارتجاعی و زن‌ستیز، مبارزه برای صلح، مبارزه برای دستمزد برابر در مقابل کار برابر، و تلاش برای سوادآموزی و ارتقای سطح آگاهی جنسیتی در جامعه.

به‌همین سبب در رژیم زن‌ستیز و استبدادی پهلوی دوم که او هم مثل پدرش خودش را "ناجی زنان ایران" می‌دانست[2] همچون دیگر سازمان‌های مترقی زنان سرکوب و منحله اعلام گردید.

با شکست انقلاب بزرگ بهمن ۵۷ در ایران در روند تسلط اسلام سیاسی که با تجربه‌هایی دردناک و خونین از خشونت و سرکوب دگراندیشان در

ادامه در صفحه ۸

ادامه تاملی بر سرکوب جنبش‌های اجتماعی زنان ...

میهن‌مان همراه بود، بار دیگر سازمان‌های مترقی زنان ازجمله "**تشکیلات دمکراتیک زنان ایران**" از سوی استبداد مذهبی تازه پا گرفته به‌شدت سرکوب و منحله اعلام شدند. در این سرکوب خونین صدها نفر از اعضا و هواداران سازمان‌های ترقی‌خواه زنان ازجمله "**تشکیلات دمکراتیک زنان ایران**" راهی شکنجه‌گاه‌ها شدند یا به مهاجرت اجباری روی آوردند.

پس از سرکوب نیروهای مترقی و دگراندیش، تلاش‌هایی سازمان یافته برای پایمال کردن حقوق انسانی و ابتدایی زنان و تشدید سیاست‌های تبعیض‌آمیز جنسیتی به‌همراه تبعیض طبقاتی- تبعیضی که از ارکان دیدگاه‌ها و عمل اسلام سیاسی است- به سیاست رسمی رژیم قرون وسطایی جمهوری اسلامی تبدیل گردیدند. نقض خشن حقوق ابتدایی زنان و محدود کردن آنان در بسیاری از عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی با استفاده از ابزارهای قانونی و شرعی و اشاعهٔ فرهنگ فرودست سازی زنان همراه با اجرای سیاست‌های اقتصادی‌ای ضد مردمی، به بحرانی اجتماعی اقتصادی‌ای بزرگ که زنان جزو آسیب دیدگان عمدهٔ آن منجر گردید چندان که درحال حاضر همه‌روزه شاهد آن هستیم.

زیر سایهٔ شوم دیکتاتوری دینی، اقتصاد کشور به‌ویرانی کشیده شده است. شاخص‌هایی مانند میزان بیکاری، تورّم، و رشد فقر ساختاری، از فقیرتر شدن زنان و از وخیم‌تر شدن اوضاع کار و زندگی زحمتکشان مزدبگیر زن، از کارگر و کارمند گرفته تا معلم و تهی‌دستان شهری و روستایی حکایت دارد. طبق آخرین آمارهای رسمی، ۶۰ درصد زنان تحصیل‌کرده بدون شغل هستند و ۷۰ در صد زنان ایران شغل و درآمدی پایدار ندارند. آمارهای دولتی نرخ مشارکت اقتصادی زنان در سال ۱۴۰۰ را حدود ۱۳ درصد و مشارکت مردان را نزدیک به ۶۸ درصد محاسبه کرده‌اند.

از سوی دیگر تلاش‌های شگفتی‌آفرین زنان شجاع ایران علیه سیاست‌های قرون وسطایی رژیم و تحمیل حضور اجتماعی‌شان به مرتجعان حاکم و رساندن خویش با تلاش بسیار به‌رغم موانع بسیار به جایگاه‌هایی علمی، تخصصی، فرهنگی، و ورزشی، در کنار مبارزه با گسترش شبه‌فرهنگ‌ها و شبه‌ارزش‌ها که خرافی و مردسالارانه‌اند صحنه‌هایی پرشور از مقاومت را در تاریخ پرافتخار جنبش زنان میهن ما رقم زده‌اند. از گرامی‌داشت هرسالهٔ جشن‌های ۸ مارس باوجود سرکوب‌های وحشیانه رژیم ولایی و طرح خواسته‌هایی برابرطلبانه و دمکراتیک به‌مناسبت این روز[۳] گرفته تا راه‌اندازی کارزارهایی گوناگون مانند کارزار یک میلیون امضا برای تغییر قوانین زن‌ستیز، علیه سنگسار، رفع خشونت علیه زنان، علیه کار کودکان، برای ورود به ورزشگاه‌ها، علیه زن‌کُشی و قتل‌های ناموسی، علیه کودک‌همسری، "نه" به اعدام، علیه "فاجعهٔ ملی" کشتار زندانیان سیاسی و داخواهی دربارهٔ آن، مبارزهٔ پیگیر مادران قربانیان شکنجه و جان‌باختگان در صحنه‌های جنبش‌های اعتراضی، و جز این‌ها، تلاش‌هایی ارجمند هستند که در تاریخ جنبش‌های زنان خاورمیانه و حتی جهان و تاریخ میهن‌مان بی‌نظیرند. تجربه تاریخی نشان داده است که گسترش گفتمان فمنیستی در جامعه و تجربهٔ ارزندهٔ کار سازمان‌یافته و فعالیت در نهادهای مدنی از قبیل کار در نهادهایی مانند "**اتحادیه زنان زحمتکش**"، "**شورای مادران**"، "**جمعیت هواداران صلح**"، "**جمعیت حمایت کودکان**"، و جز این‌ها، که "**تشکیلات دمکراتیک زنان ایران**" مبتکر آن‌ها بود را نمی‌توان با نیروی سرکوب نیست و نابود کرد.

زنان و دختران شجاع و مبارز ایران همواره در مبارزات آزادی‌خواهانه و ضد استبدادی مردم میهن ما در حاکمیت‌های دیکتاتوری و مردسالار یک سدهٔ اخیر به‌رغم هزینه‌های فراوان و سرکوب‌های وحشیانهٔ رژیم‌های استبدادی شاهی و ولایی، نقشی بزرگ و حضوری جسورانه و فعال داشته‌اند. هم‌اکنون نیز با حضور گسترده‌شان ضمن به‌چالش طلبیدن ظلم تاریخی برآمده از ستم جنسیتی، در مقام یکی از نیروهای محوری در جنبش "**زن، زندگی، آزادی**"، برای دستیابی به

صلح و آزادی و عدالت اجتماعی و برپایی حکومتی ملی و دمکراتیک نقشی ویژه دارند. جنبش "زن، زندگی، آزادی" قدرت آن را یافته است که گفتمان مطالبه‌های پاسخ داده نشده و دمکراتیک جامعه یا تأمین زندگی‌ای معمولی و انسانی و به‌ویژه مطالبات حق‌طلبانهٔ زنان را در سطحی وسیع مطرح و به‌نتیجه رسیدن‌شان را در گروی تغییرهای بنیادین سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه جستجو کند. چنین تحولی در میهن خفقان‌زده ما را می‌توان یکی از دستاوردهای بزرگ و تاریخی جنبش زنان ایران در شرایط فعلی دانست، جنبشی که درعین‌حال با همه گردان‌های مترقی و مبارز اجتماعی در دستیابی به پیروزی نهایی پیوند دارد و سرسختانه مبارزه می‌کند .

---

۱. بعدها این جمعیت میزبان "**دومین کنگره نسوان شرق**" در آذرماه ۱۳۱۱ بود که با شرکت نمایندگان زنان از کشورهای ترکیه، سوریه، یونان، مصر، ژاپن، چین، و جز این‌ها، بود که در تهران برگزار شد و هدف اصلی آن تأکید بر تساوی حقوق زن و مرد در آموزش، اشتغال، دستمزد، و تأمین حقوق نادیده گرفته شدهٔ زنان بود. قطعنامه‌هایی که در این کنگره به‌تصویب رسید حق رأی زنان، آموزش اجباری برای دختران و پسران، حقوق برابر برای کار برابر، لغو تعدد زوجات، رفع حجاب، و آموزش زنان بزرگسال بود [برگرفته از تارنمای "صدای مردم"، ۲ مردادماه ۱۳۹۲].

۲. **محمدرضا پهلوی** در کتاب "مأموریت برای وطنم" دربارهٔ پدرش [رضاشاه] می‌نویسد او معتقد بود وظیفهٔ اصلی زن خانه‌داری و بچه‌داری است. خود او نیز در مصاحبه با "**باربارا والترز**"، خبرنگار بریتانیایی، خبرنگاری که به‌تازگی فوت کرده است، عقیده داشت که "معمولاً عقل زنان کم‌تر از مردان است"!

۳. برای نمونه، برخی از شعارها و پوسترهای زنان مبارز کرج دربزرگداشت ۸ مارس با این مضمون‌ها:

"فریاد ما زنان، توقف اعدام"؛ "حجاب اجباری: نماد برده داری"؛ "خروش امسال زنان: معیشت است و درمان"؛ "آزادی، برابری، سقط جنین اختیاری"؛ "سیاست‌های خصوصی‌سازی، بیکارسازی و ارزان‌سازی نیروی کار زنان متوقف باید گردد"؛ "مردسالاری و کنترل بدن زن سرچشمه زن‌کُشی، کودک‌همسری، ناقص‌سازی دختران"؛ "تخریب محیط زیست، سودجویی سرمایه، نابودی زندگی"؛ "آموزش رایگان، حق کودکان ما"؛ "گرانی، تورم، بیکاری، بلای جان مردم" (شعارها برگرفته از اکسیون **زنان گروه آزرم** و فعالان کرج در سایت "**بیدارزنی**"، ۱۸ اسفندماه ۹۹).

****

سطح امروزین فلسفه

یا ترازنامه‌ای از اندیشهٔ انقلابی *

نگارنده: احسان طبری

* مقالهٔ "سطح امروزین فلسفه یا ترازنامه‌ای از اندیشه انقلابی" جستار فلسفی‌ای کوتاه است که رفیق **احسان طبری** به‌خواهش جوانان توده‌ای برای روشن‌تر شدن پاره‌ای از مقولات فلسفی نزد آنان در زمستان ۱۳۶۱ تهیه کرد و در اختیار **سازمان جوانان تودهٔ ایران** قرار داد.

دیباچه

برای این‌جانب تا کنون چند بار رخ داده است که از مجموعه و عصارهٔ دریافت‌ها و اندیشه‌های خود (که البته مبتنی بر بینش انقلابی فراگرفته و پذیرفته من است) ترازنامه‌ای کوتاه ترتیب دهم. این تکرار خود یک امر عادی است، زیرا در هر ترازنامهٔ تازه‌ای توجهم به مسائل کهنه یا تازه‌تر ژرف‌تر شده است و طرح یا فرمول‌بندی مسائل با برخی سایه‌روشن‌های نو، خود را سودمندتر نشان داده است. یک نمونه از این کار، پی‌افزودهای ۱ و ۲ در "دانش و بینش"، در صفحه‌های ۶۳ تا ۸۶ است. هدف این ترازنامهٔ تازه نیز بیان آن‌چنان مسائل کلی‌ای است که آن را "**فلسفه**" نام نهاده اند و نیز نتیجه‌ای است که از آن فلسفه برای سرنوشت انسان‌ها گرفته می‌شود و مایلم که این مبحث را به مهم‌ترین نکات بنیادینش تقلیل دهم و لُب مسئله را درمیان نهم؛ و یک سلسله مقولات و اصطلاحات که به‌خودی‌خود درست هستند و بررسی آن‌ها برای اهل فن ضرور است، تنها برای آسانی و اختصار و سادگی کنار گذارم.

آری، دربارهٔ یک سلسله مقولات و اصطلاحات فلسفی که (به‌ویژه در شرایط تاریخی‌ای معیّن و در گیرودار بحث‌هایی سنتی به‌وجود آمده است) تصور می رود که در ترازنامه‌های کوتاه و ساده بتوان از آن‌ها به حداقل ضرورت یاد کرد. به‌ویژه آنکه این مصطلحات در تاریخ فلسفه با محتوای بسیار گوناگون به‌کار رفته است و لااقل در سطح ساده و عامه فهم بینش فلسفی می‌توان تا آنجا که به مطلب زیان نزند با توسل کم‌تر به آن‌ها سخن گفت و یا برخی بحث‌ها را برای علوم مربوطه باقی گذاشت و فلسفهٔ انقلابی را بیشتر در مسیری تنظیم کرد که ما را به دگرسازی زندگی اجتماعی که هدف اساسی آن است رهنمون باشد و به ضرورت این دگرگونی قانع کند. یعنی فلسفه را به عمل و واقعیت انقلابی نزدیک‌تر ساخت.

فلسفه هنگامی که نتیجه‌گیری بی‌غرضانه و عینی از تاریخ شناخت انسان و تاریخ عمل انسان تا امروز باشد، قابل وثوق و اعتبار است، والا مکیدن سرانگشتان وهم خویش است. دوباره می‌گوئیم: فلسفهٔ انقلابی کار بسیاری علوم طبیعی و اجتماعی را نباید تکرار کند و باید به‌طور اساسی در جهت و هدفی در خدمت همان وظیفهٔ دگرسازی جهان به‌سود زحمتکشان باشد که خواست عمدهٔ آن است. و بدین معنی فلسفه هرگز ایستا نیست، پویاست یعنی با حرکت تدریجی شناخت و علم با هر حرکت تاریخ و عمل تاریخی، خود را غنی‌تر می‌سازد و بر سهم **حقایق مطلقه** (ثابت) در گنجینهٔ **حقایق نسبی** (متحرك) خود می‌افزاید. فلسفه باید حد و حدود خود را بشناسد. از علم بستاند ولی به علم یاری دهد و خود به لفاظی و "فرمالیسم سکولاستیک" بدل نشود و معنای دیالکتیکی بودن یک فلسفه جز همین پویایی مقولات و احکام و استنتاجات آن به‌علت پویایی جهان و جامعه نیست. **تحلیل مشخص از وضع مشخص** (خواه در علم و خواه در جامعه) قانون طلائی در اسلوب معرفت است.

اگر بخواهیم نتیجه‌گیری از معرفت و عمل انسانی را تا امروز به‌شکل روشن و

ساده جمع‌بندی کنیم، سودمندتر است (البته با مراعات اکید اسلوب‌های آزمودهٔ علمی) خود را از جَر و من‌جَر با مکاتب فلسفی، ولو به‌نیت اسلوبی و در چارچوب موقت،فارغ و منتزع سازیم. [نتیجه‌گیری] خود را از یک بررسی غیرجزمی و مستقلانه برگزینیم. این مهم نیست که در این بررسی مستقلانه ناگزیر از مصطلحات و احکام و مباحث موجود مدد گیریم، ولی هدف‌مان این باشد که بدون پیشداوری‌های فیلسوف‌مآبانه و فنی در این وادی گام گذاریم. بار دیگر تأکید می‌ورزیم که وقتی می‌گوئیم "مستقلانه" تردیدی نیست که این استقلال برخورد و برداشت، امری اسلوبی و نسبی است والا هیچ مقوله یا بحثی نیست که با صدها و هزارها رشته ارتباط با مقولات و مباحث مکاتب فلسفی و علمی پیوند نداشته باشد. حداقل به این دلیل که موضوع بررسی یعنی **هستی و انسان** (به‌مثابهٔ جزئی از هستی) همه جا یکی است و در این زمینه سخن‌های سنجیده و ارزشمند بسیاری گفته شده و گرد آمده است که نمی‌توان آن‌ها را رها ساخت، چنانچه مطالب تجریدی بی‌معنی نیز کم نیست که باید به‌دور انداخت.

بناچار این سؤال مطرح می‌شود: **چرا باید هستی را شناخت؟** بنا به باور نگارنده، این شناخت به‌خاطر شناخت و به‌اصطلاح شهودی و نظری و "فلسفه بافی"! نیست. در سابق نیز اشاره کردیم که هستی را باید شناخت و منظره‌ای از جهان داشت تا برای نیل به بهسازی جامعه و بهروزی انسانیت به‌نحوی درست و ثمربخش عمل کرد و چشم باز بود و افق فراخ و میدان دید وسیع داشت. اگر خود را از انواع عنوان‌ها و واژه‌های رنگارنگ خلاص کنیم و چنانکه گفتیم به لُب مطلب بپردازیم، مقولات اساسی و عمدهٔ فلسفه از این دیدگاه پنج مقوله خواهد بود. یعنی :

۱. **هستی یا واقعیت عینی که خارج از شعور ما وجود دارد؛**
۲. **جامعه انسانی یا آن بخش واقعیتِ ذی‌شعور که ما خود جزئی از آن هستیم؛**
۳. **شناخت یا تلاش دماغی ما برای درك سازوکار هستی؛**
۴. **عمل یا سعی برای تأثیر در جهان بزرگ و نظام جامعه در جهت منافع انسانیت؛**
۵. **آرمان بهروزی یا هدف انقلابی ما که عمل را در خدمت آن می گذاریم، مقصد اساسی ما در دوران معین تاریخی است و نیل به آن قانونمندی، خود واقعیت است و دل‌بخواه و**

ادامه در صفحه ۱۰

ادامه سطح امروزین فلسفه - یا ترازنامه‌ای ...

خیال‌پرورانه نیست.
اینک به‌اختصار تمام به این پنج مقوله می‌پردازیم.

۱. هستی یا جهان [۱]

هستی یعنی واقعیتی که مستقل از ما و شعور ما وجود داشته، دارد و خواهد داشت. و مظاهر آن به صورت جرم؛ انرژی میدان، زمان، مکان، ضدماده؛ جنبش و غیره یعنی به اشکال گوناگون و در سطوح مختلف از جهت خردی و کلانی، دوری و نزدیکی، مرئی و نامرئی بودن (در رابطه با حواس و درك ما) بصورت بی واسطه و یا باواسطه خود را به ما می شناسانند و تا آنجا که علوم حکایت می‌کنند بافت واحد و یگانه کیهان بزرگ ماست. علوم مختلف سده‌هاست در کار آنند که سازوکار هستی را برای ما توضیح دهند و در این زمینه به کشف ساختارها و عمل کردها (قوانین) بسیار نائل آمده‌اند و گره‌های بسیار را گشوده‌اند ولی دعوی آن که مسئله تا آخر حل شده است، دعوی مقنع نیست. خود گذشتهٔ بشر حاکی از آن است که ما در جادهٔ شناخت هستی با گام‌های کندی پیش می رویم، ولی پیش می‌رویم و دانش‌های امروزی دیگر توانسته‌اند منظرهٔ به‌هم‌پیوسته و منطبقی از جهان ما برای ما ولو در خطوط کمابیش ترسیم کنند. تا کنون ما "**فراکیهان**" ("متاگالاتیک") خودمان را که از مجموعه اشیاء منتظم (مانند سحابی‌ها و منظومه‌ها و ثوابت و سیارات شکل گرفته یا درحال زایش یا نیم‌ساخته مانند کوازار و جوان، پیر و زوال یافته مانند حفرهٔ سیاه تشکیل شده) نیز در آن اشیاء و هبائی (کائوتیک) به‌صورت حفره‌های گازهای سوزان و میدان‌های غبار و پلاسمای رقیق انواع ذرات (شناخته و کم‌شناخته و ناشناخته مانند ماکسیمون یا فریدمون و تاکیون و گراویتون و گلوئن) وجود دارد- کمابیش شناخته‌ایم و می‌دانیم که با کرهٔ محدودی که قطر آن صدها میلیون سال نوری است و می‌تواند بسی بیشتر هم باشد، سروکار داریم. می‌دانیم که هستی در این شکل خود در جهت ژرفا بی‌پایان است یعنی معرفت ما نمی‌تواند به همهٔ اجزاء آن دسترسی یابد.

می‌دانیم که هستی مادی ما با بار الکتریکی مخالف نیز به‌صورت "**ضد جهان**" وجود دارد یا می‌تواند وجود داشته باشد. ولی- با آنکه حدس می‌زنیم- نمی‌دانیم که آیا در آن سوی فراکیهان ما فراکیهان‌های دیگری نیز هست یا نه؟ زیرا حرکت دایره‌ای نور در اجسام کروی، فراجستن ما را از بند کیهان ما محال می‌سازد. نور از هر نقطه که حرکت کند به همان نقطه باز می‌گردد. لذا محدودیت این فراکیهان به‌معنای نفی بیکرانی و نامتناهی بودن هستی نیست و مسئله وجود مفتوح است، زیرا هستی بی‌سر و بن ولی انسان کوته زیست است. خواه جهان را کروی کامل یا انحناء فرض کنیم، جهان محدود ولی بی‌مرز است.

ما به‌هرحال با این فراکیهان سروکار داریم که موافق کشفیات کیهان شناسی اخیر از حالت اتم متراکم اولیه یا "حالت یگانگی" (Singularite) در تاریخی برابر با ۱۵ میلیارد سال پیش موافق الگوهای مختلف (و ثابت نشده) به‌تدریج جهان ما پدید آمده و از عمر منظومهٔ شمسی ما کمی بیش از ۷ میلیارد سال و از عمر کرهٔ زمین ما بیش از ۶ میلیارد سال و از عمر نخستین آلگ‌ها یا خزه‌های آبی و باکتری‌ها نیز نزدیک به چهار میلیارد سال می‌گذرد! این اعداد تقریبی است و در اسناد مختلف با تفاوت‌هایی ثبت شده ولی مرز آن‌ها در همین حدود است که گفتیم.

قریب سه میلیون سال پیش میمون‌هایی که نیاکان انسان‌وارها و انسان‌های اولیه بودند پدید شدند و زندگی گله‌ای و ترك کردن گذران بر روی درختان و راست بالا شدن و تنوع در تغذیهٔ گیاهی و گوشتی یعنی یک سلسله عوامل زیستی-اجتماعی به‌تدریج انسان‌های اولیه را دگرگون ساخت و سرانجام در چهل هزار سال پیش ما را که "**انسان عاقل**" یا (Homo Sapiens) نام داریم و به‌تدریج همراه آن تمدن انسانی ما را پدید آورده است. تمدن انسانی در آغاز مانند زیست جانوران از طبیعت جدا نبود و به‌تدریج بیشتر و بیشتر جدا شده است

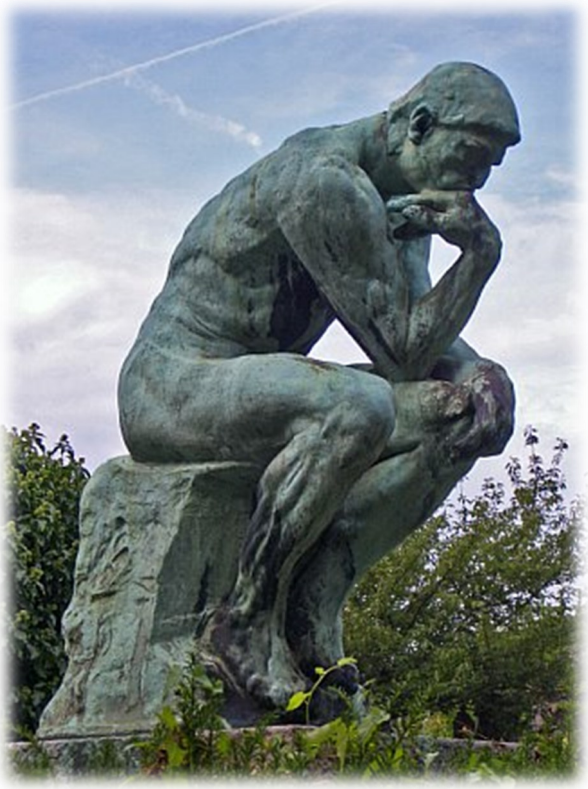

و جدا می‌شود و طبیعت را تابع خود می‌سازد.

با اجمالی فراوان چنین است خلاصهٔ اطلاع آزموده و موثق ولی ناقص و نارس ما از تکامل مادی هستی که تا امروز روشن است و در قیاس با منظرهٔ جهانی که اسطوره‌های باستانی ترسیم می‌کردند به‌طورغیرقابل درست‌تر و منطبق‌تر است. ولی بسیار چیزها را هنوز نمی‌دانیم. مثلاً ما نمی‌دانیم که آیا قبل از حالت "اتم اولیه" و انفجار نخستین (Big Bang) چه بوده؟

یا نمی‌دانیم که جهان انبساط یابنده و گسترنده ما آیا سِیر مخالف یعنی انقباض و فشردگی را طی خواهد کرد یا فاصلهٔ کُرات آن از هم به صدها میلیون سال نوری خواهد رسید؟ آیا جلوی حرکت آنتروپیک (یا کهن شدن) جهان را می‌توان گرفت؟ یعنی خِرَدِ انسانی می‌تواند کیهان‌نشین شود و ابدی گردد و جهان را در جهت تکامل اداره کند؟ یا ما نمی‌دانیم که آیا فراکیهان‌های دیگری هم هستند یا نه؟ و در این زمینه هم اکنون سخن گفته‌ایم. یا ما نمی‌دانیم که آیا جهان مزدوج (Conjuge) که از ضدماده تشکیل شده هم در جهان ما هست یا نه؟ یعنی ما با جهان عینی و نامرئی و نامحسوس نیز سروکار داریم؟ یا ما نمی‌دانیم که آیا حیات در فراکیهان ما تنها در کرهٔ ماست یا در جای دیگر هم هست و دانشی که (SETI) نام گرفته، خواهد توانست از این گنبد خاموش عالم پاسخی از جانب تمدنی دیگر به‌دست آورد (مسئله UFO یعنی آمدن موجود عاقل‌تر به کره ما را مردود می‌شمرند). همچنین ما نمی‌دانیم که هم آیا تمدن ما یگانه تمدن است یا در جای دیگر فراتمدن‌ها یا زیرتمدن‌های دیگر نیز هست، چیزی که امکان آن محتمل است؟ و دانشمندان معتبر شرق و غرب در سمپوزیسیوم اخیر خود (۱۹۸۲) وجودش را منتفی ندانسته‌اند. یا ما نمی‌دانیم که آن سوی شش نوع "**کوارك**" (که سازندهٔ ذرات بنیادین اتم است) چیست و آیا می‌توان برای فرضیهٔ هندسی (ژئومترودینامیک) **اینشتن** آینده‌ای قائل بود یا نه و آیا این نتیجهٔ غریب به‌دست می‌آید که ماده از خاصیت هندسی مکان پدید آمده است؟!

و نیز ما نمی‌دانیم که آیا مکانیک

ادامه در صفحه ۱۱

ادامه سطح امروزین فلسفه - یا ترازنامه‌ای ...

سومی که ترکیب عالی‌تر و متحد کنندهٔ **مکانیک نیوتن و مکانیک کوانتا** باشد سرانجام پدید خواهد شد یا نه؟ و اطمینان **اینشتن** دربارهٔ وجود یک جبر مکانیکی بالاتر که بر عدم تعیّن در مکانیک کوانتا غلبه کند به‌نحوی دارای پایه است. و غیر و غیر و غیر. پاسخ آری یا نه به این سئوالات اساسی تحولی ژرف در هستی شناسی ما پدید می‌آورد، ولی ربطی به عمل انقلابی ما دربارهٔ بهروزی نوع انسانی ندارد. در هرحال کاری که ما برای سعادت بشری می‌کنیم وظیفهٔ انسانی و تاریخی ماست. نباید عجول بود، تصورات خود را جانشین جستجوی منظم و بدون خستگی علوم کرد. باید گذاشت که خود علوم به سئوالاتی که مطرح کردیم یا مطرح خواهد شد پاسخ بدهند.

و این زمانی است که ما نیستیم چنانکه در دوران ما نه‌فقط **ارسطوها** و **نیوتن‌ها** و **گالیله‌ها**، بلکه **لنین‌ها** و **اینشتن‌ها** هم نیستند. و نیز نباید خرافی بود و به‌جای این لکه‌های سفید پاسخ‌هایی را جای داد که با نفس قوائین شناخته وشیوهٔ ویژهٔ هستی منافات دارند. در دانش جادهٔ کوفته و روفته وجود ندارد و همه‌اش سنگلاخ است.

بسیاری حدس می‌زنند که برای حل این مسائل، با جستنگاه نیرومند کنونی علمی و عملی، چند سدهٔ دیگر کافی خواهد بود و طی این چند سده بشر خواهد توانست به سئوالات اساسی مربوط به وجود شناسی (انتولوژی) پاسخ علمی بدهد و معمائی را در کلیات باقی نگذارد. من شخصاً به‌این نکته مطمئنم، ولی اگر این‌همه نقطهٔ سئوال و جای سفید در مسئلهٔ هستی مطرح است، وضع در مورد شناخت کرهٔ زمین و تکامل آن بمراتب و بمراتب بهتر است. ما در اینجا به‌طوراصولی روشن شده‌ایم و پاسخ سئوالات خود را یافته‌ایم.

تکامل یعنی چه؟ بهترین تعریف تکامل را می‌توان براساس تئوری سیستم‌ها داد. تکامل یعنی تحول کیفی سیستم‌ها از لحاظ بغرنج‌تر شدن ساختار و عملکرد آن‌ها. یعنی اینکه در اثر وجود جنبش، در اثر تنوع اشکال هستی، در اثر وجود زمان و مکان و غیره، مرتب سازوکار (مکانیسم)های کامل‌تر از جهت ساختار و عملکرد پدید می‌آیند و سیستم‌های بغرنجی با کیفیت‌های تازه‌ای زائیده می‌شوند و جهان همان راهی را طی کرده که حالا مثلاً چند سده است ماشین‌ها در روی زمین طی می‌کنند. منتها تکامل ماشین‌ها در مقابل تکامل دیرینهٔ هستی هنوز بی‌نهایت ساده و کودکانه و در مقیاس‌های ریز و ناچیز است. جهان طی میلیاردها سال سیستم‌های تو در توی بسیاری از ماوراءِ بزرگ تا ماوراءِ خرد پدید آورده که دارای پیوند درونی هستند و حیرت ما را برمی‌انگیزند و مسیر این تکامل سخت ناهموار و پرتضاریس و متضاد یعنی یک مسیر دیالکتیکی است.

برخی‌ها حیرت می‌کنند چگونه به‌خودی خود این‌همه منطق عالی در طرز کار موجود زیستمند پدید آمده. پاسخ را دانش‌های **تله نوبیک** و **سی‌نرژیک** معاصر می‌دهد: ضرورت و نیاز یک سیستم به حل تضاد خود با محیط در آن تحول دمساز شدن و به‌سوی هدف رفتن را پدید می‌آورد. ولی سیر تکامل در جهان بزرگ تا حدود شیمی غیرآلی از جهت ساختاری یک سیر تکاملی مقدماتی باقی مانده است، با آنکه در زمینه تنوع سیستمی بسیار گوناگون است ولی حرکت "دورانی" بر آن‌ها مسلط است و حال آنکه سیر تکامل در جهان کوچک و خرده ما به شیمی آلی و سپس به مراحل پیدایش شعور یعنی مراحل زیستی و اجتماعی و فرهنگی-منطقی رسیده و انسان افزارساز که "صنعت" را در کنار "طبیعت" به‌وجود آورده و طبیعت را در جهت خواست خود دگرگون می‌کند و یک **خردسپهر** (نوئوسفر) به‌وجود آورده، پدید شده است.

تازه ما در آغاز آفرینندگی انسان هستیم. کاری که طبیعت میلیاردها سال است بدان مشغول است چند سده است که بدان دست زده‌ایم و در این زمینه قاعدتاً باید به مدارج شگرفی برسیم. چنانکه ایستگاه‌های مداری و ماهواره‌ها و شتابگرها و اپلیستورها و کومپیوترها نموداری از آن است و زمان ایجاد خورشیدهای مصنوعی و برق هسته‌ای دور نیست. تکامل بیولوژیک گیاهان و جانوران تنها تکاملی زیستی (بیولوژیک) است و غرایز وراثتی آن‌ها را اداره می‌کند، یعنی ماده وراثتی (یا ژنوم Genome) در یاخته‌های بدن و مغز اشکال یکنواخت عمل جبری را پدید می‌آورد که **غریزه** نام دارد. ولی تکامل اجتماعی- زیستی یا بیو-سوسیال انسان‌ها تکاملی هم زیستی و هم اجتماعی است. یعنی علاوه بر وراثت زیستی، وراثت تمدنی و فرهنگی نیز با قدرت و سهمی دم‌افزون آن را اداره می‌نماید و اشکال عمل بسیار قابل‌انعطاف است. یعنی پس از پیدایش انسان، قوانین اجتماعی و سپس منطقی (معرفتی) نیز به قوانین زیستی افزوده شده است. جامعهٔ بشری نظامات تمدنی مختلف را از سر گذرانده و از مراحل اقتصادی-اجتماعی مانند جامعهٔ نخستین، جامعهٔ پدرسالاری، جامعهٔ بردگی، جامعهٔ فئودالی، جامعهٔ سرمایه‌داری گذشته و اکنون به آستانهٔ سوسیالیسم رسیده است. طی این مراحل و نظامات سطح معرفت و تولید دو شاخص عمدهٔ تمدن مرتباً بالاتر رفته است و بررسی کنندگان این سطور این مطالب را به‌تفصیل در منابع لازم خوانده‌اند. بدین‌سان ما پس از مطالعهٔ اجمالی مقولهٔ هستی (یا جهان) به مقولهٔ دوم یعنی جامعه (یا انسان) می‌رسیم و تقدم جهان نازیستمند را بر جهان زیستمند مورد تأکید قرار می‌دهیم. می‌توان مقولهٔ نخست را بحث دربارهٔ ماده و مقولهٔ دوم را نوعی بحث دربارهٔ شعور دانست، ولی در ویرایش ما مطلب با انتظام دیگری گفته شده که با علوم امروزی سازگارتر است.

۲. جامعه

حال ضرور است دربارهٔ مقولهٔ **جامعه** یعنی جهان زیستمند و ذی‌شعور و خودآگاه در اینجا سخن گوئیم. ساختار جامعه را اگر به‌شکلی ایستا درنظر گیریم از لایه‌های زیرین تشکیل می‌شود:

۱. زیرساز طبیعی، جغرافیایی و زیستی که انسان و مختصات عمدهٔ او را ولو به‌شکل استعداد اولیه پدید می‌آورد و شرایط هستی جامعه را تأمین می‌نماید؛

۲. **زیربنای اقتصادی-اجتماعی** که نیروهای مولده و مناسبات تولید یا مالکیت و ساختار طبقاتی جامعه را وصف می‌کند و نقش بسیار مهم آن را (که درواقع هستی جامعه است) بیان می‌دارد و تأثیر آن را در شعور جامعه روشن می‌گرداند؛

۳. اشکال مختلف شعور اجتماعی که برخی از آن‌ها دارای **جنبهٔ روبنایی** است، یعنی با تغییر زیربنا تغییر می‌کند (مانند سیاست، حقوق، روحیات، و آداب و اخلاق) و برخی دیگر خالص روبنایی نیست ولی عناصر روبنایی در آن رخنه دارد (مانند علم و هنر و فلسفه و غیره) ولی آن‌ها را نمی‌توان روبنا شمرد. علم حتی در دوران ما به یکی از نیروهای مولده مبدل شده است؛

۴. پدیدهٔ مهمی هم در جامعه هست یعنی **زبان** که نمی‌توان آن را در یکی از این لایه‌ها گنجانده و نقش فراگیر مهمی دارد و در معرفت و فرهنگ ما تأثیر فعال می‌کند و تنها وسیلهٔ منفعل تفاهم نیست، بلکه در شکل‌گیری اندیشه و بینش ما مؤثر است.

در این جامعه گاه تراکم انواع تضادها و به‌ویژه تضاد ناهمساز مابین **نیروهای مولده** (که انسان زحمتکش هم جزء آن است) از سوئی و **مناسبات موجود تولید** (که مالکیت از اشکال اساسی آن است) از سوی دیگر حالت عدم تعادل و بحران عمومی پدید می‌آورد. تا مدتی محافظه‌کاران جامعه قادرند مشکلات ناشی از این تضادها را حل کنند ولی بالاخره کار به جایی می‌رسد که کل جامعه یا اکثریت مطلق آن، نظام موجود را رد می‌کند و خواستار و نیازمند نظام تازه‌ای‌ست. در این وقت است که سامان کار از هم می گسلد. جامعه وارد دوران تحولات انقلابی می‌شود که می‌تواند به ده‌ها شکل درآید. گاه بسیار طول بکشد و به‌صورت روندی پرفرازونشیب جلوه‌گر شود و گاه نیز این تحول دفعی و سریع باشد. برای آنکه روند تحول انقلابی جامعه خوب و سریع پیش برود و جامعه بداند که به‌سوی کدام نظام،

ادامه در صفحه ۱۲

ادامه سطح امروزین فلسفه - یا ترازنامه‌ای ...

چگونه باید گام بردارد، تئوری انقلابی و سازمان مبارزان متشکل راه این تئوری لازم است. می‌گویند **بدون تئوری انقلابی عمل انقلابی میسر نیست**. می‌گویند بدون سازمان انقلابیون اهرمی برای افکندن جامعه در مسیر لازم تکامل و ترقی نیست.

اگر عامل تضاد و بحران اولیه را **عامل عینی** تحول انقلابی می‌نامیم، این عامل تئوری و سازمان را باید **عامل ذهنی** نام گذاریم. اینکه گاه انقلاب دیری طول می‌کشد و به‌ثمر نمی‌رسد در اثر فقدان این عامل ذهنی است. گاه عامل ذهنی هست ولی توان ثمره‌گیری را ندارد و انقلاب را می‌پوساند و به‌سوی مسخ یا شکست می‌برد. اگر عامل ذهنی باشد و عامل عینی نباشد یا آن عامل ذهنی را درك نکند، عامل ذهنی به‌صورت عقاید مجرد و کم تأثیر باقی می‌ماند. تحولات جامعه از دوران انقلاب‌های بورژوایی در قرن ۱۷- ۱۸ در اروپا به‌تدریج از شکل صرفاً تحول دارای شکل مبارزات مذهبی بیرون آمد و تئوری‌های سیاسی- اجتماعی و سازمان‌های انقلابی متشکل پدید شدند، ولی در کشورهای جهان سوم هنوز ایده‌ئولوژی مسلط مذهب است و لذا ایده‌ئولوژی انقلابی و علمی طبقهٔ کارگر نامفهوم و خاص گروهی محدود باقی می‌ماند.

در قرن ۱۹- ۲۰ که گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در دستور تاریخ قرار گرفته، این تئوری علمیّت و دقت فراوان یافته و این سازمان به برنامه، آئین‌نامه، استراتژی، تاکتیک مجهز شده است. لذا در صورت وجود چنین سازمانی و در صورت پیدایش وضع انقلابی، تسریع روند انقلاب شدنی است و با سرعت می‌توان از آن ثمره گرفت. چنانکه انقلاب اکتبر این نکته را به‌رأی‌العین نشان داده است. حتی در کشورهای جهان سوم قادر است با ایده‌ئولوژی مسلط مذهبی وارد همکاری و همگامی اجتماعی شود. پس عمل مبارزهٔ اجتماعی در عصر ما به‌صورت عمل جمعی سازمان انقلابی در زیر درفش بینش علمی و انتقادی و انقلابی برای گذار از نظام بهره‌کشی سرمایه‌داری به نظام سوسیالیستی انجام می‌گیرد ولی این کار باید با محاسبهٔ شرایط با شناخت سیستم و محیط سیستم باشد.

در اینجا همه‌چیز با دقت ناشی از درك صحیح فلسفه و جهان‌بینی علمی است و یک امر من‌درآوردی نیست. این پله‌ای‌ست که بشر ناگزیر باید طی کند تا خود را به‌اجرای آرمان‌های خویش نزدیک‌تر سازد و بهروزی بیشتری را نصیب خود نماید. چون در این زمینه مطالب گفته و نوشتهٔ زیادی‌ست، به همین تذکرات کلی بسنده می‌کنیم.

۳. شناخت

پس موجودی به‌نام انسان در جائی به‌نام سیارهٔ زمین در فراکیهان عظیم در درون سیستم اجتماعی پدید شده که دارای قدرت شناخت هستی است و این قدرت به‌حد کافی پرنرمش است که بتواند سیاحی چالاك و تند و تیز در زیر و بالای ساختار پیچیده و ناآشنای هستی باشد و لذا دگرگون کند و منقلب سازد و در کنار جهان ناآگاه جهانی آگاه به‌نام جامعه بسازد.

جوهر شناخت بازتاب است و بازتاب مثلاً به‌شکل آینه‌وار آن برای همهٔ ما واضح است ولی هر شیء و پدیده خود را در اشیاء و دیده‌های دیگر از راه تأثیر دور و نزدیک، مستقیم و غیرمستقیم، مرئی و نامرئی باز می‌تاباند و به‌همین سان اشیاء و پدیده‌های دیگر را در خود بازیافته می‌کند. منتها این بازتاب اشکال نمادی، تصویری، بسیط و بغرنج به‌خود می‌گیرد و خود داستان عجیب و غریبی است، زیرا به‌صورت علامات زبان و ریاضی و غیره درمی‌آید و بین واقعی و ذهن ما انواع حجاب‌ها پدید می‌شود علاوه بر آنکه در خود طبیعت هم سرشت‌ها در پرده‌های پدیده‌ها مخفی است.

ولی به‌هرحال بازتاب واقعیت عینی خارجی در یاخته‌های دماغی ما (نورون) از حواس ما و وسایل آزمون‌گری ما، تنها جوهر اصلی شناخت است. شناخت برای دسترسی یافتن به یک بازتاب همه‌سویه و منطبق با واقعیت(Adequat)

دست به کارهای مختلف حسی و ریاضی و منطقی و فرضی و الهامی و غیره می‌زند و به‌ویژه از افزار زبان خواه طبیعی خواه مصنوعی و افزار منطق و نیز افزار تجربه مدد می‌گیرد. امروز ساخت‌افزار تجربه خود مانند صنایع سنگین یکی از کلان‌رشته‌های فعالیت تولیدی آدمی بدل شده است. باید بگوئیم که افزار به ما کمک می‌کند، ولی گاه در سر راه شناخت مانع نیز می‌تراشد. تازه با این‌همه تردستی‌ها مغز قادر به شناخت واقعیت عینی هستی که این اندازه تو در تو، متنوع، پیچیده، پرعملکرد، متحرك و متغیر و غیره است، نمی‌شود. یعنی در یک یا چند یورش نمی‌شود به هدف رسید. لذا مرتباً به گمراه و به بیراه می‌رود و گاه خوش می‌کند در همان بن‌بست خودساخته بنشیند و فریاد زند: "من به حقیقت مطلب دست یافتم!" و این خود چه بدبختی‌ها که در تاریخ برای آدمیزاد ایجاد کرده است.

ولی نه! شناخت یک روند بسیار طولانی، جمعی و نسلی است. انسان دائماً مدل‌هایی را که از جهان بزرگ و کوچک اشیاء و روابط و پدیده‌ها می‌سازد، ترسیم می‌کند و بعد در عمل برمی‌خورد که ناقص و متناقض است و آن را یا تکمیل می‌کند یا به‌کلی ازهم می‌درد و به‌دور می‌اندازد و مدل دقیق‌تری را طراحی می‌نماید. نقش عمل در شناخت بسیار مهم و حساس است. این نقش را در سه بند می‌توان خلاصه کرد:

۱. عمل آغازگاه شناخت است یعنی برای آنکه بشناسیم باید دست به‌کار شویم یا چون در تماس با طبیعت در جستجوی تأمین شرایط حیاتی خود هستیم به شناخت آن ناچار می شویم؛

۲. عمل ملاك شناخت است یعنی برای آنکه بدانیم شناخت ما درست است یا نه، باید در عمل بهره‌دهی و سودمندی آن را بیازمائیم. کارائی و اثربخشی یکی از نمودارهای مهم صحت است. البته نمودار مطلق نیست ولی قرینه آن است؛

۳. عمل هدف و مقصد شناخت است یعنی ما می‌شناسیم برای آنکه بتوانیم بهتر و درست‌تر عمل کنیم و موجود زنده موجودی است هدفمند و هدف‌گذار و عمل پلی است که باید برای رسیدن به هدف از آن بگذرد.

آنچه که خارج از شعور شناسنده ما وجود دارد **واقعیت** است و آنچه که در شعور ما بازتاب می‌یابد، اگر بازتاب باژگونه و دروغین و خیالی نباشد، **حقیقت** است.

حقیقت بندرت مطلق است و غالباً نسبی است. کل حقیقت مطلق دربارهٔ هستی چراغی است در فاصله بسیار دور که نسل‌های انسانی به‌سوی آن نزدیک‌تر می‌شوند. به‌قول **بزرگمهر همه‌چیز را همگان دانند و همگان هنوز از مادر نزاده‌اند.** غالب حقایق ما حقایق نسبی است. یا در آن اشتباه وجود دارد و یا پویایی جهان به‌تدریج آن را کهنه می‌کند. لذا حقیقت باید با این پویایی همپایی کند و نادرستی‌ها و بی‌دقتی‌های خود را به‌تدریج رفع نماید تا بتواند حقیقت منطبق را بیابد.

قیاس، تعمیم، استقراء، آزمون، حدس، فرض، روایت، الهام علمی، مشاهده، پژوهش، گردآوری، و

ادامه در صفحه ۱۳

ادامه سطح امروزین فلسفه - یا ترازنامه‌ای ...

تدوین و غیره از سوی نسل‌ها و نسل‌های انسانی در چهار گوشه جهان به‌تدریج غربال می‌شود و از کوهی ذغال سنگ، توده‌ای کوچک الماس باقی می‌ماند که حقیقت علمی مطلق نام دارد.

هیچ‌چیز از روند شناخت بغرنج‌تر نیست. هیچ‌چیز از این روند که دیدگان انسان مسافر است برای پیمودن جاده تکامل حیاتی‌تر نیست و لذا جهالت از کارایی تلاش ما می‌کاهد و مایهٔ مصیبت‌های بسیار می‌شود. جهالت خود ترمز مهمی برای تکامل اجتماعی است.

۴. عمل

گفتیم که ما برای آنکه عمل کنیم، مجبوریم جهان را بشناسیم. عمل یعنی تلاش هدفمند و هدف‌گذار که موجودیت و فرهنگ انسانی برای ادامه خود بدان نیاز دارد. به‌شرط آنکه این هدف‌گذاری در جهت تکامل باشد.

عمل یعنی حرکت در "میدان موتوریک" تاریخ که خود از پلاسما یا بافت عمل ساخته شده است. تاریخ انسان و اصولاً تاریخ هستی چیزی جز پلاسمای سوزان و پرتکاپو و پرتوپخشان عمل نیست. اشکال عمده عمل سودمند و هدفمند اجتماعی چنین است:

۱. تولیدِ افزار تولید و اشیاءِ مصرفی؛
۲. آزمونگری برای اقدامات معرفتی؛
۳. مبارزهٔ اجتماعی و جنگی (تا زمانی که تاریخ آن را ضرور می‌سازد)؛
۴. سازماندهی و مدیریت؛
۵. اقدامات تمرینی برای کار و پیکار (مانند ورزش).

اشکال مختلف عمل هدفمند و ضرور اجتماعی است که سمت آن را معین می‌کند و آگاهانه یا غیرآگاهانه موافق نقشه ذهنی فردی یا جمعی انجام می‌گیرد. پس برای عمل نقشه، سمت، هدف، وسایل نقشه و سازماندهی لازم است تا کارا باشد. این مقولات در عمل بسیار مهم و حیاتی است. عمل مبتنی بر شناخت درست و دارای هدف قابل وصول عصاره آفرینش تاریخی است. عمل آفریننده است که تاریخ‌ساز است و ما باید آن را بیاموزیم. لذا عمل انقلابی بر درک واقعیت جهان و جامعه و شناخت ضرورت‌های تکامل بعدی و یافت نیروهای محرکه این تکامل (یعنی بهره‌کشان جامعه) مبتنی است. انواع دیگر عمل نیز در جامعه وجود دارد که دارای چنین خاصیت آفرینندگی بزرگ نیست.

۵. آرمان بهروزی

اینک پس از این سیر شتابنده به پنجمین مقولهٔ اساسی فلسفه می‌رسیم که آن را آرمان بهروزی انسانیت می‌نامیم و آن را بشر آگاهانه و ناآگاهانه جستجو می‌کند و ایجاد جامعهٔ سوسیالیستی یکی از مراحل مقدماتی نیل بدان‌ست، زیرا بهره کشی انسان از انسان را که با بودن آن، بودن بهروزی به‌معنای جدی و انسانی این واژه محال است، از بین می‌برد و زمینه را برای حرکت کل بشریت به‌پیش آماده می‌سازد. منتها اشکال در آن است که شب‌چراغ بهروزی به‌این آسانی به‌دست نمی‌آید. بهروزی هدف عمل تاریخی و تعیین کننده و راستای ترقی و پیشرفت تاریخی است. بشریت از میان خارستان و لجنزارها و سنگلاخ‌ها و دره‌های اشک و خون نظامات بهره‌کشانه به‌سوی بهروزی می‌رود. تقسیم خصمانهٔ جامعه انسانی به طبقات، اقوام، زبان‌ها، عقاید، محیط‌های مختلف جغرافیایی، سنت‌های مختلف مدنی و تاریخی و غیره و غیره که در دورانی از تاریخ انجام گرفته و خانوادهٔ انسانی را به انشعاب و ازهم‌گسستگی دشمنانه‌ای محکوم کرده هم سد راه مسیر سریع معرفت است و هم سد راه سیر سریع انسان به‌سوی بهروزی. برای انسان طبیعت "دوی با مانع" ایجاد کرده و گاه نیز چه بی‌رحمانه و چه فاجعه‌آمیز! زیرا در یک سو اقلیت انگل و ممتاز است و در سوی دیگر اکثریت مولّد و محروم.

محرومان جامعه که نیازمندترین انسان‌ها به بهروزی و اکثریت مردم در همهٔ نظامات طبقاتی هستند تا حد ایثار جان وارد عمل مبارزه برای نیل به این بهروزی می‌شوند، این عمل (که قله‌های آن خیزش، قیام، طغیان، و انقلاب نام دارد و اشکال آن سخت متنوع است) تنها زمانی که تمام شرایط عمل صحیح را داشته باشد، آفریننده و ثمربخش است.

بهروزی چیست؟ بهروزی تأمین شرایط عینی اجتماعی برای دستیابی به شکوفایی کامل جسم و روح، عروج به قلهٔ روشن زیبایی و اخلاق، نیل به همه‌سویگی و کمال انسانی است. گفتیم برای بهروزی شرایط عینی ضرور است. این شرایط عینی کدام است؟ این شرایط عینی ازجمله در مهم‌ترین اقلام آن به‌قرار زیرین است :

۱. سرکوب ستم و بهره‌کشی طبقاتی، ملی، جنسی، نژادی و استقرار برادری و برابری و آزادی در مقیاس جهان ما؛
۲. وحدت انسانیت در مقیاس کرهٔ زمین ما؛
۳. معرفت اصیل انسان به جهان و زندگی و همه‌گیر شدن علم و هنر و فن؛
۴. رسیدن حد تولید به میزان نیاز متنوع عمومی در چارچوب مصرف منطقی؛
۵. تندرستی جسم و روح و استقرار تفکر خردگرایانه و علمی و جان‌درازی و امنیت.

]مگر این شرایط را به‌این آسانی می‌توان تأمین کرد؟ همه آن‌ها دارای ده‌ها و ده‌ها پیش‌شرط است. تازه این شرایط عینی خود پویاست. سطح دیروزی برای امروز کهنه می‌شود. پس بهروزی دارای افق متحرك است و اینکه برخی می‌گویند پس از نیل به جامعه مساوات انسانی دیگر چیزی در چنتای انقلابیون نیست، سخن بی‌خبرانه‌ای‌ست. جاده‌ای را که انسان باید طی کند پایان‌پذیر نیست و لزومی ندارد که دربارهٔ بیکاری کسالت‌آور آیندهٔ انسان غصه بخوریم!

۶. نتیجه

پس ما هستی را از راه عمل و به‌خاطر عمل سعادت‌بخش می‌شناسیم و راه دشوار این شناخت و عمل را بر پایه مسئولیت انسانی خود با درك قوانین این راه طی می‌کنیم. لذا اساس خدمت ما به انسانیت محروم است و فلسفه و اصطلاحات و مباحث آن تا آنجا ضرور است که به‌این وظیفهٔ مقدس انقلابی کمک رساند و ما را بدان آشنا سازد. تمام آنچه که گفتیم به ما منطق و اسلوب (متد) درست تفکر و عمل را به‌دست می‌دهد. پیوند درونی هستی، پویایی آن، تکامل آن، جای ما در آن، و افق وظایف ما را روشن می‌سازد. لذا هم فلسفه است و هم منطق و هم اخلاق. بافتی است شگرف از اندیشه، کار و پیکار و بهترین سلیح نبرد برای بسیج عظیم تاریخی است و یک سلسله بازی با اصطلاحات فضل‌فروشانه نیست، بلکه در جدی‌ترین نتیجهٔ خود آمادگی برای مبارزهٔ آگاهانه به‌منظور دگرسازی جهان در جهت بهبود آن است.

---

۱. می‌توان آن‌ها را هستی‌شناسی (Ontologie) مبحث شناخت (Gnoselogie)جامعه شناسی (Sociology)عمل شناسی (Praxiologie)، و مبحث بهروزی (Eudemonique)نامید. در فلسفه هم واژهٔ "گنوسئولوژی" و هم"اپیستمولوژی" به‌کار می برند. این نام‌گذاری‌ها نشانهٔ توازی بحث ما با بحث‌های متداول در سیستم‌های فلسفی است، ولی به‌معنای انطباق آن در کلیات ها و جزئیات نیست و ما به‌خود اجازه می‌دهیم که به‌قصد تسهیل مباحث، نظام کلاسیک مطالب را در جای ضرور مورد دستکاری قرار دهیم.

****

به انگیزه هشتادمین سالگرد تأسیس سازمان جوانان تودهٔ ایران

تاریخچه‌ای کوتاه از فعالیت‌های سازمان جوانان

نگارنده: س. سپهر

"ما حزب آینده ایم و آینده به جوانان تعلق دارد. ما حزب نوآوران هستیم و جوانان همواره با علاقه از نوآوران پیروی می کنند. ما حزب مبارزه ی فداکارانه بر ضد پوسیدگی و انحطاط هستیم، و جوانان همیشه نخستین کسانی هستند که برای چنین مبارزه ای آماده اند .... به سوی جوانان بروید." – لنین

جوانان و دانشجویان میهن‌مان در جنبش‌های توده‌ای، عدالت طلبانه، ملی، و دمکراتیک کشور نقشی برجسته داشته‌اند و همواره در صف‌های مقدم مبارزات مردمی بوده‌اند. "**سازمان جوانان حزب تودهٔ ایران**" نیز از پیشگامان مبارزه سازمان‌یافته و مؤثر جوانان میهن‌مان در تاریخ مدرن کشور است.

رهبری حزب توده ایران، حزب طبقهٔ کارگر ایران، حزبی که همواره از جنبش‌های جوانان و دانشجویان پشتیبانی کرده است و در سازمان‌دهی آن‌ها نقشی تعیین کننده و تأثیر گذار داشته است، در فروردین‌ماه ۱۳۲۲ سازمان جوانان تودهٔ ایران را بنیانگذاری کرد. تشکیل سازمان جوانان تودهٔ ایران در شرایطی بود که در همسایگی ایران حاکمیت نوپای اتحاد جماهیر شوروی برقرار بود و برای اولین بار در تاریخ جهان حکومت در دست زحمتکشان قرار گرفته بود و دنیایی دیگر را به‌دور از استثمار و استعمار نوید می‌داد. در سوی دیگر کشورمان رشد فاشیسم و نفوذ افکار آن در دیکتاتوری **رضا شاه** را شاهد بود.

نخستین حوزه‌های سازمان جوانان با حضور هواداران جوان حزب تشکیل شد و جوانان در این جلسات این حوزه‌ها با اوضاع اجتماعی و سیاسی کشور خود و جهان آشنا می‌شدند. این جوانان که در دوران حاکمیت خفقان و استبداد رضاشاهی از دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم جز شاه‌پرستی و اطاعت کورکورانه از رژیم چیزی دیگر نشنیده بودند برای اولین بار پی بردند که چگونه با فرمان‌ها و برنامه‌های سیاسی و اقتصادی ویرانگر و ضد مردمی **رضاشاه** منابع طبیعی کشور به‌سود امپریالیست‌ها به‌تاراج می‌روند و در کنار آن مردم و به‌خصوص زحمتکشان هرروز بیش از روز پیش در فقر دست‌وپا می‌زنند.

در روند شکل‌گیری سازمان جوانان دو حوزهٔ اولیهٔ آن پس از چند ماه به پنج حوزه افزایش یافت و در بسیاری از کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، دانشگاه‌ها، و مدارس مهم تهران نخستین نطفه‌های سازمان جوانان بسته شد. هم‌زمان با توسعهٔ تشکیلات حزب در تهران و شهرستان‌های دیگر نیز با کمک حزب شعبه‌های سازمان جوانان تأسیس شد و با انتشار "**مردم برای جوانان**" این سازمان به سازمانی سراسری در کشور تبدیل شد.

در همین دوران مبارزه با ارتجاع و بقایای دیکتاتوری رضاشاه، مبارزه با نفوذ امپریالیسم آمریکا که در کنار استعمارگران انگلیس در کشور ما مسلط می‌شد، مبارزه علیه جنگ و برای صلح ازجمله مبارزاتی بود که سازمان جوانان با رهبری حزب سامان می‌داد.

وظیفه‌هایی گوناگون در برابر سازمان جوانان- به‌مثابهٔ نیروی ذخیرهٔ حزب- وجود داشت. سازمان جوانان برگرفته از برنامه‌ها و شعارهای عمومی حزب مبارزه‌اش را در راه حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور به‌پیش می‌برد که عبارت بودند از: جلوگیری از احیای رژیم دیکتاتوری، برقراری آزادی‌های دمکراتیک، و اجرای قانون اساسی، تأمین حقوق سیاسی و اجتماعی خلق‌های ایران، اصلاحات عمیق سیاسی و اقتصادی و بهبود وضع زحمتکشان کشور، انتخاب شعارها و برنامهٔ عمل ویژه برای جوانان و ایجاد تشکل برای توده جوان و تجهیز آنان برای مبارزه در راه به‌دست آوردن حقوق قانونی و انسانی‌شان.

سازمان جوانان به‌دلیل ارایه و اجرای برنامه‌هایی که بیانگر خواست‌های واقعی جوانان و دانشجویان بود، توانست در مدت زمانی کوتاه هزاران کارگر جوان، دانشجو، و دانش‌آموز را در صف‌هایش متشکل سازد و بدین‌سان اعتباری بسیار در عرصهٔ سیاسی داخل کشور و به‌زودی در عرصهٔ بین‌المللی به‌دست آورد. تاریخ کشور ما هرگز چنین سازمانی متشکل و متحد برای خواست‌های بی‌درنگ جوانان میهن و تلاش در راه دستیابی به آن‌ها به‌خود ندیده بود. جوانان توده‌ای در جریان مبارزات حق‌طلبانهٔ کارگران و زحمتکشان آذربایجان و کردستان در سال ۱۳۲۴ که برای دفاع از حقوق قانونی ملی، اجتماعی، و فرهنگی‌شان قیام کرده بودند، با فراخوان‌های خود در سراسر کشور از همهٔ جوانان خواستند تا به‌دفاع از نهضت‌های آنان برخیزند. پس از سرکوب جنایت‌آمیز و خائنانهٔ نهضت‌های آذربایجان و کُردستان به‌فرمان شاه و ارتش و با پشتیبانی امپریالیست‌های آمریکایی و فئودال‌های فراری، جوانان توده‌ای با جدیت و تلاش بی‌وقفه به کمک زندانی‌ها و تبعیدی‌های مبارزان این خلق‌ها شتافتند.

دربارهٔ شرایط پس از سرکوب، خبرنگار "**رزم**"، ارگان مرکزی سازمان جوانان که از اردوگاه اسیران آذربایجانی در نزدیکی‌های خرم‌آباد دیدار کرده بود، نوشت: "زندانیان را برده‌اند ولی گورهایی که باقی مانده و سیم‌های خاردار، از رنج بازداشت شدگان حکایت می کند."

در پایان سال ۱۳۲۶ نخستین کنگره سازمان جوانان تشکیل شد. در شرایط بحرانی آن زمان، بر اثر سیاست‌های استبدادی رژیم پهلوی و در زمان نخست‌وزیری **قوام**، ورزای توده‌ای و وزیر دادگستری از حزب ایران، کابینه را ترک کردند و سازمان‌های جوانان در بیشتر شهرستان‌ها وادار به فعالیت مخفی شدند.

پس از حادثه ترور **محمدرضاشاه** در ۱۵ بهمن‌ماه ۱۳۲۷ و در سالگرد تأسیس دانشگاه تهران، رژیم شاه که مترصد فرصتی مناسب برای جلوگیری از فعالیت‌های حزب تودهٔ ایران بود و تلاش داشت تا به هر قیمتی که شده از رشد نفوذ برنامه‌های آن در افکار عمومی و به‌ویژه در میان کارگران و زحمتکشان جلوگیری کند، این فرصت را غنیمت شمرد و حزب تودهٔ ایران و به همراه آن سازمان جوانان تودهٔ ایران را غیرقانونی اعلام کرد. رژیم استبدادی و دست نشاندهٔ پهلوی که امید داشت با غیرقانونی خواندن حزب تودهٔ ایران و سازمان جوانان تودهٔ ایران آن‌ها را از صحنهٔ مبارزه خارج کند با نتایجی ناامید کننده روبرو شد. حزب و سازمان‌هایش وارد دوران مخفی شدند به‌زودی این فعالیت‌های‌شان ادامه و حتا توسعه یافتند. سازمان جوانان در شرایط مخفی و "غیرقانونی" بودن توانست ارگان مخفی خود به‌نام "**حقیقت پیروز خواهد شد**" را به‌صورت زیرزمینی چاپ و منتشر کند. یک سال پس از این توطئه رژیم نیز روزنامهٔ "**رزم**"، ارگان سازمان جوانان، به‌طور مخفیانه چاپ و منتشر شد.

سازمان جوانان که به ایدئولوژی مارکسیسم‌لنینیسم همچون حزب تودهٔ ایران

ادامه در صفحه ۱۵

ادامه به‌انگیزه هشتادمین سالگرد تاسیس سازمان جوانان تودهٔ

مرداد و با وجود جو ترور و اختناق، اعضای سازمان جوانان توده به فعالیت‌شان در زمینه‌های گوناگون ادامه دادند که ازجمله عبارتند از: تظاهرات ۱۶ مهرماه ۱۳۳۲ در همبستگی با اعتصاب بازار به‌دلیل اعمال ضد آزادی حکومت، تظاهرات و اعتصاب‌های متعدد در سال‌های ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ برای جلوگیری از اخراج دانشجویان و دانش‌آموزان و دفاع از حقوق آنان، تشکیل کمیته‌های وحدت عمل برای انتخابات دورهٔ هیجدهم مجلس، اعتصاب ۱۶ آذرماه ۱۳۳۳ دانشگاه تهران، دفاع از اعتصاب مردادماه کارگران آبادان در سال ۱۳۳۴، و جز این‌ها.

در مقابله با این فعالیت‌های دانشجویان، ارتجاع سعی کرد با توسل به انواع شیوه‌های غیرانسانی و جنایت‌آمیز، برگزاری محاکمه‌های فرمایشی، زندان، شکنجه، کشتار و اخراج از کار و دانشگاه، با مبارزات جوانان میهن‌پرست به تقابل بپردازد و آنان را به‌زانو درآورد.

چنین شرایطی به‌ویژه پس از کشف سازمان افسری حزب تودهٔ ایران زمینه‌های فعالیت برای جوانان و دانشجویان را بیش از گذشته دشوار ساخت. پلیس که زیر نظر مستشاران آمریکایی آموزش‌های لازم را برای شکنجه دیده بود، مبارزان جوان را در شکنجه‌گاه‌ها تا حد مرگ شکنجه می‌کرد. با دستگیری هر رفیق ، تماس‌ها قطع می‌شدند و کارها نیمه‌تمام می‌ماندند. در این دوران سلطهٔ وحشت پلیس شاه، جوانان بسیاری به‌خاطر حفظ اسرار سازمان‌شان در زیر شکنجه‌های قرون‌وسطایی رژیم سلطنتی جان باختند، در کوچه‌ها و خیابان‌ها با گلوله‌های نظامیان و مزدوران رژیم پهلوی در خون خویش غلتیدند، بااین‌همه به حزب‌شان و آرمان‌های آن وفادار ماندند. آنان جوانانی بودند شجاع، پرغرور، و سرشار از تفکر پیشرو و مالامال از عشق به زندگی شایسته و انسانیت، جوانانی قهرمان از سنخ **وارتان سالاخانیان**، **محمود کوچک شوشتری**، **جهانگیر باغدانیان**، **حسین حریری**، **آرامائیس**، **علی بلندی**، **محمدتقی محبت‌خواه**، **هرمز نیکخواه**، **سبزعلی محمدپور**، **هوشنگ پوررضوانی**، **قازار سرکیسیان**، و بسیاری دیگر جان‌باختگان گمنام.

زمینهٔ فعالیت سازمان جوانان فقط به مسایل داخلی محدود نبود. جوانان عضو سازمان در عرصهٔ مسائل و رویدادهای بین‌المللی نیز فعال بودند و جایی نمایان در تاریخ فعالیت‌های این سازمان داشتند. این فعالیت‌ها مبارزه علیه فاشیسم، امپریالیسم، و نیروهای استعمارگر، همبستگی و همدردی با مبارزات جوانان سایر کشورها علیه استعمار در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، به‌ویژه کشورهای همسایه ایران، ابراز همبستگی و اقدام به همکاری با مبارزات جوانان سراسر جهان در راه صلح پایدار و دوستی انترناسیونالیستی را دربر داشت.

سازمان جوانان یکی از پایه‌گذاران "**فدراسیون جهانی جوانان دمکرات**" است که در سال ۱۳۲۴ (۱۹۴۵) پایه‌گذاری شد و از همان آغاز یکی از اعضای فعال آن بود. سازمان جوانان با داشتن نماینده در شورای عمومی و سپس دبیرخانه آن، نقشی عمده در پیشبرد هدف‌های این مجمع بزرگ جهانی داشت.

سازمان جوانان در تمام فستیوال‌هایی که از طرف فدراسیون تدارک دیده شده بود شرکت می‌کرد و نمایندگانش با سخنرانی‌ها، پخش اعلامیه‌ها و نشست‌های گوناگون با فعالان جوان سایر کشورها ، وضعیت ایران را از نظر سیاسی و اجتماعی و مسایل و مشکلات ویژه جوانان را برای آنان تشریح می‌کردند. این فعالیت ها حتی در خلال دو سال پس از کودتای ۲۸ مرداد نیز ادامه داشت. ولی فعالیت‌هایش در ایران به‌دلیل استیلای جو ترور و اختناق از سوی حاکمان کودتایی بر کشور پس از کودتای ۲۸ مرداد به‌تدریج محدود شد ولی با این حال هیچ‌گاه متوقف نگردید.

"**اتحادیهٔ بین‌المللی دانشجویان**" که در سال ۱۳۲۵ پایه گذاری شد عرصه‌ای جدید برای فعالیت‌های بین‌المللی سازمان جوانان گشود. با عضویت "**اتحادیه دانشجویان دانشگاه تهران**" در "اتحادیه بین‌المللی دانشجویان " سازمان جوانان امکان استفاده از این تریبون بین‌المللی را به‌دست آورد. استفاده از این اتحادیه بین‌المللی از طریق اعضای سازمان جوانان که در " اتحادیه دانشجویان دانشگاه تهران" عضویت داشتند و یا در رهبری آن بودند، میسر شد. سازمان جوانان توده ایران به دانشجویانی که برای تحصیل به خارج از کشور می رفتند توجهی فراوان داشت و تلاش می‌کرد تا در فرانسه، آلمان فدرال، و سایر کشورهای دیگر، با آنان تماس گرفته و با ارسال نشریه‌ها و ارایه رهنمودهای لازم ، آنان را متشکل سازد.

در همین راستا نیز فستیوال‌های جهانی جوانان و دانشجویان یکی از مهم‌ترین امکاناتی بود که در آن دانشجویان خارج از کشور این فرصت را می‌یافتند تا با جوانان داخل کشور که به این فستیوال‌ها می‌آمدند تماس بگیرند و با تبادل نظر و فکر برنامه‌هایی مشترک را طرح یا در این فستیوال‌ها برگزار کنند.

در سال ۱۳۳۹ دانشجویان ایرانی خارج از کشور موفق شدند **کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا** را ایجاد کنند. حزب تودهٔ ایران در خارج از کشور در تشکیل سازمان‌های صنفی در کشورهای مختلف اروپا و متحد کردن آن‌ها در "**کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی**" سهمی مهم، اساسی، و گاه قطعی داشته است.

دانشجویان ایرانی عضو کنفدراسیون با فعالیت‌های خود موفق شدند وضعیت خفقان‌آور و پلیسی کشور را در جهان منعکس کرده و با برنامه‌هایی مشترک آزادی زندانیان سیاسی را خواستار شوند و علیه حکم‌های اعدام صادر شده برای فعالان سیاسی در ایران در جهت روشنگری و اطلاع رسانی و جلب نظر افکار عمومی کشورهای دیگر کارزارهایی به‌راه اندازند و از جان آنان دفاع کنند. دفاع مشترک همه دانشجویان عضو کنفدراسیون صرف‌نظر از وابستگی‌های سیاسی‌شان، کمک کرد تا رژیم شاه احکام اعدام رفقا پرویز حکمت‌جو (که بعدها در زیر شکنجه جلادان رژیم شاه جان باخت) و علی خاوری از اعضای حزب تودهٔ ایران و کاظم بجنوردی عضو حزب ملل اسلامی اجرا نشود و جان آنان نجات یابد. این یکی از نمونه‌های روشن و برجستهٔ ثمرهٔ وحدت عمل نیروهای مختلف اپوزیسیون و در سمت یک هدف واحد است.

نگاهی کوتاه به برخی فعالیت‌های سازمان جوانان تودهٔ ایران و سازمان‌های وابسته به آن در طول هشتاد سال تاریخ پرافتخارش حرکت‌های شگرف و بی‌بدیل این سازمان در مسیر مبارزات عدالت‌جویانه مردم میهن‌مان را نشان می‌دهد:

۱۳۲۲. تأسیس سازمان جوانان حزب تودهٔ ایران و انتشار نشریه‌های "مردم برای جوانان" و "رزم"- ارگان مرکزی سازمان جوانان توده.

۱۳۲۳. تأسیس نخستین اتحادیه‌های دانشجویی (پزشکی، داروسازی، دندان زشکی، و مامایی) دانشگاه تهران.

۱۳۲۴. پایه‌گذاری فدراسیون بین‌المللی جوانان دمکرات و انتخاب سازمان جوانان توده به‌عضویت هیئت اجرائیهٔ آن.

۱۳۲۵. تلاش گسترده و فعال جوانان توده‌ای در دفاع از حکومت‌های ملی و خودمختار آذربایجان و کُردستان.

۱۳۲۶. برپایی اولین کنگرهٔ سازمان جوانان تودهٔ ایران و تصویب اساسنامهٔ آن.

۱۳۲۷. انتشار ارگان مخفی سازمان جوانان به‌نام "حقیقت" پس از غیرقانونی کردن فعالیت علنی آن از سوی رژیم پهلوی.

۱۳۲۸. انتشار هفته‌نامهٔ مخفی "رزم" و روزنامهٔ علنی "آیندگان" برای جوانان [که در ابتدای انتشار برای رژیم شناخته شده نبود]،

شرکت سازمان جوانان در فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان در بوداپست پایتخت مجارستان.

۱۳۲۹. تشکیل سازمان دانشجویان دانشگاه تهران و انتشار نشریات "خورشید صلح برای دانشجو"، " دانشجو" (ارگان سازمان دانشجویان) و "نامهٔ دانشجو" (برای دانشجویان خارج از کشور)، تشکیل سازمان دانش‌آموزان تهران.

۱۳۳۰. تأسیس "کانون جوانان دمکرات ایران" و انتشار نشریهٔ "جوانان دمکرات" در مقام ارگان این کانون، برپایی فستیوال ملی جوانان و دانشجویان در تهران، شرکت سازمان جوانان در فستیوال جهانی جوانان و

ادامه در صفحه ۱۷

ادامه به‌انگیزه هشتادمین سالگرد تاسیس سازمان جوانان تودهٔ

مجهز بود، از طریق برنامه‌های گوناگون تبلیغاتی و تعلیماتی، چاپ کتاب و انتشار نشریه‌هایی ویژهٔ جوانان و دانشجویان و تشکیل کلاس‌هایی آموزشی، توانست اصول مارکسیسم‌لنینیسم را در مقیاسی وسیع بین جوانان و دانشجویان اشاعه دهد و آنان را با مقولات آن آشنا کند. هدف از این برنامه‌ها مجهز کردن جوانان به اصول سوسیالیسم علمی، پرورش معنوی آنان برای دستیابی به روحیه انقلابی، میهن‌پرستی، و انترناسیونالیسم پرولتری بود. بالا بردن سطح معلومات و اطلاعات جوانان و دانش سیاسی آنان در راستای شناخت بهتر از شرایط میهن خود در زمینه‌های بغرنج سیاسی و اقتصادی هدف این آموزش‌ها بود. سازمان جوانان همچنین با اجرای برنامه‌هایی تلاش می‌کرد جوانان کشور را با زندگی جوانان در سایر کشورها و به‌ویژه با زندگی جوانان اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی آشنا کند.

در این دوره سازمان جوانان با بهره گرفتن از تجربه‌های چند ساله خود، درایت و پختگی بیشتری را در مبارزات از خود نشان داد که ازجملهٔ آن‌ها تشکیل کمیته‌های وحدت عمل با سازمان‌ها، عناصر مترقی، و گروه‌های مختلف وابسته به **جبههٔ ملی** در مدارس و دانشگاه‌ها بود که از موفقیت‌های این دوره از فعالیت‌های سازمان جوانان بود.

با گسترش جنبش ضد امپریالیستی در میهن‌مان علیه شرکت استعماری نفت جنوب، سازمان جوانان تودهٔ ایران در بسیج و حرکت جوانان و دانشجویان به مبارزه علیه امپریالیسم انگلستان نقشی عمده داشت و عدهٔ زیادی از دانشجویان به‌سبب پیگیری این مبارزه و انجام تظاهرات اعتراضی دستگیر می‌شدند. روزنامه "**خورشید صلح برای دانشجویان**" در سرمقاله‌ای دربارهٔ یورش رژیم در سرکوب این تظاهرات به دانشگاه‌ها و دانشجویان، در روز ۴ بهمن‌ماه ۱۳۲۹نوشت: "توقیف دانشجویان، تعرض به مصونیت و احترام به دانشگاه است."

دانش‌آموزان تهران نیز با کمک توده‌ای‌های جوان موفق شدند در سال ۱۳۳۰ "**سازمان دانش‌آموزان ایران**" را تأسیس کنند و روزنامه "**دانش آموز**" را نیز به‌عنوان ارگان سراسری این سازمان انتشار دادند.

تشکیل سازمان دانشجویان دانشگاه تهران که در اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۹ با حضور نمایندگان دانشکده‌های مختلف و در مراسمی با شکوه تشکیل شد از دستاوردهای بزرگ فعالیت سازمان جوانان تودهٔ ایران بود. این سازمان پس از تشکیل به عضویت اتحادیهٔ بین‌المللی دانشجویان پذیرفته شد و بلافاصله به‌عضویت هیئت اجرایی و سپس به‌عضویت هیئت دبیران این اتحادیه درآمد. نمایندهٔ دانشگاه تهران سال‌ها از اعضای کادر رهبری این سازمان بین‌المللی بود.

از دستاوردهای دیگر سازمان ، مبارزه در راه دستمزد برای کارگران جوان بود که نتیجه آن تصویب قانون مزد مساوی برای کارگران جوان و غیرقانونی کردن به‌کار گماشتن جوانان زیر ۱۶ سال و برقراری تحصیلات اجباری برای جوانان در آن سال‌ها بود. همچنین حضور فعال و گستردهٔ دختران جوان در سازمان جوانان تودهٔ ایران، با در نظر گرفتن شرایط اجتماعی و مشکلات فرهنگی و سیاسی‌ای که در برابر آنان قرار داشت، در اعتلای فکری و افزایش دانش سیاسی زنان ایران نقشی ارزنده داشت و ثمرهٔ آن شرکت روزافزون زنان در عرصه‌های گوناگون کار و زندگی اجتماعی و سیاسی ایران بود. همچنین فعالیت دختران جوان در سازمان‌هایی چون "**جمعیت آزادی زنان**" و "**سازمان دمکراتیک زنان**" و مبارزهٔ خستگی‌ناپذیر آنان در راه تحقق شعارهای این سازمان‌ها به‌رغم تمامی مشکلاتی که در پیش رو داشتند، ستودنی و فراموش‌نشدنی است. آنان با تحمل انواع محرومیت‌ها و سختی‌ها، به مبارزه شکوهمند خود ادامه دادند و نقشی پیشگام را در مبارزه‌های عدالت‌جویانهٔ زنان میهن‌مان داشتند.

یکی دیگر از درخشان‌ترین صفحه‌های تاریخ سازمان جوانان، فعالیت‌هایش در راه صلح بود. سازمان جوانان از طریق تشکیل جلسات، نمایش‌هایی با مضمون ارج گذاشتن به امر صلح در شهرها، روستاها، کارخانه‌ها، مدارس، دانشگاه ها، و جزاین‌ها، هرروز عده‌ای تازه از جوانان را به‌مبارزه در راه صلح و علیه جنگ‌طلبان

جلب می‌کرد، توطئه‌های امپریالیستی را افشا و از نهضت‌های آزادی‌بخش ملی و ملل مستعمره و نیمه مستعمره دفاع و با آن‌ها ابراز همبستگی می‌کرد.

علاوه بر این‌ها، برگزاری هفته جهانی جوانان، روز بین‌المللی جوانان، روز بین‌المللی دانشجویان، فستیوال‌های جهانی جوانان از دیگر عرصه‌های شورانگیز فعالیت‌های سازمان جوانان در راه صلح بود.

فعالیت‌های پرثمر سازمان جوانان و شرکت فعال اعضای آن در جمعیت مبارزه با بیسوادی در کارخانه‌ها، روستاها، منازل، و انجمن‌ها و تدریس در آن‌ها، به مبارزه با بیسوادی و بالا بردن سطح آگاهی و معلومات هرچه بیشتر بیسوادها خدمت بسیار کردند.

با وجود رشد وگسترش سازمان جوانان چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی تا سال ۱۳۳۰، هنوز لایه‌هایی وسیع از جوانان، خارج از مبارزه تشکیلاتی بودند. علت عدم نفوذ بیشتر و گسترده‌تر در میان جوانان، شرایط فعالیت مخفی تحمیل شده از سوی رژیم به سازمان جوانان بود که محدودیت‌هایی بسیار با خود به‌همراه داشت. بر همین اساس لزوم تشکیل سازمانی توده‌ای برای جوانان بیش از پیش احساس می‌شد. در راستای همین هدف، "**کانون جوانان دمکرات**" در سال ۱۳۳۰ تأسیس شد. این کانون به‌زودی به یکی از قوی‌ترین و وسیع‌ترین سازمان‌های جوانان تبدیل شد. همچنین در این زمره سازمان دانشجویان تهران (توسو) بود که صفحه‌هایی درخشان در کارنامهٔ جنبش دانشجویان میهن ما را رقم زد. در تشکیل این سازمان و مبارزات آن، نقش حزب توده ایران و دانشجویان توده‌ای عظیم و تعیین کننده بود.

با کودتای امپریالیستی و جنایتکارانه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که در پی آن رژیم پهلوی با خشونت تمام مبارزان ضد استبداد و سازمان‌های مترقی و ملی را قلع‌وقمع کرد و به جنایت‌هایی بی‌شمار دست زد، دانشجویان دانشگاه تهران با تظاهرات ضد آمریکایی و ضد استبدادی ۱۶ آذرماه ۱۳۳۲ (تقریباً سه ماه و نیم پس از کودتا) داغ ننگی نازدودنی بر پیشانی رژیم کودتایی شاه و حامیان امپریالیستش زدند. در این تظاهرات، جنایتکاران ارتش پهلوی، سه تن از دانشجویان، **مصطفی بزرگ‌نیا** و **مهدی شریعت‌رضوی** از حزب تودهٔ ایران و **احمد قندچی** از هواداران جبهه ملی ایران را با رگبار گلوله‌های‌شان کشتند. این روز در تاریخ جنبش دانشجویی ماندگار شد و از آن زمان تا به امروز الهام‌بخش مبارزات دانشجویان شده است.

به‌رغم شرایط ویژه پس از کودتای ۲۸ **ادامه در صفحه ۱۶**

ادامه به‌انگیزه هشتادمین سالگرد تاسیس سازمان جوانان تودهٔ

دانشجویان در برلین، تأسیس سازمان دانش‌آموزان ایران و انتشار ارگان سراسری آن به‌نام "دانش آموز".

۱۳۳۱. جمع‌آوری ۶۰۰ هزار امضا در زیر پیام "شورای جهانی صلح"، سازمان‌دهی حضور گستردهٔ جوانان در رویداد تاریخی سی تیر سال ۱۳۳۱، شرکت گسترده، فعال، و چشمگیر جوانان توده‌ای در جنبش ملی شدن نفت در تمام طول دوران مبارزهٔ این نهضت ملی.

۱۳۳۲. کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد و سرکوب، دستگیری، شکنجه هزاران تن از اعضای حزب و سازمان جوانان توده ایران، رویداد تاریخی شانزده آذر و جان باختن **مصطفی بزرگ نیا** (عضو رهبری سازمان جوانان)، **مهدی شریعت‌رضوی** (عضو سازمان جوانان) و **احمد قندچی** (عضو جبههٔ ملی) در مبارزهٔ دانشجویان در دانشگاه تهران در اعتراض به سفر **ریچارد نیکسون** معاون رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده آمریکا و نام‌گذاری این روز تاریخی به‌نام **روز دانشجو**. شرکت سازمان جوانان تودهٔ ایران در فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان در بخارست پایتخت رومانی.

۱۳۳۳. شرکت سازمان جوانان تودهٔ ایران در دیدار جوانان روستایی سراسر جهان در اتریش.

۱۳۳۴. شرکت سازمان جوانان تودهٔ ایران در فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان در ورشو پایتخت لهستان.

۱۳۳۶. شرکت سازمان جوانان تودهٔ ایران در فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان در مسکو پایتخت اتحاد شوروی.

۱۳۳۹. تأسیس کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در اروپا.

۱۳۴۴. اعتصاب غذای دانشجویان ایرانی مقیم خارج به‌مناسبت صدور احکام محکومیت ۱۴ نفر متهمان به ترور شاه.

۱۳۴۵. اعتصاب غذای دانشجویان ایرانی مقیم آلمان غربی در اعتراض به صدور احکام اعدام **پرویز حکمت‌جو**، **علی خاوری**، و **محمدکاظم بجنوردی**.

۱۳۵۰. انتشار نشریهٔ "پیکار" از سوی حزب تودهٔ ایران برای دانشجویان.

۱۳۵۴. تأسیس "سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران" و انتشار "آرمان" نشریه دبیرخانه خارجی آن، انتخاب سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران به عضویت فدراسیون جهانی جوانان دمکرات، بسیج افکار عمومی جهان برای آزادی **ناصر رحمانی‌نژاد**، **سعید سلطانپور**، **محمود دولت‌آبادی**، **و محسن یلفانی**.

۱۳۵۶. گسترش مبارزات اعتراضی و اعتصابی دانشجویان ایران، شرکت جوانان توده‌ای در این مبارزات و انعکاس وسیع آن‌ها در نشریهٔ "**نوید**" (نشریهٔ وابسته به حزب تودهٔ ایران که به‌طور مخفی در ایران منتشر می‌شد) و ارائهٔ تحلیل‌ها و رهنمودهای بسیار ارزشمند.

۱۳۵۷. تشدید فعالیت جوانان توده‌ای در جریان انقلاب ازجمله تکثیر و پخش "نوید" در تیراژ صد هزار نسخه‌ای در داخل کشور، انتقال رهبری سازمان جوانان به داخل کشور، تجدید فعالیت گسترده و علنی سازمان جوانان و کانون دانش‌آموزان ایران، انتشار هفته‌نامه و سپس ماهنامهٔ "**آرمان**" ارگان سازمان جوانان و "**آذرخش**" ارگان کانون دانش‌آموزان.

۱۳۵۸. گشایش دفترهای سازمان جوانان در تهران و بسیاری از شهرستان‌ها، تشکیل نخستین سمینار دانشجویی سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران، توقیف آرمان، از بهمن‌ماه این سال نشریهٔ "**امید فردا**" به‌جای آن انتشار یافت.

۱۳۵۹. یورش ارتجاعی رژیم به دانشگاه‌ها زیر عنوان "**انقلاب فرهنگی**" و تعطیل کردن دفاتر سازمان‌های سیاسی و دانشجویی و تعطیل شدن مراکز آموزش عالی. موضع‌گیری اصولی سازمان جوانان تودهٔ ایران در واکنش به این تعرض رژیم، دعوت سازمان جوانان تودهٔ ایران از همهٔ اعضا و هواداران برای شرکت در جبهه‌های جنگ عادلانه علیه تجاوز نظامی رژیم عراق، چندین تن از اعضای سازمان جوانان در دفاع از میهن در جبهه‌های جنگ جان باختند.

۱۳۶۰. پیوستن "سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران" (سازمان داخل کشور) به سازمان جوانان تودهٔ ایران، تشکیل پلنوم هفدهم (وسیع) کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران و تغییر اساسنامه حزب جهت تأمین جایگاه مناسب سازمان جوانان در ساختار تشکیلاتی حزب، یورش عوامل رژیم به دفترهای سازمان جوانان تودهٔ ایران در تهران و شهرستان‌ها و بستن اکثر این دفترها.

۱۳۶۳. انتشار دورهٔ سوم " آرمان" و "بولتن بین‌المللی" سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران.

۱۳۶۴. انتشار "آینده" ارگان سازمان جوانان تودهٔ ایران، شرکت جوانان توده‌ای و فدایی در دوازدهمین فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان در مسکو پایتخت اتحاد شوروی.

۱۳۶۵. شرکت جوانان توده‌ای در اجلاس هیئت اجرائیه اتحادیهٔ بین‌المللی دانشجویان در پیونگ یانگ پایتخت جمهوری دمکراتیک خلق کره، شرکت سازمان جوانان تودهٔ ایران در اجلاس بین‌المللی جوانان برای حفظ صلح و امنیت آسیا در هانوی پایتخت ویتنام، شرکت سازمان جوانان تودهٔ ایران در اجلاس بزرگداشت چهلمین سالگرد تأسیس اتحادیهٔ بین‌المللی دانشجویان در پراگ پایتخت چکسلواکی.

۱۳۸۶. قطعنامهٔ همبستگی اجلاس سالانه شورای عمومی فدراسیون جهانی جوانان دموکرات در پرتغال با جوانان و دانشجویان ایران با تلاش حزب تودهٔ ایران.

۱۳۸۹. شرکت در هفدهمین جشنواره جوانان و دانشجویان دمکرات و صدور قطعنامه از سوی ۵۱ سازمان حاضر در جشنواره در پاسخ به فراخوان سازمان جوانان حزب تودهٔ ایران در همبستگی با جوانان و دانشجویان ایران.

۱۳۹۰. شرکت در هجدهمین کنگرهٔ فدراسیون جهانی جوانان دمکرات در پرتغال و اعلام همبستگی "فدراسیون جهانی جوانان دمکرات" با مردم و جوانان ایران.

۱۳۹۴. شرکت در نوزدهمین مجمع عمومی فدراسیون جهانی جوانان دمکرات در "هاوانا" پایتخت کوبا و صدور اعلامیه در همبستگی با مبارزهٔ جوانان ایران در راه صلح، حقوق بشر، حقوق دمکراتیک، و عدالت اجتماعی.

۱۳۹۸. بیانیه دفتر مرکزی فدراسیون جهانی جوانان دمکرات (بوداپست-مجارستان) در ارتباط با جنبش اعتراضی به افزایش نرخ بنزین و سایر هزینه‌های زندگی و سرکوب شرکت کنندگان در تظاهرات از سوی رژیم ایران، شرکت در بیستمین مجمع عمومی فدراسیون جهانی جوانان دموکرات.

۱۴۰۱. بیانیه فدراسیون جهانی جوانان دمکرات در همبستگی با جنبش مردمی ایران پس از قتل "**مهسا امینی**" و علیه سرکوب خونین و بازداشت هزاران تن از تظاهر کنندگان از سوی رژیم جمهوری اسلامی.

سازمان جوانان تودهٔ ایران و سایر تشکیلات و سازمان‌های وابسته به آن طی هشتاد سال فعالیت خود الهام‌بخش تعدادی بی‌شمار از جوانان و دانشجویان میهن‌مان در شرکت به مبارزات عدالت‌جویانه و آزادی‌خواهانه بوده‌اند. به‌یقین فراوانند کسانی از جمله رفقا دریادار **بهرام افضلی** و **بیژن جزنی** و جز اینان که با هواداری یا عضویت در سازمان جوانان توده ایران، زندگی انقلابی و پربارشان را آغاز کردند و به قهرمانانی نامدار یا جان‌باختگانی قهرمان اما گمنام به زحمتکشان و مردم میهن‌مان ایران خدمت کردند.

سازمان جوانان تودهٔ ایران سربلند از تاریخ پرافتخار مبارزاتش در دفاع از عدالت اجتماعی، صلح و آزادی، به راه خود ادامه خواهد داد. آرمان‌های سازمان جوانان چشم‌اندازی جذاب و الهام‌بخش از آینده در افق مبارزات جوانان و دانشجویان میهن‌مان در راه سعادت توده‌ها ترسیم می‌کند.

فرخنده باد هشتادمین سالگرد تأسیس "سازمان جوانان تودهٔ ایران"!

****

«تحولات باید عمیق باشند»

مصاحبهٔ کاترین دموینک (Katrien Demuynck) با روخلیو پولانکو، دبیر بخش ایدئولوژیک حزب کمونیست کوبا

برگردان: ایرج زارع

کوبا در حال حاضر لحظه‌های بسیار دشواری را پشت سر می‌گذارد. چگونه این جزیره می‌تواند به‌رغم همهٔ دشواری‌ها تزلزل‌ناپذیر دوام آورد؟ چالش‌های پیش روی آن کدامند و چگونه با آن‌ها برخورد می‌شود؟ ما این پرسش‌ها را برای **روخلیو پلانکو** (Rogelio Polanco) مطرح کردیم.

پرسش: در زمانی که سوسیالیسم در موقعیتی کاملاً متفاوت از دهه‌های گذشته قرار دارد، کوبا دوران بسیار دشواری را می‌گذراند و یکی از معدود کشورهای سوسیالیستی است که پابرجا مانده است. مشکلات و چالش‌های اصلی جامعهٔ کوبا در سطح ایدئولوژیک چیست؟

پاسخ: در واقع، جهان یک وضعیت استثنایی را می‌گذراند. خطرات برای هستی بشریت بسیار زیاد است. امپریالیسم به اقدامات خود بر ضد رفاه و کامیابی توده‌های وسیع و فرودست کرهٔ زمین ادامه می‌دهد. استثمار، تحریف، جنگ‌افروزی، بیگانه‌هراسی، و سیاست‌های راست امپریالیسم ادامه دارند و همچنان منجر به درگیری‌های بزرگ برای بشریت می‌شوند. امروز همهٔ ما شاهد تشدید این تضادها هستیم که خطرات جدی را متوجه بشریت می‌کنند. ما در عصری زندگی می‌کنیم که ایده‌های فاشیستی، راست، و نولیبرالی بیش از پیش نیروی بیشتری می‌یابند. شرکت‌های فراملیتی اطلاعاتی‌ای بزرگ این گرایش‌ها را تشدید می‌کنند و درگیری‌های بزرگ را در کشور ما تحریک می‌کنند.

اقتصاد جهان نیز وضعیت بسیار نامطلوبی را می‌گذراند. همه‌گیری کووید-۱۹ تأثیرات جدی بر همزیستی انسان‌ها داشته است، [رشد] اقتصاد جهانی را کند کرده و به‌نوبهٔ خود بخش قابل‌توجهی از کشورها را مجبور به بستن مرزها کرده و وضعیت بسیار پیچیده‌ای را از نظر بهداشتی ایجاد کرده بود. همچنین تأثیر روانی بر بخش بزرگی از بشریت داشته است. به این موارد شرایط نامطلوب مسابقهٔ تسلیحاتی و تحریکات جنگ‌طلبانهٔ کشورهای امپریالیستی اضافه می‌شوند. در این راستا، مهم‌ترین و تازه‌ترین رویداد، درگیری‌ای مسلحانه در اروپا است. همهٔ این‌ها وضعیت بسیار وخیمی ایجاد کرده است.

البته در مورد کوبا، علاوه بر این تأثیرات اوضاع بین‌المللی و اقتصاد بین‌الملل، همچنان مانع بزرگ پیش روی ملت کوبا **محاصرهٔ اقتصادی، تجاری، و مالی بیش از ۶۰ سال از سوی ایالات متحده** است. این محاصره با اعمال بیش از ۲۴۰ اقدام از سوی گروه دولتی پیرامون پرزیدنت **ترامپ** تشدید شد که انواع اقدامات را برای جلوگیری از ورود کم‌ترین منابع مالی به کوبا تشدید کرده است. گروهی که در دولت **ترامپ** تصمیم‌های مرتبط با کوبا را همراهی می‌کردند، همهٔ راه‌های ممکن برای ورود منابع مالی به کشورمان را شناسایی می‌کردند و کوشش می‌کردند با اقداماتی که در واقع **نسل‌کشی** است، ملتی را خفه کنند. ازجمله این اقدامات، اقدامات مربوط به پیگرد عرضهٔ سوخت به کشورمان است، تا حدی که در یکی از اظهارات اخیر وزیر دفاع وقت ایالات متحده فاش شد که آن‌ها در حال بررسی امکان جلوگیری فیزیکی از ورود کشتی‌های حامل سوخت به کشورمان با اقدامات نظامی بودند. این تقریباً دزدی‌ای دریایی در قرن بیست‌ویکم است.

افزون بر این، تنها چند روز پیش از ترک ریاست‌جمهوری، آنان توانستند در نمایشی انتقام‌جویانه، کوبا را در فهرست کشورهای حامی تروریسم قرار دهند تا به نوعی میراث برای دولت جدید باقی بماند، پس از بیش از ۳۰ سال گنجاندن کوبا در آن فهرست جعلی کاملاً ناعادلانه و بی‌شرمانه، زیرا اگر کشوری قربانی

تروریسم بوده است، آن کشور کوبا بوده است. کوبا هرگز به هیچ کشوری حمله نکرده است، چه برسد علیه مردم ایالات متحد یا دولت آن. کوبا در آخرین دورهٔ ریاست‌جمهوری **اوباما** به‌عنوان بخشی از اقدامات انجام‌شده از سوی دولت ایالات متحده و مذاکراتی که در آن زمان صورت گرفت، از این فهرست حذف شده بود. گنجاندن مجدد کوبا در این فهرست بسیار مهم است، این تأثیر قابل‌توجهی بر بانک‌ها، دولت‌ها، و شرکت‌ها دارد، زیرا آن‌ها معاملات خود را با کوبا محدود می‌کنند. همان‌گونه که همه می‌دانیم، سیستم مالی بین‌المللی به‌طورکامل از سوی ایالات متحد و کشورهای غربی کنترل می‌شود. و هر بانکی که قصد انجام تراکنش با کوبا را داشته باشد، نه‌تنها نمی‌تواند آن را به دلار امریکا (همان‌طور که می‌دانیم کوبا نمی‌تواند آن را با آن ارز که ارز اصلی بین‌المللی است) انجام دهد، بلکه با هر ارز دیگری که بخواهد، زیرا اگر تراکنش به کوبا باشد یا از کوبا به‌عنوان مقصد یا فقط کوبا در آن تراکنش نشان داده شود، هر بانکی آن را محدود یا مسدود می‌کند یا مانع آن می‌شود و بنابراین کوبا نمی‌تواند از طریق سیستم مالی بین‌المللی تراکنش‌ها را انجام دهد، زیرا آن بانک‌ها سعی می‌کنند از مقررات وزارت خزانه‌داری ایالات متحد پیروی کنند. این نشانگر **ماهیت فراسرزمینی محاصره** است.

پرسش: می‌توانید توضیح دهید که چرا آن را **فراسرزمینی** می‌نامید؟

پاسخ: وقتی می‌گوییم فراسرزمینی به‌این معنا است که یک کشور، یک دولت، تصمیم‌هایی می‌گیرد که برای دولت دیگر یا سایر نهادهای خارج از قلمرو آن کاربردهایی دارد. این کاملاً غیرقانونی است و با در نظر گرفتن آنچه بانک‌ها به زبان انگلیسی "مطابق بیش از حد" می‌دانند، یعنی رعایت بیش از آنچه در مقررات بین‌المللی مقرر شده است در انجام هر تراکنش بسیار دقت می‌کنند، زیرا ممکن است مشمول تحریم شوند. وزارت خزانه‌داری امریکا چندین سال است که تحریم‌های فوق‌العاده‌ای را علیه بانک‌های اروپایی به‌دلیل انجام معاملات با کوبا وضع کرده است، تحریم‌هایی که منجر به زیان‌های چند میلیون دلاری گردیده است.

از سوی دیگر، دولت **ترامپ** تمام تلاش خود را برای ایجاد مزاحمت برای ورود هر گونه پولی به کوبا انجام داد و دولت **بایدن** به این اقدامات قهری و یکجانبه علیه کوبا از طریق کارزار ضد گردشگری به کوبا یا کارزار انحرافی علیه پزشکان کوبایی که در کشورهای دیگر خدمات ارائه می‌دهند، ادامه داده است. کارزاری که در آن حتی گفته می‌شد پزشکان به برده تبدیل می‌شوند و این امر حتی موجب شد برخی کشورها مجبور شوند برای قطع همکاری با کوبا اقدام نمایند که در زمینهٔ امور درمانی نیز از ورود درآمد به کشورمان جلوگیری کرد.

در طول پنج سال دولت **ترامپ** و تا کنون در دولت **بایدن**، محاصرهٔ کوبا به‌طرزی فجیع تشدید شده است. در بحبوحهٔ همه‌گیری کووید- ۱۹ این اقدامات بیش از هرزمان دیگری

ادامه در صفحه ۱۹

ادامه تحولات باید عمیق باشند

فرصت‌طلبانه بود، زیرا از دسترسی کوبا به داروها، دستگاه‌های تنفس مصنوعی، و سایر لوازم اولیهٔ ضروری برای کاهش اثر همه‌گیری جلوگیری کردند که اقدامی بسیار ظالمانه است.

پرسش: در آن شرایط چگونه با همه‌گیری کووید-۱۹ مقابله کردید؟

پاسخ: ما باید به ظرفیت عظیم خود برای مقاومت و ارادهٔ عالی مردم و دولت‌مان روی می‌آوردیم تا راه مقابله با اوج بیماری همه‌گیر را پیدا کنیم و فقط با تمرکز تمام توان کشور، ملت، و همهٔ آحاد مردم توانایی مقابله با همه‌گیری امکان‌پذیر بود. در آن موقعیت و به‌لطف ایدهٔ ژرف‌بینانه‌ای که "**فیدل**" در زمان خودش برای ایجاد ظرفیت‌های تولید دارو و بیوتکنولوژیک داشت، ما توانستیم واکسن‌های خود را به‌وجود آوریم. فقط از این طریق کنترل بیماری همه‌گیر امکان داشت و این قهرمانی خارق‌العادهٔ مردم ما است. این امروز برای بسیاری از ملت‌ها یک امید واهی است، زیرا در **دورهٔ همه‌گیری، بی‌عدالتی‌های نظام سرمایه‌داری بین‌المللی نیز تشدید شد.** کشورهایی بودند که همواره واکسن‌ها را احتکار کردند، گاهی تا چندین برابر بیش از نیازشان، و درنتیجه پس از انقضا [ی تاریخ مصرف‌شان] واکسن‌ها از دست رفتند. این کشورها در اقدامی خودخواهانه نتوانستند آن‌ها را با سایر ملت‌ها تقسیم کنند. توزیع واکسن‌ها برای مقابله با بیماری‌ای همه‌گیر، بیماری همه‌گیری جهانی کووید-۱۹، امروزه نابرابر است، زیرا نظم اقتصادی بین‌المللی ناعادلانه و نابرابر است. این سناریویی است که امروز در برابر اجرای آن کوبا مقاومت می‌کند، پیروز می‌شود، و انقلاب را توسعه می‌دهد.

پرسش: همهٔ این‌ها باید مشکلات داخلی کشور را ایجاد یا تشدید کرده باشد.

پاسخ: در داخل چالش‌هایی مهم وجود داشته است. کوبا در فرایند انتقال تدریجی و منظم مناصب و مسئولیت‌های اصلی رهبری سیاسی انقلاب از نسل تاریخی‌ای به نسلی جدید که در این سال‌ها شکل گرفته و ساخته شده است، غوطه‌ور است. لحظه‌ای بود که امپریالیسم مدت‌ها منتظر حمله و تلاش برای شکست انقلاب بود. به‌یاد داشته باشیم که در سال‌های اول این امر، امپریالیسم کوشش می‌کرد از نظر فیزیکی بر رهبران اصلی ما نقطهٔ پایان بگذارد. صدها تلاش برای سوءقصد علیه فرماندهٔ کل قوا **فیدل کاسترو** و دیگر رهبران انقلاب صورت گرفت و بارها ناموفق بودند. بعدها "راه‌حل بیولوژیکی" را که بدبینانه نامیدند، انتخاب کردند که چیزی جز انتظار مرگ رهبران تاریخی ما نبود که در نتیجه در انتظار شکست انقلاب از این راه بودند. مدت زمانی طولانی مراقب بودند و تصور می‌کردند که ادامهٔ انقلاب غیرممکن است، با این حال، امروز ما در لحظه‌ای زندگی می‌کنیم که در آن نسل‌های جدید کوبایی‌ها فرایند انقلابی را ادامه می‌دهند که نشانگر اعتقاداتی است که چندین دهه در مردم ما ایجاد شده است و همچنین نشان می‌دهد که انقلاب ما به نیازی تاریخی پاسخ می‌دهد. البته نقش رهبران در تعمیق و پیشرفت آن ضروری بوده است، اما انقلاب محصول مشارکت آگاهانه و فعال کل مردم است. پیشروی به‌شیوه‌ای دیگر برای انقلاب ممکن نبود.

در این اوضاع ما با وضعیت سخت اقتصادی‌ای روبه‌رو هستیم که محصول وضعیت اقتصادی بین‌المللی، شرایط تشدید محاصره، و همچنین مشکلاتی است که به‌عنوان بخشی از روند تحول اقتصادی کشور با آن مواجه بوده‌ایم. امروز کوبا از نظر منابع مالی برای ادامهٔ توسعهٔ کشور بسیار محدود است. ما به هیچ نوع اعتباری، نه از سازمان‌های بین‌المللی و نه از نوع اعتبارهای تجاری دسترسی نداریم. امروزه دستیابی به منابع مالی برای تضمین تداوم برنامه‌های توسعه‌ای ما دشوارتر می‌شود، درحالی که هیچ کشوری در جهان نمی‌تواند بدون دسترسی به منابع مالی توسعه یابد و پیشرفت کند. از سوی دیگر، دسترسی به تجارت، سرمایه‌گذاری خارجی و گردشگری بین‌المللی به‌دلیل محاصره به‌طورفزاینده ناکافی بوده است.

در این میان، امپریالیسم کارزار سیاسی و ارتباطی‌ای گسترده با منابعی چندمیلیون دلاری به‌منظور ایجاد بی‌ثباتی در داخل کشور به‌راه انداخته است. آن‌ها به نفع خود انحصار شرکت‌های فراملیتی اطلاعاتی، به‌ویژه پلاتفرم‌های الگوریتمی بزرگ در فضای عمومی دیجیتال را دارند. امروزه آن‌ها عملاً کل جریان اطلاعاتی را که در جهان تولید می‌شود کنترل می‌کنند و از طریق فرایندهای مسمومیت رسانه‌ای، از طریق عملیات ارتباطی با فناوری پیشرفته، سعی در ایجاد بی‌ثباتی‌ای بزرگ دارند که مشکلاتی را در وضعیت ملی به‌وجود می‌آورد. آن‌ها در مکان‌ها و خیابان دست به اقداماتی می‌زنند تا به آنچه انفجار اجتماعی می‌نامندش دست یابند که جز ایجاد هرج‌ومرج، خشونت و تلاش برای رویارویی بخشی از مردم ما با مسئولان و سازمان‌های مسئول نظم عمومی چیزی دیگر نیست و سپس کارزارهایی زیر عنوان نقض حقوق بشر و مطالبهٔ دموکراسی به‌راه اندازند و با این کار شرایط بی‌ثبات‌سازی در کشور به‌وجود آورند. این یک دستورکار است. نظریه‌پردازان مختلف این را بخشی از **جنگ ترکیبی** می‌دانند، یک جنگ نسل چهارم که از عناصر گوناگون با ویژگی سیاسی، ارتباطی، اطلاعاتی، و دیپلماتیک بهره می‌برد تا برای کسانی که این اقدامات بی‌ثبات‌سازی را انجام می‌دهند با هزینه‌ای کم‌تر به هدف **تغییر رژیم** دست یابند. آن‌ها از طریق اقدامات ظاهراً غیرخشونت‌آمیز و مدنی به‌دنبال ایجاد هرج‌ومرج و سپس تحریک به مداخلهٔ خارجی و دستیابی به هدف‌های درازمدت خود برای سرنگونی دولت‌هایی هستند که آن‌ها را ناراحت‌کننده یا نامطلوب می‌دانند. این، طراحی فرایندهای براندازی سیاسی علیه کوبا و سایر کشورهای دوست را شامل می‌شود که کوشش می‌کنند در کشورهای خود فرایندهای جایگزین ایجاد کنند، فرایندهایی مخالف با اقدامات امپریالیسم یا ضد هژمونی امپریالیسم.

پرسش: به‌نظر شما مهم‌ترین چالش‌های پیش روی کوبا کدامند؟

پاسخ: در مورد کشور ما چالش‌های اصلی از نظر ایدئولوژیک دقیقاً به توانایی مردم ما در مقابله با این اقدامات خرابکارانه مربوط می‌شود. هدف از این کار تقویت آمادگی سیاسی ما در همهٔ سطوح است تا مردم ما بیش از پیش رهبری انقلاب را در روند توسعهٔ ملت ما، سازندگی سوسیالیستی، و مقابله با اقدامات خرابکارانه درک و همراهی کنند. تمام تعهد ما از منظر ایدئولوژیک در جهت تقویت ارزش‌ها، جوهر، هویت ملی، و فرهنگ ما است و مبانی ایدئولوژی ما بر اساس اندیشهٔ **خوزه مارتی**، **فیدل کاسترو** و البته **مارکسیسم و لنینیسم** و بر عناصر اساسی‌ای است که ملت کوبا را حفظ می‌کنند. همهٔ این‌ها در مواجهه با فرایند **استعمار فرهنگی** است که تلاش می‌شود از مراکز امپراتوری [امپریالیسم آمریکا] ایجاد شود، جایی که دائماً مجموعه‌ای از اقدامات ایدئولوژیک برای ارائهٔ رؤیای امریکایی یا سرمایه‌داری به‌عنوان تنها راه برای پیشرفت ملت ما تمجید می‌شود و به آن‌ها جنبهٔ تئوریک داده می‌شود. هر چیزی که برای نمادهای ما، رهبران ما و تاریخ ما مضر باشد، بخشی اساسی از اقدامات خرابکارانه است. هر چیزی که هدفش شکستن ارادهٔ انسانی، ایجاد تفرقه بین مردم ما، پخش اخبار نادرست، تلاش برای غیرقابل‌قبول بودن ملت کوبا و غیرقابل‌اجرا بودن سوسیالیسم باشد، بخشی از کنش امپریالیسم است. برای این کار آن‌ها اتاق‌های فکر، دانشگاه‌ها، و خطوط فکری‌ای مهم در زمینهٔ فرهنگی، فلسفی و ایدئولوژیک دارند که از طرق مختلف سعی در نفوذ و تأثیرگذاری بر ذهن و قلب مردم ما دارند. و به‌ویژه هدف اساسی عملیات خرابکارانه، جوانان ما و نسل‌های جدید از سنین پایین هستند.

از نظر تاریخی چنین بوده است. از نظر تاریخی، دشمنان ما مطرح کرده‌اند که نسل‌های جدید قادر به ادامهٔ روند انقلابی خود نیستند. اگر امکان از بین بردن رهبران تاریخی، چه

ادامه در صفحه ۲۰

ادامه تحولات باید عمیق باشند

فیزیکی و چه اخلاقی وجود داشت، در این صورت نسل‌های جدید که در جریان آفرینش انقلابی و آرمان‌های اساسی انقلاب مشارکت نداشتند، امکان ادامهٔ انقلاب را نداشتند. آن نسل‌های جدید می‌توانستند نرم‌تر شوند، فاسد شوند یا اعتقادات محکمی برای حمایت از روند انقلابی نداشته باشند. آنان نمی‌توانستند در برابر کمبودهای مصنوعی و محدودیت‌های مادی مقاومت کنند و در صورت ضعف ایدئولوژیک، در برابر بهمن ذهنی‌گرایی و نمادهای ایدئولوژی سرمایه‌داری در نهایت تسلیم می‌شدند. تمام منافع دولت‌های ایالات متحد و سازمان‌های آن‌ها از اینجا ناشی می‌شود و درنهایت تمام **داربست‌های فرهنگی امپریالیسم** برای تأثیرگذاری بر جوانان است.

پرسش: کوبا برای نگه داشتن جوانان در مسیر انقلاب چه می‌کند؟

پاسخ: هدف انقلاب در این مرحلهٔ تاریخی تقویت بنیان ایدئولوژیک ماست. تقویت و عمیقاً متحول کردن آنچه را که کار سیاسی-ایدئولوژیک نامیده‌ایم. تحولات باید عمیق باشند. تمام کارهایی که تاکنون انجام داده‌ایم تا به اهداف تاریخی دست یابیم که به نسل‌های جدید امکان دهند تا بهتر آمادهٔ رویارویی با این چالش‌های بزرگ باشند، هنوز کافی نبوده است. حزب کمونیست نقش اصلی را ایفا می‌کند. ما سال گذشته **هشتمین کنگرهٔ** خود را برگزار کردیم که در آن مأموریت‌های اساسی‌ای که تقویت شدند، **نبرد اقتصادی، ایدئولوژیک و مبارزه برای صلح** بودند. بنابراین، استحکام ایدئولوژیک ما باید مبتنی بر توانایی ما در درک این واقعیت باشد و کارمان برای افزایش آگاهی توده‌های وسیع خلق‌مان بیش از پیش مؤثرتر باشد. روش‌ها، سبک‌های کار حزب ما، جوانان کمونیست ما، سازمان‌های توده‌ای و اجتماعی و کل نظام سیاسی ما وجود دارند که به اندازهٔ کافی مؤثر نبوده‌اند. تحولی مطابق با این واقعیت جدید ضروری است که در آن **فضای عمومی دیجیتال و تأثیر رسانه‌ها و به‌طورکلی مسائل مربوط به اطلاعات به عناصر اساسی در شکل‌گیری جوانان ما** و کل جمعیت تبدیل شوند.

از این نظر، حزب برنامه‌ای را برای دگرگونی کار سیاسی-ایدئولوژیک تصویب کرده است که شامل چندین حوزهٔ کلیدی است. در وهلهٔ اول طرز گفتار نیروهای انقلابی. امروز ما به یک اقدام متحدتر و هماهنگ‌تر همهٔ نیروهای سیاسی جامعه نیاز داریم. تنها از این طریق است که می‌توان با چالش عظیم ناشی از **اقدامات بی‌ثبات‌کننده و خرابکارانهٔ امپریالیسم**، با همهٔ قدرتی که برای تضعیف جامعهٔ ما ایجاد می‌کند، روبه‌رو شد. سپس باید ظرفیتی برای هماهنگی، برای بیان تمام ساختارهای سیاسی و اجتماعی خود ایجاد کنیم تا بتوانیم به شیوه‌ای منسجم، سازمان‌یافته و با روش‌هایی بیشتر مطابق با واقعیت‌مان عمل کنیم.

یک حوزهٔ کلیدی وجود دارد که مربوط به **مسائل فرهنگی و آموزشی** است. ما باید کل سیستم آموزشی، شکل‌گیری آموزشی خود و همچنین ارزش‌های نسل‌های جدید را تقویت کنیم. باید نقش معلم، نقش مدرسه به‌عنوان مرکز فرهنگی اساسی جامعه و نقش فرهنگ در گسترده‌ترین بیان آن، فراتر از فرهنگ هنری تقویت شود. یعنی، همان‌گونه که **فیدل** به ما آموخت، فرهنگ به‌عنوان فرهنگ عمومی تلفیقی در نظر گرفته شود. ما باید نهادهای خود را برای زایش فکر، برای تکوین هویت ملی تقویت کنیم. ما فرهنگی داریم که مایهٔ افتخار ملت است. ما همچنین یک توسعهٔ فرهنگی در زمینه‌های مختلف داریم که به ما امکان می‌دهد به هویت کوبا که همیشه در معرض تلاش‌های امپریالیستی برای نابودی آن به‌عنوان یک ملت بوده است، افتخار کنیم. بنابراین هر کاری که بایست به این مفهوم انجام گیرد، باید تقویت شود.

همچنین یک حوزهٔ کلیدی وجود دارد که به **حوزهٔ ارتباطی و فناوری** مربوط می‌شود. یک الگوی ارتباطی جدید مربوط به اینترنت، شبکه‌های اجتماعی و فضای عمومی دیجیتالی وجود دارد که مورد استفاده قرار می‌گیرد تا بر اساس یک نفع، نه تنها به توده‌های بزرگ دسترسی یابد، بلکه به‌طور مستقیم بر هر فرد تأثیر بگذارد. ظرفیت پلاتفرم‌های الگوریتمی جهانی از طریق استفاده از آنچه

امروزه **داده‌های بزرگ** نامیده می‌شود برای تأثیرگذاری بر سلیقه، علایق و خواسته‌های هر فرد در این سیاره چشمگیر است.

پرسش: آیا کوبا قادر به خنثی کردن جنگ در شبکه‌های اجتماعی علیه جزیره [کوبا] است؟

پاسخ: ظرفیتی که ما برای مقابله با این کار نقب‌زنی، این کار تضعیف ارادهٔ انسانی داریم، باید خیلی بیشتر باشد. ما باید مانند استقلال‌طلبان کوبایی، **مامبی‌ها*** در جنگ استقلال‌طلبانه، مانند اعضای ارتش طغیانگر در سی‌یرا مائسترا عمل کنیم: قاپیدن این سلاح‌ها از دست دشمنان‌مان. سپس یاد بگیریم بر آن‌ها مسلط شویم و از آن‌ها برای هدف‌های خودمان استفاده کنیم. ما باید در استفاده از این ابزارها مسلط باشیم. استفادهٔ تقلبی و دستکاری‌شدهٔ آن‌ها علیه منافع ملت‌های‌مان را محکوم کنیم. ما باید به **حاکمیت تکنولوژیکی** بیشتری دست یابیم. ما باید به همکاری بین‌المللی برسیم. با همهٔ کسانی که امروزه با تأثیر مضر این فناوری‌ها مواجه هستند، باید به قوانین بین‌المللی دست یابیم که اجازه دهند استفاده از فناوری‌ها برای جنگ و ایجاد رویارویی بین گروه‌های انسانی و ملت‌ها محدود شود. در حال حاضر تلاش فوق‌العاده‌ای از سوی مردم ما انجام می‌گیرد تا از این فناوری اطلاعات و ارتباطات به نحوی متعالی استفاده شود، به‌گونه‌ای که متفاوت از آنچه از سوی امپریالیسم طراحی و استفاده شده است.

افزون بر این، ما در بحبوحهٔ محاصره به پیشرفت در تحول اقتصادمان، در به‌وجود آوردن بسترها برای ایجاد رفاه که مردم ما بسیار به آن نیاز دارند و ما خیلی زیاد شایستهٔ آن هستیم، نیاز مبرمی داریم. تنها با تولید ثروت مادی حاصل از نبوغ و ظرفیت مردم ما در بحبوحهٔ این شرایط نامطلوب، می‌توان وضعیت اقتصادی بهتری برای رویارویی با این چشم‌انداز نامطلوب بین‌المللی داشت. و آن را باید به‌روشی نوآورانه و خلاقانه انجام دهیم. این بسیار دشوار است، اما ما باید با غلبه بر محاصره، عبور از آن، شکست دادن آن و ایجاد ظرفیت‌های تولیدی خود، این را انجام دهیم.

به این معنا، کشور علم و نوآوری و استعدادی را که در سال‌های متمادی انقلاب ما ایجاد کرده است، به‌کار می‌برد تا این ظرفیت‌های اقتصادی را افزایش دهد. ما به‌طور جمعی فکر و بحث کرده‌ایم و به‌روزرسانی مدل اقتصادی و اجتماعی توسعهٔ سوسیالیستی کوبا را تصویب کرده‌ایم. ما دستورالعمل‌های جدید اقتصادی و اجتماعی حزب انقلاب را تصویب کرده‌ایم. ما برنامهٔ توسعهٔ ملی اقتصادی و اجتماعی را تا سال ۲۰۳۰/ ۱۴۰۹ تصویب کرده‌ایم و تحولات مهمی را در حوزه‌های مختلف اقتصاد خود انجام داده‌ایم که امکان **توسعهٔ شرکت‌های دولتی سوسیالیستی** ما و سایر کنشگران جدید اقتصادی را فراهم می‌کند که شامل **اشکال مدیریت غیردولتی، اما با هویت**

ادامه در صفحه ۲۱

ادامه تحولات باید عمیق باشند

اجتماعی سوسیالیستی است که نه برای تضعیف پروژهٔ ملی ما، بلکه برای افزایش امکانات اشتغال و مشارکت اقتصادی از سوی سایر اشکال مدیریت باشد. ما همهٔ این‌ها را در میان مشکلات بزرگ انجام می‌دهیم و باید تولید غذا و دارو را افزایش دهیم. ما باید نوآوری را در حوزه‌های گوناگون اقتصاد و خدمات خود افزایش دهیم.

و افزون بر این، ما باید به تقویت دستاوردهای اساسی اجتماعی خود ادامه دهیم: آموزش، بهداشت، امنیت اجتماعی، فرهنگ، ورزش که دستاوردهای اساسی سوسیالیسم ما هستند. و علاوه بر این، با سطح بالای مشارکت دموکراتیک و کنترل بالای مردمی این کار را انجام دهیم. مدیریت دولت با ساختارهای جدیدی که قانون اساسی جدید به ما داده است، قانون اساسی‌ای که پس از یک بحث گستردهٔ مردمی با اکثریت آرای مردم ما تصویب شد. ما در حال توسعهٔ همهٔ قوانین و هنجارهای حقوقی هستیم تا به ما اجازه دهند حقوقی که در قانون اساسی حمایت می‌شوند، بتوانند حتی توسعهٔ قانونی بیشتری داشته باشند. ما همواره در حال تشویق کردن و ایجاد حقوق و ساختارهای جدید هستیم تا مشارکت شهروندان مؤثرتر باشد. کوبا چگونه درصدد است از محاصرهٔ اقتصادی و رسانه‌ای و خفقانی که امپریالیسم قصد دارد ما را به آن سوق دهد، خارج شود؟ با توسل به دموکراسی بیشتر، مشارکت بیشتر، کنترل مردمی بیشتر و سوسیالیسم بیشتر. تنها از این طریق است که می‌توان با چالش‌هایی که بی‌درنگ داریم، مواجه شد و این امر بسیار خواهان توانایی‌های مردم ما برای پیشرفت است. تنها با وحدت ملی، با آگاهی بالا، با تلاش گستردهٔ همهٔ قشرهای ملت است که می‌توان با این چالش‌های بزرگ مقابله کرد. ما اطمینان کامل داریم که رهبری کنونی انقلاب در این امر همراهی اکثریت قاطع مردم ما را حفظ خواهد کرد.

پرسش: چالش با جوانان، بزرگ است. گروهی از جوانان در حال مهاجرت هستند. آیا این بدان معناست که آنان دیگر دورنمایی در کشور خود نمی‌بینند و فکر می‌کنند که در جایی دیگر وضعیتی بهتر خواهند داشت؟

پاسخ: ایالات متحد امریکا در طول تاریخ از موضوع مهاجرت به‌شکلی دستکاری‌شده برای تحریک حمله به اصل نظام سوسیالیستی ما استفاده کرده است. یادمان باشد که این اتفاق از ابتدای انقلاب رخ داده است. در آغاز، ایالات متحد شخصیت‌های اصلی استبداد "**باتیستا**" [دیکتاتوری که با انقلاب کوبا ساقط شد] را پذیرا شد. او از آنان محافظت کرد و سپس کوشش کرد اقدامات بی‌ثبات‌کننده‌ای را به‌عمل آورد که عنصر اساسی آن‌ها مهاجرت بود. به‌یاد آوریم عملیات "**پتر پان**" (Peter Pan) را که موجب خروج ۱۴ هزار کودک از کوبا شد با این تبلیغات و این نیرنگ انحرافی که انقلاب می‌خواهد اختیارات والدین را از آنان پس بگیرد. و سپس در زمان‌های مختلف، ایالات متحد و دولت آن از موضوع مهاجرت برای ایجاد بی‌ثباتی در کوبا استفاده کردند و همچنین انقلاب و سوسیالیسم کوبا را شکست‌خورده نشان دادند تا نشان دهند کوبایی‌ها ظاهراً در حال فرار از یک پیگرد سیاسی هستند. بر اساس این مبانی دستکاری‌شده، آن‌ها مقررات قانونی را در ایالات متحد با تسهیلات مهاجرتی انحصاری که به هیچ کشوری در امریکای لاتین اعطا نمی‌شود، برای کوبایی‌ها ایجاد کردند، مانند قانون تعدیل کوبا در سال ۱۹۶۶/ ۱۳۴۵ که به‌موجب آن هر کوبایی به‌صِرفِ ورود به خاک ایالات متحد بدون ارائهٔ حداقل حتا یک کارت هویت و به‌صِرفِ اینکه بگوید کوبایی است، پذیرفته می‌شود و پس از یک سال به او تسهیلاتی برای اقامت قانونی در کشور داده می‌شود. همان‌طور که می‌دانیم، همهٔ این‌ها در زمان‌های مختلف به‌وجود آوردن تقابل در برابر موضوع مهاجرت را باعث شد. کوبا تصمیم گرفته است تا قوانین مهاجرتی خود را انعطاف‌پذیر کند و این کار را برای همهٔ آن دسته از شهروندان کوبایی که می‌خواهند به کشوری دیگر سفر کنند و برای مدت معینی بمانند یا حتی در کشوری دیگر اقامت کنند آسان می‌کند. وضعیت سوسیالیسم ما تنها بر اساس مشارکت داوطلبانهٔ کسانی امکان‌پذیر است که می‌خواهند جامعه را پیش ببرند و همچنین در کوبا زندگی کنند، یا اینکه خود در کشوری دیگر باقی بمانند و با ملت خود ارتباط داشته باشند.

امروزه هزاران کوبایی در خارج از کوبا زندگی می‌کنند، ارتباط عادی با میهن خود را حفظ کرده و به‌طورسیستماتیک بازمی‌گردند. بسیاری حتی به‌طورفعال در اقدامات همبستگی با کشور مبدأ خود شرکت می‌کنند. ما به‌سوی پدیده‌ای می‌رویم که تحلیل‌گران علوم اجتماعی و جمعیت‌شناسی آن را "**مهاجرت چرخشی**" می‌نامند که اقامت اتباع کوبایی و ازجمله اتباع سایر کشورها را برای مدتی در کشورهای دیگر و آمدن به کشور مبدأ خود همواره عادی می‌کند و می‌توانند با هم رابطه‌ای معمولی داشته باشند. این امر از سوی دولت ایالات متحد و بخشی که نفوذی گسترده بر اهرم‌های قدرت سیاسی در ایالات متحد دارد، جلوگیری می‌شود تا از موضوع مهاجرت برای حفظ سیاست مهاجرتی‌ای که خلاف مهاجرت قانونی، منظم، و ایمن است استفاده کند، زیرا دقیقاً هر آنچه از مهاجرت عادی جلوگیری می‌کند، همین اقدامات بی‌ثبات‌کننده است.

در آخرین مرحله، ایالات متحد کنسولگری خود را در هاوانا تعطیل کرد و به‌همین دلیل کوبایی‌ها را مجبور کرد برای درخواست ویزا برای سفر به ایالات متحد به کشور ثالثی بروند. در طول این سال‌ها، دولت ایالات متحد اعطای ویزا را محدود کرده و مشکلات بیشتری را برای روابط عادی بین کوبایی‌های مقیم کوبا و کوبایی‌های ساکن ایالات متحد ایجاد کرده است. این یک تناقض بزرگ است، زیرا با آسان کردن ورود هر کوبایی که بدون نیاز به تشریفات قانونی یا کنسولی بتواند وارد خاک ایالات متحد شود، خروج را از راه غیرقانونی، بی‌نظم، و ناامن را تشویق می‌کند. و سپس هر رویدادی از این دست را از طریق رسانه‌ها تشدید می‌کنند؛ و این در واقع بسیار انحرافی است. و این را تنها می‌توان با این واقعیت توضیح داد که آن‌ها تابع یک هستهٔ سیاسی هستند که به‌ویژه در فلوریدا، به‌دلیل منافع انتخاباتی یا سیاسی فرضی در رابطه با کوبا، تأثیر بسیار منفی بر تصمیم‌گیری دولت دارند. بنابراین باید این را محکوم کرد، زیرا آن‌ها خانواده‌های کوبایی را مجازات می‌کنند. آن‌ها به روابط بین اعضای خانواده‌ها آسیب می‌رسانند. آن‌ها یک ملت را به‌خاطر منافع حقیر سیاسی مجازات می‌کنند. ایالات متحد همواره در دورهٔ انقلاب مسئلهٔ مهاجرت بین کوبا و ایالات متحد را دستکاری کرده است.

این در حال حاضر با توجه به عناصری که قبلاً ذکر کردم به سطوح خاصی رسیده است: بسته شدن کنسولگری، محدودیت در اعطای ویزا و اینکه چندین سال است که سفرهای عادی و تعداد ویزاهای توافق‌شده در قراردادهای مهاجرتی بین دو کشور محدود شده است. در مورد ایالات متحد حداقل ۲۰ هزار [ویزا به کوبایی‌ها] در سال بود، اما در این سال‌ها این مقدار بسیار کم‌تر بوده است. و از سوی دیگر، یادمان باشد که دو سال همه‌گیری را پشت سر گذاشتیم که افزون بر این، پروازهای بین‌المللی و خروج از مرزهای کشورهای مختلف محدود شد. ایالات متحد به‌طورغیرمعمول تعداد پروازها را از قلمرو خود محدود کرد و محدودیت‌های غیرمعمول برای خطوط هوایی و آژانس‌های مسافرتی با هدف ایجاد عصبانیت و نارضایتی در داخل کوبا به‌وجود آورد. آنچه ما شاهد آن هستیم کاربرد روشمند به‌اصطلاح یادداشت "**لستر مالوری**" (Lester Mallory) است، وزیر امور خارجه ایالات متحد که در سال ۱۹۶۰/ ۱۳۴۰ به مافوق خود نامه نوشت تا توضیح دهد که سیاست دولت ایالات متحد در قبال کوبا چگونه باید باشد تا به هدف‌های خود دست یابد. این یادداشت به‌طورکلی تأیید می‌کرد که هیچ مخالف سیاسی در کوبا وجود ندارد. اکثریت مردم از

ادامه در صفحه ۲۲

ادامه تحولات باید عمیق باشند

دولت حمایت می‌کنند. با این حال، هر کاری که ممکن است باید انجام داد تا دسترسی [دولت] به درآمد کاهش یابد. تأثیری را که دستمزدها می‌توانند داشته باشند باید کاهش داد تا نارضایتی، گرسنگی، و ناامیدی در مردم ایجاد شود و با آن دولت سرنگون گردد. اکنون [این اقدامات] تا حد نامتعارفی تشدید شده است، زیرا علاوه بر همهٔ ابزارهای اقتصادی، [دولت ایالات متحد] از قدرت چشمگیر رسانه‌ای نیز برخوردار است.

در واقع ما پتانسیلی مهاجرتی داریم و هدف اصلی ایالات متحده برای بهره‌برداری از این **پتانسیل مهاجرتی** که به‌طورعمده مربوط به جوانان است، این است که این نیروی جوان که به‌برکت انقلاب آماده شده و ظرفیت رشد فکری دارد در کشور نماند، بلکه به خارج از آن مهاجرت کند. از یک سو ملت ما در حال پیر شدن است که روند طبیعی جامعه‌های توسعه‌یافته است. این امر در مورد کوبا، کشوری توسعه‌نیافته، به‌لطف سطوح بالای بهداشت، مراقبت‌های پزشکی و اجتماعی به‌دست آمده است. از سوی دیگر، کاهش جمعیت وجود دارد و قرار است در سنین بالا درصد جمعیت بیشتری داشته باشیم. ما باید منابع اقتصادی بیشتری را برای مراقبت از آن‌ها اختصاص دهیم. برای تأمین رفاه آن جمعیتی که به‌طورمستقیم در تولید کالاها و خدمات مشارکت نمی‌کنند، شمار کم‌تری از اعضای جمعیت فعال اقتصادی باید درصد بیشتری از تولید ناخالص داخلی را تولید کنند. بنابراین اگر به این موضوع، ایدهٔ تحریک مهاجرت به‌ویژه جوانان و تحصیل‌کرده‌ترین افراد، آنانی که تحصیلات دانشگاهی دارند را اضافه کنیم، به‌طور مسلم این امر نیز راهی برای تأثیر منفی بر اقتصاد کشور است.

ما باید به‌این دست یابیم که شکوفایی شخصی و حرفه‌ای جوانان ما در کوبا اتفاق بیفتد و برای این باید همواره شرایط زندگی و سیاست‌های معطوف به جوانان را که اجرای پروژهٔ زندگی شخصی را در خانه آسان‌تر و مؤثرتر می‌کند تضمین کنیم. البته بدون انکار اینکه هر کسی که بخواهد می‌تواند مهاجرت کند، زیرا این حق اوست. هدف باید این باشد که ما به همکاری اکثریت قریب به‌اتفاق جوانان دست یابیم و با توسعهٔ ظرفیت فردی و رشد حرفه‌ای‌شان آنان بتوانند به منافع جمعی کمک کنند. دولت انقلابی به‌ویژه در دوران اخیر به‌تشویق طراحی سیاست‌های عمومی که هدف آن‌ها جوانان است پرداخته است. کارگروه‌هایی دولتی ایجاد شده‌اند که با مشارکت کارشناسان و با رشته‌ها و ساختارهای دولتی مختلف بتوانند در کوتاه‌مدت طرح‌هایی از این سیاست‌ها در زمینهٔ اشتغال، خودسازی، مسکن، و سایر تسهیلات به‌ویژه برای جوانان ارائه کنند.

یک کار اساسی کاری است که جنبش جوانان برای دستیابی به مشارکت بیشتر جوانان در تصمیم‌گیری‌ها انجام دهد تا از حضور آنان به‌طور فزاینده‌ای در همهٔ عرصه‌های زندگی اقتصادی و اجتماعی کشور اطمینان حاصل شود، ملاحظات، معیارها، و پیشنهادهای‌شان درنظر گرفته شوند، تعداد بیشتری از جوانان بتوانند با سرعتی بیشتر در سازمان‌های اقتصادی شرکت‌های دولتی برای پست‌های مدیریتی مسئولیت بپذیرند، آنان در ارگان‌های تصمیم‌گیری اصلی کشور همواره حضور داشته باشند. ما باید این اقدام‌ها را که هدف آن‌ها جوانان، به‌ویژه جوانان دانشگاهی است، تسریع کنیم. و از همان سنین اولیه باید شروع کنیم، به‌طورمثال، دانش‌آموزان دبیرستانی آمادگی بیشتری داشته باشند تا بتوانند سطوح مختلف تحصیلی را بگذرانند، نه‌فقط پیش‌دانشگاهی، بلکه فنی و حرفه‌ای که شغل پیدا کنند و افزون بر این تسهیلات تحصیلی کسب کنند تا برای آینده‌شان آمادگی بیشتری داشته باشند.

این‌ها چالش‌های بزرگی‌اند که هدف آن‌ها نسل‌های جوان ما نیز هستند. با این حال، آگاهی در مورد نیاز به کار کردن بسیار بهتر وجود دارد. باید با جوانان بسیار بیشتر کار کرد، آنان را در فرایندهای اصلی مشارکت داد و همچنین کل محیط مربوط به آنان را متحول کرد.

پرسش: آیا کار خاصی در شبکه‌های اجتماعی برای نزدیک شدن به جوانان صورت می‌گیرد؟

پاسخ: من فکر می‌کنم که این کار هنوز خیلی ابتدایی است. در مورد اینکه فضای عمومی دیجیتال چیست، همهٔ ما هنوز در فرایند یادگیری هستیم. به‌یاد داشته باشیم که کوبا به‌دلیل محاصرهٔ اطلاعاتی و ارتباطی که ظرفیت تولید محتوا و درک این اکوسیستم ارتباطی را محدود کرده است، به تمام توسعهٔ فناوری دیر رسید.

دسترسی به اینترنت در تلفن‌های همراه کم‌تر از چهار سال پیش آغاز شد. امروز بیش از ۷ میلیون کوبایی از این راه به اینترنت دسترسی دارند. توانایی دسترسی به هر فناوری جدید از نقطه‌نظر تکنولوژی بسیار تسریع شده است. و به‌نوبهٔ خود، آگاهی فزاینده‌ای وجود دارد که ازجمله از سوی رهبری حزب و سازمان‌های جامعه ترویج می‌شود و امکان حفظ دوگانگی بین **فضای فیزیکی و فضای دیجیتال** میسر نیست. ما باید به این برسیم که درک شود که هر دو فضا امروز یک رابطهٔ دیالکتیکی دارند و هر کاری که در فضای فیزیکی انجام می‌شود باید در فضای عمومی دیجیتال یک قرینه داشته باشد، زیرا در غیر این صورت خودمان را از یک زمینهٔ ضروری توسعه، ازجمله از موجود انسانی محروم می‌کنیم. امروزه بخش بزرگی از توسعهٔ دانش بشری، دسترسی به اطلاعات و کلیهٔ فرایندهای فناوری در حوزهٔ دیجیتال اتفاق می‌افتد. و همواره این‌گونه بیشتر و بیشتر می‌شود. تا جایی که می‌توانیم باید روند تحول دیجیتال جامعه را تسریع کنیم تا اقتصاد کارآمدتر، فرایندهای فناوری و اجتماعی کارآمدتر داشته باشیم.

همه‌گیری [کرونا] ما را مجبور کرد در مدت کوتاهی روش‌های آموزشی را که در آن‌ها پیشرفت زیادی نکرده بودیم، توسعه دهیم. با این حال، در طول بخش بزرگی از توسعهٔ روش تدریس و یادگیری در دورهٔ همه‌گیری، ما مجبور شدیم به محیط‌های آموزشی و یادگیری مجازی که برای این منظور ایجاد شده بود، و بخش بزرگی از مردم ما با مشکل اتصال و دسترسی به فناوری روبه‌رو بودند، داخل شویم. با این وجود، پیشرفت روزافزون در تحول دیجیتالی جامعه در حال انجام است. اما هنوز با ریتمی که با آنچه ما نیاز داریم، فاصله دارد. ما باید بخش قابل‌توجهی از فرایندهای خود را متحول سازیم تا برای دستیابی به کارایی بیشتر، تحول دیجیتال واقعی را کسب کنیم. اگر می‌توانستیم با سرعت بیشتر در توسعهٔ تحولات دیجیتال در کشور پیشرفت کنیم، امروز می‌توانستیم عملکرد بسیار بهتری در حوزه‌های مختلف اقتصاد و خدمات داشته باشیم. ما به این خواهیم رسید. ما آموزش و بهسازی بیشتری خواهیم داشت. و همواره نسل‌های جدیدی خواهیم داشت که همان‌طور که به‌زبان محاوره‌ای می‌گوییم، با تراشهٔ دیجیتال خواهند آمد. به‌عبارت دیگر، نسل‌هایی از به‌اصطلاح **بومی‌های دیجیتالی**، نه کسانی از ما که در عصر آنالوگ به دنیا آمده‌ایم. من معتقدم که کشور با رهبری انقلاب که ارادهٔ بزرگی دارد سریع‌تر در این زمینه پیشرفت خواهیم کرد و می‌توانیم در مدت‌زمان کوتاهی مضمون بیافرینیم و دگرگونی‌های مهمی در میدان دیجیتال ایجاد کنیم. این امر مستلزم حاکمیت تکنولوژیکی، توسعهٔ برنامه‌های کاربردی و پلاتفرم‌های خودمان است که به ما این حاکمیت را می‌دهد، و همچنین نیازمند تلاش بیشتر همهٔ ما است تا سریع‌تر به سمت فرایندهای تحول در همهٔ زمینه‌ها، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی حرکت کنیم. به‌عنوان مثال، دولت کنکاش کرده است که کامپیوتری شدن و در حال حاضر **تحول دیجیتال یکی از ستون‌های مدیریت دولتی** است. و حزب هم این را در نظر گرفته است و گروهی را برای تحول دیجیتال خود ایجاد کرده است. اکنون نمی‌توان گفت که

ادامه در صفحه ۲۳

ادامه تحولات باید عمیق باشند

این تحول دیجیتالی در همهٔ عرصه‌های جامعه ترویج می‌شود و حزب ما، نیروی سیاسی پیشرو جامعه و دولت، همان‌گونه که در مادهٔ ۵ قانون اساسی ما تعیین شده است، در خط مقدم تحول دیجیتالی قرار ندارد. ما باید در کوتاه‌ترین زمان ممکن به این دست یابیم تا فرایندهای سیاسی ما نیز تحول دیجیتال را به‌عنوان چیزی ضروری برای کارایی بیشتر در کار سیاسی و ایدئولوژیک فرض کنند. و این همان روشی است که ما در هر کاری که مربوط به جوانان‌مان است، انجام داده‌ایم تا به‌سرعت کُدهای دیجیتال را درنظر بگیرند.

در حال حاضر تجربه‌هایی بسیار جالب از استفادهٔ جوانان ما از برنامه‌های کاربردی مهم و فرمت‌های دیجیتال وجود دارد. برای مثال، ما می‌خواهیم به‌طورفزاینده‌ای همهٔ چیزهایی را که برنامه‌های کاربردی کوبایی، برنامه‌های مربوط به پیام‌رسانی فوری یا استفادهٔ سمعی و بصری در تارنما یا استفاده از بازی‌های ویدئویی تولیدشده از سوی فیلم‌سازان کوبایی هستند، با قالب‌ها، زیبایی‌شناسی، و همچنین ارزش‌های‌مان توسعه دهیم. دنیای دیجیتال گسترده است. افقی باز وجود دارد که منتظر مشارکت فزایندهٔ ما برای استفاده و تغییر آن است.

ما باید محتوا را تا بی‌نهایت و خلاقانه تولید کنیم. استفادهٔ سمعی و بصری در نسل‌های جدید به‌صورت تصاعدی است و از این طریق ارزش‌ها، ماهیت‌ها، و هویت‌هایی به‌دست می‌آیند که امروز دستیابی به هدف‌های‌شان آسان‌تر از خواندن یک کتاب است. اگرچه ما باید به ترویج کتاب‌خوانی ادامه دهیم، اما امروزه استفادهٔ سمعی و بصری، استفاده از همهٔ این قالب‌های جدید اکوسیستم دیجیتال به عنصر ضروری دانش بشری و شکل‌گیری ارزش‌ها تبدیل شده است. ما باید بتوانیم این قالب‌ها را به‌دست آوریم.

در کنگرهٔ حزب که سال گذشته برگزار شد، سه رکن جوهر کار حزب و مدیریت دولتی ایجاد شد: کامپیوترسازی، ارتباطات، علم، و نوآوری. هر سه به یکدیگر مرتبط هستند. در مورد ارتباطات نیز باید جهش کیفی‌ای بالاتر داشته باشیم. ما به‌تازگی پیش‌نویس قانون ارتباطات اجتماعی را منتشر کرده‌ایم. این اولین قانون ارتباطات اجتماعی خواهد بود که کشور در تاریخ انقلاب داشته است. این پیش‌نویس در بحث‌های تخصصی در نهادهای مختلف مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد، اما برای اظهار نظر مردم و همهٔ شهروندان نیز آزاد است. ما قرار است آن را در سال جاری در مجلس ملی به‌رأی بگذاریم، که برای آن استاندارد قانونی داشته باشیم که امکان توسعه و اجرای سیاست‌های ارتباطی دولت و حاکمیت را در حوزه‌های نهادی، رسانه‌ای و اجتماعی فراهم سازد. این‌ها حوزه‌هایی مختلف هستند که ارتباطات در آن‌ها توسعه می‌یابد.

افزون بر این، ما درحال ایجاد نهادی برای ارتباطات اجتماعی هستیم، یعنی نهادی دولتی که فرایندهای ارتباطات اجتماعی کشور را هدایت می‌کند. ما پیشنهاد می‌کنیم که در تمام سطوح و نهادها، ساختارهای مسئول ارتباطات باید در بالاترین سطح مدیریتی سلسله‌مراتبی داشته باشند، زیرا ارتباطات منبع مدیریتی‌ای استراتژیک است. ما باید در راهی که هنوز بسیار محدود است فرایندهای ارتباطی درون سازمانی را که شامل حزب می‌شود، توسعه دهیم و همچنین به ارتباطات خارجی بهتری نه‌تنها با اعضا، بلکه با کل مردم دست یابیم. و این باید با همهٔ نهادها و سازمان‌های دولت مرکزی و سازمان‌های توده‌ای اتفاق بیفتد. ارتباطات به ابزار ضروری کار سیاسی تبدیل می‌شود. ما باید نیروی انسانی خود را در زمینهٔ ارتباطات بهتر آماده کنیم.

اکنون درحال توسعهٔ تجربه‌ای برای تحول در مدل مدیریت اقتصادی، انتشاراتی، و فناوری رسانه‌های کشور هستیم. ما باید به این ظرفیت بیشتری برای انعکاس واقعیت کوبا بدهیم و همچنین به این رسانه‌ها اجازه بدهیم برای پایداری خود درآمد داشته باشند که تضمین‌کنندهٔ ایجاد ظرفیت‌های تکنولوژیکی برای رویارویی با این **اکوسیستم دیجیتال** جدید است. ما همچنین در حال تقویت آموزش خبرنگاران خود هستیم. ما در حال توسعهٔ تجربه‌ای جدید برای انتخاب نامزدهای آینده برای **حرفهٔ روزنامه‌نگاری** هستیم تا آن‌ها بتوانند یک سال را به‌شیوه‌ای خاص آماده شوند و پس از ورود به حرفهٔ روزنامه‌نگاری بتوانند از نظر حرفه‌ای و همچنین در ارزش‌ها بهتر آماده باشند.

این‌ها ایده‌های متفاوتی هستند که ما در حال توسعهٔ آن‌ها هستیم تا به ارتباطات دیجیتال اهمیت بیشتری بدهیم، هم به کامپیوتری شدن یا تحول دیجیتالی و هم به ارتباطات و علم و نوآوری، و به دنبال این هستیم که کارشناسان بیشتری در رشته‌های گوناگون در تصمیم‌گیری‌های دولتی و حزبی مشارکت داشته باشند. من معتقدم که [این اقدامات] در کوتاه‌ترین زمان ممکن نتایج بیشتری برای بهبود عملکرد سازمان‌ها به ما خواهد داد.

پرسش: آیا **ویجی پراشاد** (Vijay Prashad) را می‌شناسید؟ ما با او در خانهٔ امریکایی‌ها ملاقات داشتیم. یکی از تزهای او این است که نبرد ایده‌ها کافی نیست، باید **نبرد احساسات** را هم داشت.

پاسخ: کاملاً موافقم. ما باید به سمت احساسات برویم. نه‌تنها به سمت تأمل، اندیشه، و عمل در حوزهٔ نظری، بلکه باید به سمت عواطف انسانی، احساسات، مجذوب کردن، عاشق شدن، و تسخیر انسان‌ها نیز برویم. بخش قابل‌توجهی از کارهایی که امروزه از طریق شبکه‌های اجتماعی انجام می‌شود، عنصر عاطفی‌ای بزرگ دارد و گه‌گاه احساساتی منفی، زیرا باعث ایجاد نفرت و خصومت می‌شود. ما باید به سمت روان و قلب، به سمت احساسات برویم تا به بسیج انسانی و مشارکت فعال در این راه نیز برسیم.

این کاری است که وقتی کسی عاشق می‌شود انجام می‌دهد. چه کار دیگری می‌خواهیم بکنیم جز ایجاد احساس همدلی، عاطفه و هیجان و عاشق شدن و مجذوب کردن طرف مقابل؟ در سیاست هم باید این کار را انجام دهیم، اما آن را به‌خوبی انجام دهیم، نه با دستکاری یا ساختگی، بلکه باید به‌طورطبیعی جریان داشته باشد. سازمان‌های ما نیز باید این حوزه را تقویت کنند و برای آن باید اطمینان حاصل کنیم که بهترین مبارزان، روشنفکران، نویسندگان، و فیلم‌سازان ما از همهٔ حرفه و استعداد خود در این عشق جمعی استفاده کنند. ما به‌تازگی تجربه‌هایی از سریال‌های تلویزیونی داشته‌ایم که بخشی از مردم به‌ویژه جوانان را مجذوب خود کرده است، یا گاهی یک آهنگ، موسیقی، رقص یا تئاتر، از طریق هنر و فرهنگ در بیان ماهیت هنری‌اش، موفق به رسیدن به آن احساسات می‌شود. و ما باید درنظر داشته باشیم که **سیاست نیز از میدان عواطف و مجذوب کردن دیگری عبور می‌کند.** این ضروری است. روی‌گردانی از آن به‌معنای روی‌گردانی از هر چیزی است که جوهر انسان را می‌سازد. ما هم باید عاشق شویم.

"**چه**" [**گه‌وارا**] می‌گفت یک انقلابی از احساسات بزرگ ناشی از عشق انگیزه می‌گیرد. این عشق در تمام بیان آن است، از این‌روی ما عاشقانه ادامه می‌دهیم.

[به‌نقل و برگردان از: "ربلیون" (Rebeli n)]

---

* "مامبی"ها، این واژه به مبارزانی که در جزیرهٔ کوبا با حاکمیت اسپانیا مقابله کردند، ازجمله به جدایی‌طلبان کوبایی، بردگان افریقایی که به‌دنبال آزادی خود بودند و دیگرانی که علیه اسپانیا بودند، اطلاق می‌شود.- م.

******

نگاهی به کارنامه‌ی سینماییِ محمدِ رسول‌اوف

نگارنده: ر. خ. آروین (۲۴ بهمنِ ۱۴۰۱)

قلندرانِ حقیقت، به نیم‌جو نَخَرند
قبای اَطلسِ آن‌کس که از هنر عاری است
حافظ

سی و پنج جایزه و سپاس‌نامه‌ی جهانی در کارنامه‌ی هنری‌اش می‌درخشند
اما، هیچ‌یک از آفرینه‌هایش رنگِ پرده‌های نقره‌ایِ کشور را به‌خود ندیده‌اند: به‌فیلم‌هایش پروانه نمایش نمی‌دهند، زندانی‌اش می‌کنند، راهِ برون‌رفت از کشورش را بر او بسته‌اند، برخی از فیلم‌سازانِ حکومتی را، هم‌چون **بهروز افخمی**، به تله‌ویزیونِ دولتی آورده‌اند تا رسوایش کنند!... **محمدِ رسول‌اوف**، سینماگرِ جوانِ شیرازی اما، بی‌آن‌که گوش‌اش بدهکارِ این‌همه باشد، هم‌چنان به‌راهِ خود می‌رَود: ژرف‌مایه فیلم‌هایش، در روی‌کردی بُنچاکانه/ مستند، زندگیِ تلخ‌وَشِ توده‌ی مردم است. نخست با نگاهی کنایی و استعاری و سپس با دیدی رآلیستی و این‌همانی، به‌واکاویِ هستیِ‌اجتماعی و کُنش و واکُنش‌هایش می‌پردازد. در بازنماییِ روی‌دادهای حقیقت‌نمونِ پیرامونِ خود، دلیر و بی‌باک و تند و تیز می‌نماید؛ چندان‌که بیننده‌اش از دیدنِ این‌همه، یکه می‌خورد. بگذارید گفتنی‌ها را، از ویزورِ ساخته‌هایش آناکاوی/ تحلیل کنیم.

محمدِ رسول‌اوف زاده‌ی ۲۵ آبانِ ۱۳۵۱ شیراز در خانواده‌ای فرهنگی است. دانش‌رسته‌ی علومِ اجتماعی و همونِدِ آکادمیِ اُسکار است. سینماگری مؤلف که بسیاری از کارهای آثارش را به‌تنهایی انجام می‌دهد. هشت‌ساله بود که بازیگرِ هنرهای نمایشی شد. دیرترها، به‌مستندسازی روی آورد و در ۱۳۷۷ در فیلمِ **دختری با کفش‌های کتانی**، دستیارِ **رسولِ صدرعاملی** شد. در میانِ ناآرامی‌های سالِ ۱۳۸۸ هنگامِ فیلم‌برداریِ یک‌آفرینه‌ی سینمایی، به‌همراهِ **جعفرِ پناهی** و گروهِ فنیِ فیلم، دستگیر و راهیِ زندان شد. هم‌اینک (دوشنبه، ۲۴ بهمنِ ۱۴۰۱) که نگارنده درکارِ ویراستِ این جُستار است، رسانه‌ها، خبرِ از آزادیِ او آورده‌اند. **رسول‌اوف** اما در سپیده‌دَمِ آزادیِ خود در صفحه‌ی اینستاگرام‌اش نوشت:
ـ "اکنون، گمانِ آزادی با من است. دیوارها دورتر شده‌اند و شاید به‌چشم نمی‌آیند که پایانِ حبس، آغازِ آزادی نیست".

در جُستارِ پیش‌رو، یکایکِ فیلم‌هایی که **محمدِ رسول‌اوف** کارگردان‌شان بوده، از دَمِ قلم گذشته‌اند مگر آفرینه‌هایی که کارگردانی‌شان را دیگران انجام داده‌اند و **رسول‌اوف**، فیلم‌نامه‌نویس یا تهیه‌کننده‌ی آن‌ها بوده است: **گِشر** (تهیه‌کننده، ۱۳۸۸)، **هاچ‌بَکِ قرمز** (تهیه‌کننده و نویسنده با همکاریِ **اشکانِ نجفی**، ۱۳۹۸)، **مادر – پسر** (نویسنده و تهیه‌کننده، ۱۳۹۸).

گاگومان
(۱۳۸۰، برنده سیمرغِ بلورینِ بهترین فیلم نخستِ جشنواره‌ی فجر)

هم‌از نامِ فیلم پیدا است که رسول‌اوف در بازنماییِ سینمایی یک روی‌آمدِ واقعی، چه‌سودایی در سر پُخته است: گاگومان در گویشِ بومی، به**زمانِ گرگ و میش** (سایه‌روشنِ دَمِ غروب) می‌گویند: به‌هنگامی‌که تیزترینِ چشم‌ها هم، نیک و بدِ پیرامونِ خود را نمی‌بینند: استعاره‌ای که استخوان‌بندیِ نخستین ساخته‌ی مستندِ **محمدِ رسول‌اوف** را هاشور می‌زند. فیلم، بازآفرینیِ زندگیِ واقعیِ یک زن و مَردِ زندانی (**فاطمه بیژن و رضا شالیکاران**) است؛ دو زندانیِ جوان که به‌ابتکارِ مدیرِ ندامتگاه بجنورد و برای سربه‌راه شدنِ رضا (با بازی‌های هر دو زندانی)، در زندان باهم آشنا می‌شوند و پیمانِ زناشویی می‌بندند. سرانجام اما فاطمه که اینک

نوزادی را هم در آغوش دارد، و هفت‌ماهی پس از او رضا، هردو از زندان می‌رَهند. انگار که هم‌اینک از زِهدانِ زمانه زاده‌اند! رضا که از شانزده سالگی طعمِ تلخ زندان را چشیده است در بازکاویِ دیگرباره‌اش از فضایِ جنون‌آمیزِ پیرامون، خود را در زندانی بزرگ‌تر می‌یابد! زندانی مچاله شده در چنگِ روابطِ بی‌رحمِ انسانی و هراسیده از ساز و کارهای جامعه‌ی جُرم‌آفرین: سرپرستِ خانواده‌ای باشی و به‌هر دری بزنی تا کاری برای گذرانِ زندگی‌ات بیابی و در گاگومانِ ماتِ غروبگاهان، با دست‌های تهی به‌خانه بازگردی؟ مگر می‌شود؟: دیگر، سخن از کدام پاک‌دستی، کدام سربه‌راهی، کدامین نیک‌فرجامی است وقتی سازندِ سرمایه، گرسنه‌ات می‌خواهد و به‌کژراهه‌ات می‌راند؟ رضا اما به‌جایی بازمی‌گردد که آغازیده بود. واپسین نمای فیلم، بسیار گویا است: وقتی گام در زندان می‌گذارد و می‌رود که خود را به‌سلول‌اش برساند، پشتِ سرَش، درِ زندان، نیمه‌باز است و از خیابان، باریکه نوری به‌درون می‌تابد: کارگردان اما همه‌ی درها را به‌روی زندانیِ فیلمِ خود نمی‌بندد؛ این درِ گشوده‌ی پرتوآور اما، نه‌راهِ کوته‌زمانِ آزادی از زندان و بازگشتِ دیگرباره به‌آن، که راهِ فرجامینِ زندگی است؛ راهِ درهم‌کوفتنِ سازندهای زندان‌ساز؛ راهِ دست‌یابی به جامعه‌ای عدالت‌بُنیاد.

محمدِ رسول‌اوف در گاگومان، مرزهای میانِ فیلمِ مستند و داستانی را درهم می‌آشوبد و در آفرینه‌ای که از داستان و لوکیشن‌هایش گرفته تا شخصیت‌ها همگی واقعی‌اند و وام‌دارِ الگوی بیرونیِ خویش‌اند، بیننده را در مرزِ میانِ این هردو گونه/ ژانرِ سینمایی به‌اندیشه وامی‌دارد. بدین‌گونه، گاگومان، از سپهرِ خشکِ سینمای مستند فراتر می‌رَوَد و به‌بهترین‌های این ژانرِ سینمایی، پهلو می‌زند.

جزیره‌ی آهنی
(۱۳۸۳، برنده جایزه منتقدانِ جشنواره فیلم هامبورگ، جایزه ویژه گروهِ داورانِ جشنواره جهانیِ خیخون، تاووسِ تَلاییِ [طاووس طلایی] بهترین فیلم از جشنواره جهانیِ فیلمِ هند، جایزه بهترین فیلم از جشنواره مونترآل، نیز برنده جایزه بهترین فیلم‌نامه از انجمنِ فیلم‌های مستقلِ کلوترودیس و جشنواره فیلمِ آوانسا)

و اسب‌ها، سوارانِ خود را می‌خورند! (حکیم سنایی)

کِشتی آهنیِ رسول‌اوف، یادگارِ گذشته‌ی تَرادادی/ تراديسیونالیک و روزگارِ دامن‌گُسترِ پدرسالاری اما، چشم در اُفقی آپوکالیپسی/ آخرِ زمانی، هم‌چون تابوتی بردوشِ خیزاب‌ها، آرام می‌خرامد. سرگشته در پهنه‌ی دیروز و امروز و فردا. فیلم که بیش‌وکم، **فیتزکارالدو** (**ورنر هرتسوگ**، ۱۹۸۲/ ۱۳۶۱) را فرایاد می‌آوَرَد، اما به‌واگویه‌های توراتیِ کِشتیِ‌نوح نزدیک‌تر است: ناخدا (**علی نصیریان**) هم‌چون پیام‌آوری در میانِ انبوهِ پیروانِ خود، که از بی‌خانمانی (آوارگی و بی‌سرزمینیِ قومِ یهود در روزگارِ **موسا**) در اتاق‌های کوچکِ یک نفت‌کِشِ از کار افتاده روزگار می‌گذرانند، پیوسته نویدِ سرزمینِ موعود را می‌دهد. از یاد نَبَریم که این قومِ تهی‌دست که اینک زمامِ زندگی‌اش را به‌دستِ ناخدایی خودکامه اما نیک‌سِرِشت سپرده است، در یک

ادامه در صفحه ۲۵

ادامه نگاهی به‌کارنامه‌ی سینماییِ محمدِ رسول‌اوف

نفت‌کِش (نمادِ سرزمینِ نفت‌خیزِ ایران) به‌سر می‌بَرَد و گاه، از سرِ ناچاری، نفت‌های مانده در انبارهای کِشتی را می‌رُباید و در آن سویِ کرانه‌های دریا، چوبِ حراج بر آن می‌زَند: یادآورِ مُفت‌فروشی‌های جمهوریِ اسلامی!

از ویژگی‌های کارِ **رسول‌اوف**، یکی هم کاربُردِ گسترده‌ی نمادها و استعاره‌های هُنری است: شیوه‌ی کارآمد و ناگزیرِ داستان‌پردازی در سازَندها/ نظام‌های خودکامه: بنگرید به‌آموزگارِ کودکانِ کِشتی که به‌شیوه‌ای دانش‌ورانه، از فرورفتنِ رام‌رَمانِ کِشتی در ژرفاها می‌گوید و هیچ‌کس، جُز پسربچه‌ای که نمادِ آینده است، هشدارهایش را برنمی‌تابد. پسرکی که ماهیانِ خُرد را از حوضچه‌ی کِشتی می‌گیرد و پیش از آن‌که فربه شوند و به‌کارِ سُفره‌ی دریاییان بیایند، به‌دریا می‌اندازد. سرانجام هم وقتی ناخدای پدرسالار، با گرفتنِ وکالت از مَردمی که زندگی‌شان نقشِ برآب است، کِشتیِ آهنی را می‌فروشد و با پیروانِ خود به‌کرانه می‌رَوَد، پسرک می‌گریزد و چشم در چشمِ خورشید به‌دریا می‌زند تا زیرِ بارِ تفکرِ قالبیِ ناخدا نرفته باشد. در فرجامِ کار، فیلم، به‌روایت‌های توراتی هرچه نزدیک‌تر می‌شود و ناخدا را در کسوتی پیامبرگونه، کادر می‌کند: ناخدا اما قومِ همراهش (ساکنانِ کِشتی) را به‌سرزمینِ موعود می‌رسانند: بیابانی دَرَندشت در دلِ کوه‌تپه‌های خاکی، و وعده‌ی ساختنِ شهری با همه‌ی سازه‌های زیستی‌اش!

کِشتیِ آهنی، واگویه زندگیِ سه‌نسلِ دیروز و امروز و فردایِ میهنِ رنج‌کِشیده‌ی ما است؛ آفرینه‌ای تودرتو که هریک از لایه‌هایش، آکنده از نمادها و استعاره‌هایی است که رمزگُشایی از یکایکِ آن‌ها، دامنه‌ی این جُستار را پَهنه‌ورتر می‌کند: شاید، وقتی دیگر!

بادِ دَبور

(مستند، ۱۳۸۶)

فیلمِ شَست [شصت]دقیقه‌ای بادِ دَبور/ فروردین، سومین ساخته‌ی سینماییِ **محمدِ رسول‌اوف**، آسیب‌شناختیِ پدیده‌ای است‌که از سال‌های آغازینِ جمهوریِ اسلامی تا هم‌اینک، از بزرگ‌ترین دغدغه‌های اسلام‌سیاسی بوده است. فیلم، واکاویِ زندگیِ کسانی است‌که سرو کارشان با دیش‌های ماهواره‌ای و پُرسمان‌هایِ پیرامونیِ آن است و زندگی‌شان در گروِ بود و نبودِ چنین پدیده‌ای است. کارگردان اما در سفرِ اودیسه‌وار[۲] و شهربه‌شهرِ خود، تا به‌ژرفایِ جامعه رخنه می‌کند و پرده از زندگیِ زیرزمینیِ کاربَرانی برمی‌دارد که می‌کوشند تنگ‌ناهای دست‌آفرینِ دین‌فروشان را درهم‌آشوبند و بازه‌های تاریکِ میانِ مردم و این رسانه‌ی نوینِ ارتباطی را از سرِ راهِ جامعه بردارند. بدین‌گونه اما کارگردان، در ترسیمِ نمودارِ بهره‌گیری از ماهواره، ذهنِ پادورزان[۳] با این تکنولوژی را، درگیرِ کاربُردِ گسترده‌ی آن، حتا در میانِ عشایرِ کوچ‌رو و روستاهایِ دور و نزدیکِ کشور می‌کند. فیلم نشان می‌دهد که ماهواره چه‌گونه در زندگیِ مردم رخنه کرده و سپهرِ سرگرمی‌های‌شان را پوشانده است، آن‌قدر که فشارها، تهدیدها و باورهای مذهبیِ مردم نیز، هیچ‌یک، راه‌بندِ پیوندِ آن با زندگیِ مردم نشده است.

رسول‌اوف، خود، در باره‌ی انگیزه‌ی ساختنِ این‌فیلم که پنج‌سال زمان بُرده گفته است:

ـ در سفری به‌ایلات، با یک دیشِ ماهواره‌ای در میانِ عشایر برخورد کردم. این کنتراستِ[۴] جدی در آن فضای روستایی، وادارم کرد که آن‌را به‌تصویر درآوَرَم. کوشیدم ببینم یک جامعه‌ی‌بسته چه ویژگی‌هایی دارد و سپس به‌موضوعاتِ کوچک‌تر پرداختم. آن‌گاه تلاش‌کردم به‌کوششِ مردم در کاربُردِ برخی از رسانه‌ها بپردازم (برگرفته از تارنمای ایسنا، با اندکی ویرایش).

رسول‌اوف اما، تنها به‌پدیده‌ی ماهواره بسنده نکرده و گزاره‌های هم‌پیوند با واکشیا/ فضایِ پنداری هم‌چون اینترنت را نیز به‌پژوهشِ سینماییِ خویش افزوده است. نیز، به‌برخی از استودیوهای زیرزمینیِ ضبط و پخشِ موسیقیِ پاپ و دوبله و پی‌نوشتِ فیلم‌هایِ فراسویِ سَرَک کِشیده و با کاربران، دست‌درکاران، خواهندگان و پادورزانِ فضای مجازی به‌گفت‌وشنود نشسته است: با جوانانی‌که دلِ‌شان از " اقلیتی که در برابرِ خواستِ اکثریت غداره می‌کشند" خون است و آخوندی که سزای دیشِ ماهواره را "تعزیر، تنبیه و تبعید " می‌داند:

ـ حضرتِ علی هرجا می‌دید نمی‌شود، شمشیر برمی‌داشت!

بادِ دَبور/ فروردین، بادی است که در گستره‌های باختری و جنوبیِ کشور می‌وَزَد و بسیارهم زیان‌آفرین است: نمادِ زیان‌آفرینی‌هایِ ستم‌سالاران، در راهِ دست‌یابیِ مردم به‌رسانه‌های ارتباطی.

کِشت‌زارهای سپید

(۱۳۸۸، جایزه بهترین فیلم از جشنواره فیلمِ دوربان [آفریقای جنوبی])

چهارمین فیلمِ **محمدِ رسول‌اوف**، شاعرانه‌ترین و رازناک‌ترین آفرینه‌ی بیست‌سال کارِ سینماییِ اوست: کارگردانی که هم‌چون **پرومته‌ی**[۵] در زنجیر، اتهام‌اش روشنگری است و پادافره‌اش / مجازاتش زندان. کِشتزارهای سپید با لوکیشن‌های شگفت و هوش‌ربایِ خود (دشت‌ها و تپه‌ماهورهای آکنده از نمکِ گِرداگِردِ دریاچه اُرومیه) بازکاویِ گزاره‌ای است پُربَسامد و بازآوَرانه اما شایانِ پردازش‌های گونه‌گون: پادورزی و رویارویی سُنت و مدرنیته که به وَرسنگ/ اعتبارِ سخنِ **نظامیِ گنجه‌ای**، می‌شود عمری را هزینه‌ی بازخوانیِ لایه‌های هزارگانه‌ی آن کرد:

یک‌عمر می‌توان سخن از زُلفِ یار گفت
در بندِ آن نباش که مضمون نمانده است!

کاراکترِ کانونیِ فیلم، **رحمت** (با بازیِ درخشانِ **حسنِ پورشیرازی**)، مردی است شگفت و افسانه‌گون که‌گویی از ژرفنای هزار و یک‌شب برآمده است و هم‌چون سندبادِ دریایی و اودیسه‌ی سرگردان، شوراب‌های دریایی را جزیره به‌جزیره درمی‌نَوَردد، تا پایِ اندوهِ آدمیانی مسخ‌شده بنشیند و اشک‌هاشان را، چکه‌چکه گِرد آوَرَد! اشکِ انسان‌هایی را که‌گویی به‌تهاراهِ هستیِ خود پرتاب شده و نمی‌دانند که توفانِ "سرنوشت " تا کجاهای جهان پرتاب‌شان خواهد کرد:

پرِّ کاهم در مصافِ تُندباد
خود نمی‌دانم، کجا خواهم فِتاد؟(مولوی)

–آمدم به‌دردِ دل‌های مردم گوش کنم و اشک‌هاشان را بِبَرَم (رحمت)
– هیچ‌وقت آبِ دریا به‌شوریِ حالا نبود (پیرزن)
– اشک، حرمت دارد، قیمتی است (رحمت)

و بدین‌گونه، قایقِ کوچکِ پارویی‌اش را زین می‌کند و از جزیره‌ای به جزیره دیگر، راهیِ سرزمین‌هایی می‌شود که برای بینندگانِ نابومیِ فیلم، رازناک و ناشناخته‌اند. بومیانِ پهنه‌های پیرامونی اما در گوشِ هم پچ‌پچه می‌کنند که او، گاه، از اشک‌های گِردآمده در سرشک‌دانِ خود، مروارید می‌سازد و گاه با آن‌ها، گناهانِ مردم را می‌شوید؛ هنگام‌که رحمت، با اشکِ سَدها [صدها] انسانِ اندوه‌زده، پایِ پیرمردی زمین‌گیر را در روی‌کردی آئینی‌وار می‌شوید، گمانه‌هایی از این‌گونه رخت برمی‌بندند تا استعاره‌ای دیگر از لایه‌های زیرینِ فیلم سربرآوَرَد.

کاربُردِ گسترده‌ی نمادها و استعاره‌های هنری که در کِشتزارها... سر به‌اوج می‌سایند، راه را بر خوانش‌ها و برداشت‌های گونه‌گونِ هنری باز می‌گذارند و فرآیندِ رازگُشایی از فیلم را با دشواری‌هایی روبه‌رو می‌سازند؛ دشوارتر از همه اما، پیچیدگی‌هایی است‌که بر سردرگُمیِ پیام‌گیرانِ کِشتزارها... می‌افزاید و آفرینه‌ای راکه چنین استادانه از ویزورِ دوربینِ **ابراهیمِ غفوری** گذشته و زیبایی‌هایِ دیداری/ بَصَریِ آن‌را به‌یاریِ نورپردازی و تدوینِ زیبایِ **جعفرِ پناهی** به‌اوج رسانده است، خورندِ محفل‌های کوچکِ روشن‌فکری می‌کند.

ادامه در صفحه ۲۶

ادامه نگاهی به‌کارنامه‌ی سینماییِ محمدِ رسول‌اوف

در سفرِ اودیسه‌وارِ کارگردان به‌پهنه‌های رازناکِ پیرامونِ آذربایجانِ غربی و اُشنویه (روستاهای گورچین‌قلعه، مقتالو، قره‌باغ، قالقاچی و نجف‌آباد)، سر از روستایی برمی‌آوَریم که انبوهِ پرندگان‌اش/ نمادِ دوستی و آزادی، از شوریِ آبِ دریاچه مُرده‌اند؛ به‌جزیره‌ای گام می‌نهیم که زیست‌مندان‌اش، برای دورزدنِ آیینیِ گناهانِ خود، دوشیزه‌ای را، به‌زیبایی پنجه‌ی آفتاب، در یک قایقِ تَک‌نفره‌ی بی‌بازگشت به ژرفای دریا می‌فرستند؛ به جزیره‌ای که در آن، گذار از سُنت و دگراندیشی را سنگ‌سار می‌کنند؛ به‌پهنه‌ی مَردِ هزارچهره که هرروز با رُخساری تازه، شادمانی می‌آوَرَد و غم می‌بَرَد؛ به‌جزیره‌ای که در آن، نگارگری نواندیش را به‌گناهِ ترسیمِ دریایی سرخ‌فام، تا بالای گردن در خاک فرو می‌کنند و.... این‌همه، فیلم را به‌آفرینه‌ای اپیزودیک[۶] از گونه‌ی هزار و یک‌شب نزدیک‌تر می‌کند؛ آفرینه‌ای که انبوهِ نمادهای ابزورد[۷] و تجریدی‌اش، تنها در ساختارِ یک‌دستِ فیلم به‌معنا می‌رسند و مناسک و آیین‌های گونه‌گون و ناهم‌سانِ خود را در متنِ فیلم، به‌هم‌پوشانی می‌رسانند.

رسول‌اوف در کِشتزارهای سفید، یک مثنوی سخن و راز و رمز و استعاره را، در فرتورها/ تصویرهای هزارگانه‌ی فیلمِ خود پنهان کرده و بیننده‌ی شگفت‌زده‌ی آفرینه‌اش را واداشته است که در لحظه‌لحظه‌ی فیلم درنگ کند و به‌اندیشه بنشیند. در پایان، شخصیت‌های فیلم، از مُرده گرفته تا زنده، باردیگر روی می‌گشایند تا دریابیم که هیچ‌چیز پایان نیافته و این داستانی است که همواره خود را بازآوری[۸] می‌کند. در تَهاراهِ سفرِ سندبادگونه‌ی رحمت به سرزمین‌های مِه آگین و تشنه که هیچ چیزشان، رنگ و بویی از جامعه‌ی مدرن ندارد، او را می‌بینیم که سوار بر یک موتوسیکلت/ نمادِ جامعه‌ی مدرن، رهسپارِ پهنه‌هایی است سرسبز و شاداب. سفرِ بی‌پایانِ سندبادِ داستانِ ما، این‌بار در جهانی دیگرسان، از سر گرفته شده است. به‌راستی او کیست؟

به‌امیدِ دیدار

(۱۳۹۰، جایزه منتقدان و نیز نخلِ تَلای بهترین کارگردانی از بخشِ نوعی نگاه جشنواره فیلم کن، جایزه ویژه انجمنِ منتقدانِ جشنواره جهانیِ فیلمِ پرتقالِ تَلاییِ آنتالیای تُرکیه، جایزه داورانِ جوانِ جشنواره فیلمِ آنتالیا، جایزه فیلمِ برگزیده‌ی بینندگان در جشنواره جهانیِ روتردام، جایزه بهترین کارگردانیِ جشنواره جهانیِ میلواکی، ارج‌گزاریِ ویژه جشنواره جهانیِ فیلمِ دوربان)

گلوبر روشا، سینماگرِ موجِ‌نوِ برزیل می‌گفت: دوربینِ فیلم‌برداری، تفنگی است که باید در هر دقیقه، بیست‌وچهار تیر/ فریم، شلیک کند! (شمارِ فریم‌های یک‌حلقه فیلم که در هردقیقه از پرده‌ی نقره‌ای می‌گذرند). **محمدِ رسول‌اوف** نیز در "به‌امیدِ دیدار"، گویا در تَک‌وپویِ کاربستِ چنین گزاره‌ای بوده است: فیلمی جسور و بی‌پروا که به **رآلیسمِ انتقادی**، بال‌و پَری تازه بخشیده است. فیلم، داستانِ زندگیِ زنی جوان و باردار است که حقِ وکالت از او گرفته شده و اینک چاره‌ی کارِ خود را در سفر به‌فراسوها می‌جُوید. در این‌میان، همسرِ روزنامه‌نگارِ وی نیز که رسانه‌اش را بسته‌اند، در گریز از پی‌گردِ ماموران به‌جنوبِ کشور پناه بُرده و گرمِ کار در یک پروژه ساختمانی است: تدبیری برای تنهایی و بی‌پناهیِ زن، در تنگنایِ تاریکِ دشواری‌ها:

-آدم اگر در کشورِ خودش احساسِ غُربت می‌کند، بهتر است بِرَوَد و در غربت، احساسِ غربت کند!

سفری چنین دشوار، سبک‌بالی می‌خواهد و این‌یک، کُشتنِ جنین! (نابودیِ نمادینِ آینده برای زندگیِ امروز) دلالِ‌سفر اما، زایمانِ او را در فراسوها، بهترین پُشتوانه‌ی دست‌یابیِ به‌اقامتِ کشورهای اروپایی می‌داند.

ششمین ساخته‌ی سینماییِ **رسول‌اوف**، یکی‌از انتقادی‌ترین آفرینه‌های تاریخِ سینمایِ ایران است: در سکانسِ هجومِ مأمورانِ گردآوریِ دیش‌های ماهواره‌ای به‌خانه‌ی کاراکترِ نخستِ فیلم/ **لیلا زارع**، دِهشت‌آفرینیِ تَک‌آورانِ حکومتی که

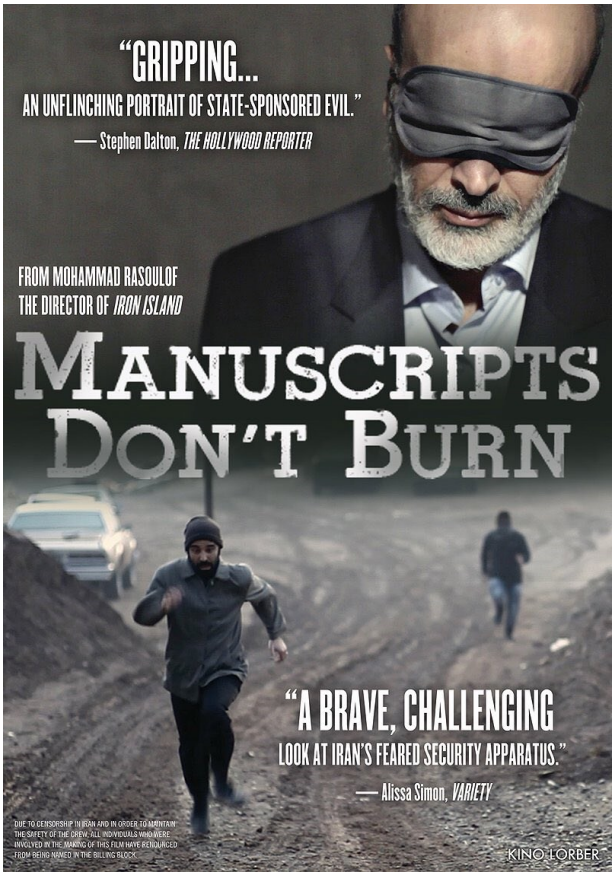

در سایه نورپردازیِ هوش‌مندانه‌ی لوکیشن‌ها، ترسناک‌تر هم شده است، شبی‌خونِ گشتاپویِ **فاشیسمِ هیتلری** را فرایاد می‌آوَرَد. نیز، غارتِ رسیور و دیشِ‌ماهواره با جریمه‌ی پیوستِ آن، یادآوَرِ یغماگری‌های بی‌رحمانه‌ی اشغال‌گرانِ خارجی است. در نمایی از فیلم، هنگام‌که شخصیتِ زنِ فیلم را وامی‌دارند برای اقامتِ در هتل، نامه‌ی اداره‌ی اماکن را بیآوَرَد، سهمِ زنِ ایرانی از آزادی‌های اجتماعی پُررنگ‌تر می‌نماید.

سرانجام، پازلِ انتقادیِ فیلم، در واپسین سِکانسِ "به‌امیدِ دیدار" تکمیل می‌شود: مأمورانِ اطلاعاتی به بیتوته‌گاهِ زن‌باردار در یک‌هتل هجوم می‌بَرَند، همه‌چیز را وارسی می‌کنند و قهرمانِ داستان را با خود می‌بَرَند. فیلم اما، روی اِفکتِ[۱۰] صوتیِ سِدایِ [صدای] برخاستنِ هواپیما از باندِ پروازگاه[۱۱]، بسته می‌شود. بدین‌گونه، فیلمِ **رسول‌اوف**، با افشایِ یکی‌از ترفندهای مأمورانِ اطلاعاتی، واپسین فریم‌های آفرینه‌اش را از پرده‌ی نقره‌ای می‌گذراند: آن‌ها می‌گذارند که شکارشان، با هزارگونه هزینه و دشواری، به تهاراهِ کارِ خود برسد و در آخرین لحظه‌ها، او را نشانه می‌رَوَند.

دست‌نوشته‌ها نمی‌سوزند

(۱۳۹۲، جایزه بهترین فیلم از جشنواره فیلم هامبورگ، دریافتِ سپاس‌داشتِ ویژه‌ی جشنواره جهانیِ فیلمِ فرایبورگ، برنده جایزه فدراسیونِ جهانیِ منتقدانِ فیلم/ فیپرشی)

-احساس نمی‌کنم که فیلمِ سیاسی می‌سازم. موضوع، بسیار ساده است: من داستان‌هایم را از پیرامونِ خود می‌یابم. بر این باورم که آدم‌ها بیش‌تر، برآیندِ موقعیت‌اند. طبیعی است‌که وضعیتِ شخصیت‌های داستان‌هایم را در واقعیتِ زندگیِ آن‌ها جُست‌وجو کنم. از سویی، به موقعیت‌های ویژه برای شخصیت‌های داستانی‌ام بسیار علاقه‌مندم. فیلم‌های بی‌بهره از جهت‌گیری‌های سیاسی، حتا با برخورداری از دست‌مایه‌ای مهیج برای خلقِ یک درامِ پُر

ادامه در صفحه ۲۷

ادامه نگاهی به‌کارنامه‌ی سینماییِ محمدِ رسول‌اوف

تعلیق، هم‌چون یک گزارشِ‌خبریِ روزنامه‌ای، کسالت‌بار و بی‌تأثیرند....
(جشنواره‌ی جهانیِ فیلمِ تورنتوی کانادا؛ پاسخِ **رسول‌اوف** به‌گمانه‌ی کین‌توزانه بودنِ فیلم‌هایش)

این، چکیده‌ای از جهان‌نگری **محمدِ رسول‌اوف** است؛ فیلم‌سازی با روی‌کردِ تاریخ‌نگارانه، که‌درهفتمین فیلمِ بلندِ سینماییِ خود به‌بازنماییِ روی‌دادهایی گزندآفرین می‌پردازد؛ روی‌دادهایی که با گذشتِ چند دهه، هم‌چنان یک‌تابویِ سیاسی‌اند و گوش‌شان بدهکارِ هیچ واگویه‌ای جُز سکوت نیست!

دست‌نوشته‌ها... پرداختی است جسورانه به‌کُشتارهای زنجیره‌ای و داستانِ سرنگونیِ اتوبوسی که بیست‌ویک تن از روزنامه‌نگاران، نویسندگان و شاعرانِ کانونِ نویسندگانِ ایران را برای شرکت در یک‌همایشِ فرهنگی، به ارمنستان می‌بُرد (۱۶ اَمردادِ ۱۳۷۵).
در شیوه‌ی پردازشِ فیلم، ترتیبِ تاریخی/ خطیِ رُخ‌دادها دور زده شده و واگویه‌های داستانی، به‌روشِ رُمان‌نو انجام گرفته است. با این‌همه، در تدوینِ جاافتاده‌ی فیلم، ردِ پایی از آشفتگی و پَرِشِ زمان، برجای نمانده است.
رسول‌اوف و همکاران‌اش در دست‌نوشته‌ها... پروژه‌ای چنین سخن‌برانگیز را در پنهانی و به‌دور از چشمِ مأمورانِ حکومتی به‌فرجام رساندند. فیلم، یک سرو گردن از خطِ قرمزهای حکومتی بالاتر رفته و همه را به‌گزند افکنده بود. از این‌روی، در تیتراژِ فیلم، تنها نامِ کارگردان آورده شده است؛ حتا دو تن از بازیگرانِ فیلم ناگزیر شدند به‌کشورهای دیگر پناهنده شوند. از آن‌میان، **علی نظریان** بازیگرِ نقشِ راننده‌ی اتوبوس، به آلمان گریخت. فیلم، چنان حساسیت‌آفرین شده بود که بازیگران و گروهِ فنیِ آن، از حضور در مراسمِ فرشِ قرمزِ جشنواره‌ی کن، خودداری کردند:
– می‌دانستم که ساختنِ این‌فیلم، دیوانگیِ محض است... و در رویارویی با گروه‌های تُندرو، سرنوشتِ من هم می‌تواند مانندِ یکی‌از سه‌شخصیتِ اصلیِ داستان شود؛ مرگ این‌هرسه، ریشه در واقعیت دارد (**رسول‌اوف** در گفت‌وگو با بی‌بی‌سی).

دست‌نوشته‌ها... در پویشی موازی، داستانِ شخصیت‌هایِ خود را که یکی‌از آن‌ها **سیامکِ پورزند**، روزنامه‌نگارِ پیش‌کسوت است، بازآفرینی می‌کند. در پلانِ[۱۲] آغازینِ فیلم، سِدای یک‌سگ/ نمادِ هُشدار و هُشیواری، سکوتِ سکانس[۱۳] پیش‌رو را درهم‌می‌شکند: سِدایی که در واپسین پلانِ فیلم نیز به‌گوش می‌آید: تمهیدی برای یک‌دستیِ فیلم و نیز گزندهایی که آفرینه‌ی **رسول‌اوف** را تا پایانِ فیلم و حتا بیش‌تر، آسوده نمی‌گذارند. دست‌نوشته‌ها ... نیز مانندِ دیگرِ ساخته‌های کارگردان، در زیرِ لایه‌ای از احکامِ فلسفی و از آن‌میان، نسبیتِ مطلق‌گریزانه، به‌واکاویِ مناسباتِ انسانی می‌پردازد. نگاه کنید به باورِ مذهبیِ خسرو، راننده‌ای که در تَک‌وپویِ سرنگونیِ اتوبوسِ هنرمندان به‌دره بود:
– من هرچه می‌کنم برای رضای خداست (وضو می‌گیرد!)... زنم می‌گوید این تاوانِ کارهای من است که فرزندمان را بیمار کرده است!
– باید کُشته شود، این حکمِ شرعی است (مرتضا/ مأمورِ اطلاعاتی)
خسرو اما دچارِ شکِ فلسفی است که مبادا **سیامکِ پورزند** بی‌گناه باشد. و از مأمورِ همراهِ خود می‌خواهد اجازه دهد به‌خاطرِ کودکِ بیمارش هم که شده، دستی در کُشتنِ **پورزند** نداشته باشد (اینسرت[۱۴] دوربینِ فیلم‌برداری روی تصویرِ ببرِ غُران؛ نمادِ خشونت و گزندِ پیش‌رو).
رسول‌اوف همین نگاهِ نسبیت‌گرای را تا به‌پایانِ فیلم پی‌می‌گیرد تا پازلِ فلسفیِ آفرینه‌اش را تکمیل کند و همه، حتا مأمورانِ مرگِ حکومتی را به‌اندیشه وادارد. در این‌میان، تصاویرِ پیاپیِ لانگ‌شات[۱۵] و مدیوم‌شات[۱۶] دوربین، در تکاپویِ گردانشِ خطِ فکریِ دست‌نوشته‌ها... از واگویه داستانی به‌گِره‌افکنی‌های مستندوار است. فیلم‌ساز اما در این‌هفتمین آفرینه‌ی خود، نگاهِ تمثیلی – نمادینِ پیشینِ خود را به‌رُخ‌دادها، به‌نگرشی رآلیستی – مستند فرامی‌رویاند تا این‌همه، تأکیدی باشند بر حقیقی بودنِ روی‌دادهای داستانی.
محمدِ رسول‌اوف درباره‌ی دست‌نوشته‌ها... گفته است که در نهش[۱۷] کنونیِ کشور، هیچ چیز غیرسیاسی نیست و انکار یا نانگریِ هنرمند به‌هستارهای پیرامونی، امتیازی برای هنرِ او نیست:
ـ آیا در اصل، هنر پدیده‌ای است مُنَزه که سیاست آن را آلوده می‌کند؟... این باورِ همگانی که سیاست را پلید و ناپاک می‌داند و مردم باید از آن در امان بمانند، از کجا در ما نهادینه شده است؟... توجه به رابطه‌ی نهادِ قدرت و جامعه، ریشه‌ی بسیاری از مشکلاتِ انسانی را روشن می‌کند. فیلم‌های من، بازتابِ وضعیتِ اجتماعی‌اند. همواره گفته‌ام که من، سینماگرِ حرفه‌ای نیستم.

شیطان وجود ندارد

(۱۳۹۸، فراورده‌ی مشترکِ ایران، آلمان و جمهوریِ چک. برنده‌ی جایزه ویژه سینماداران آلمان، جایزه داوران و منتقدانِ کلیسایی در جشنواره فیلمِ برلین، جایزه خرسِ طلاییِ بهترین فیلم از جشنواره فیلمِ برلین)

هشتمین فیلم بلندِ **محمدِ رسول‌اوف**، واکاویِ روان‌شناسانه‌یِ پرسشی است دیرینه و بُنیادین: آیا گزینشِ ناگزیر می‌تواند آدمی را از مسئولیتِ اجتماعی‌اش بَری کند؟ کارگردان اما، با نامِ استعاریِ آفرینه‌اش، پاسخِ این‌پرسش را پیشاپیش داده است: آدمی مسئولِ کارهای خویش است و بودنِ یک بهانه‌ی آزلی هم‌چون شیطان (زمینه‌سازِ گناهانِ آدمی؟!) چیزی را رواسازی نمی‌کند. به‌گویشِ دیگر، شیطانی‌که بارِ بُنیادینِ گناهانِ انسان را بردوش داشته باشد، از آغاز هم مُرده بود و روی‌کردِ فرافِکنانه‌ی گناهکاران به‌او، گزاره‌ای است سَلبی و نه‌ایجابی.

فیلم، بازنماییِ کار و زندگیِ چهار مأمورِ مرگ در کالبدی اپیزودیک است! مأمورانی که باید محکومانِ به‌مرگ را از تَناب/ طنابِ دار بالا بکشند. دو اپیزود از چهارگانه‌ی فیلم، بازنماییِ ناتورآلیستی[۱۸] کُنش و واکُنش‌های مأمورانی است که زیربارِ کُشتنِ محکومان نرفته‌اند و دو پیوستارِ دیگرِ فیلم، به‌شخصیت‌هایی بازمی‌گردد که از کُشتنِ انسان‌ها، پروایی نداشته‌اند. درخشان‌ترین فَرگرد[۱۹] فیلم، نخستین اپیزودِ آن‌است: دوربین، در لانگ‌شات‌ها و مدیوم‌شات‌ها/ نماهای بزرگ و میانه‌ی خود که هوش‌مندانه هم به‌کار گرفته شده‌اند، به‌واکاویِ زندگیِ یکی‌از مأمورانِ مرگ می‌پردازد؛ مردی خانه‌واده دوست که مادرِ پیرِ خود را تیمار می‌کند، هر روز همسرش را با مهربانی، از محلِ کار به‌خانه بازمی‌گرداند، دخترِ کوچک‌اش را تَر و خشک می‌کند و او را برای خوردنِ پیتزا که عاشقِ آن‌است به‌رستوران می‌بَرد و نگاهبانِ خون‌گرم و مهربانِ کانونِ به‌راستی گرمِ خانواده‌ی خویش است. در واپسین نماهای این اپیزود، ناگاه ورق برمی‌گردد و درمی‌یابیم که‌این مردِ مهربان، کسی نیست جُز مأمورِ مرگ: بدین‌گونه، **رسول‌اوف**، کلیشه‌های رایجِ چنین فیلم‌هایی را درهم می‌شکند و به‌جایِ دژخیم‌های فربه و نخراشیده‌ی آفرینه‌های گیشه‌پسند، تَناب [طناب] دارِ محکومانِ به‌مرگ را، به‌دستِ یک‌مردِ خانه‌واده دارِ آرام و سربه‌زیر می‌سپارد. گزاره‌ای بس هوش‌مندانه و اندیشه‌برانگیز: رسول‌اوف، به‌جای دژخیم، پادافره‌ی مرگ و مجازاتِ اعدام را نکوهش می‌کند؛ او به‌جای شاخه‌ها، یک‌راست به‌سُراغِ ریشه‌ها می‌رود و در این روی‌کردِ ژرف‌پیما، پیام‌گیرانِ آفرینه‌اش را باخود همراه می‌کند تا با شخصیت‌های فیلم به‌هم‌سرشت‌پنداری برسند و آن‌گاه به‌داوری درباره‌ی دژخیم‌ها و پدیده‌ی اعدام بپردازند. ما ولی پیش‌ترها، فیلم‌هایی هم‌چون "**زندگیِ دیوید گیل**" (**آلن پارکر**، ۲۰۰۳/ ۱۳۸۲) اثری درباره‌ی اعدام، را هم دیده بودیم اما "شیطان وجود ندارد" در هم‌سنجیِ با چنین آفرینه‌هایی، از ژرفایِ انسانیِ بیش‌تر

ادامه در صفحه ۲۸

ادامه نگاهی به‌کارنامه‌ی سینماییِ محمدِ رسول‌اوف

برخوردار است. در همین اپیزود، دوربینِ کارگردان، مأموری دیگر را هم رصد می‌کند: مردی که در کمالِ خون‌سردی، میوه‌ای برمی‌دارد، در دهان می‌گذارد و هم‌زمان، محکومی را به‌بالای دار می‌فرستد! در این‌جا، تصویرِ لانگ‌شات/ نمای درشت، به‌یاریِ فیلم‌ساز می‌آید و حسِّ تصویر را به‌تمامی برمی‌تابد. روی‌کردی که در نمایِ جان‌کندنِ چندین محکومِ آویخته شده از حلقه‌های دار، اوج و فرازی بیش‌تر به‌خود می‌گیرد: در قاب‌تصویرِ مدیوم‌شاتِ واپسین که اعدام‌شدگان را از گردن به‌پایین ثبت کرده است، حسِّ تصاویرِ پیشین، ژرفایی خیره‌کننده‌تر به‌خود می‌گیرد و این فرگردِ از فیلم را، به‌یکی از ماندگارترین سکانس‌های تاریخِ سینما فرامی‌رویاند. ما، پلانِ خون‌سردیِ مأمور مرگ را که از دغدغه‌های روان‌شناختیِ فیلم است، در "دست‌نوشته‌ها نمی‌سوزند" نیز دیده بودیم: در آن‌جاهم یک مأمور امنیتی پس از تزریقِ شیافِ پتاسیم به یک نویسنده/ **سیامک پورزند**، از یخچالِ خانه‌ی او نان و پنیری بیرون می‌آوَرَد و با آرامشی نمونه‌وار، می‌نشیند به‌خوردن؛ انگار نه‌انگار که در لحظه‌هایی پیش، انسانی از رده‌ی فرهیختگان، با همان دست‌ها کُشته شده است!

رسول‌اوف در عینِ فروتنی به بی‌بی‌سی گفته بود که خود را یک فیلم‌سازِ حرفه‌ای نمی‌داند؛ پُرسیدنی است که اگر اِفکت‌هایی از این‌گونه، حرفه‌ای نیستند پس چیست‌اند؟

لِرد

(۱۳۹۵، جایزه بهترین فیلم بخشِ نوعی نگاهِ جشنواره کن، جایزه فیپرشی از جشنواره جهانیِ فیلمِ زردآلوی طلایی ایروان، جایزه بهترین کارگردانی از جشنواره آنتالیا، سپاس‌داشتِ ویژه بخشِ بنیادِ خانه‌واده ویلفِ جشنواره فیلمِ اورشلیم، جایزه بهترین فیلم‌نامه از جشنواره جهانیِ فیلمِ شیکاگو)

مرو به‌هند و بیا با خدای خویش بساز
به‌هرکجا که رَوی، آسمان همین‌رنگ است (منسوب به صائبِ تبریزی)

بازیابی و واکاویِ فسادِ سازمند/ سیستماتیکِ اداری در ایران، چنین‌است روان‌مایه یازدهمین آفرینه‌ی سینماییِ **محمدِ رسول‌اوف؛ فیلم‌سازی که می‌توان او را، پدرِ رآلیسمِ انتقادی در هنرِهفتمِ ایران نامید.** لِرد (دُرد و تَه‌نشست) داستانِ خانه‌واده‌ای است چهارنفره که هَای‌وهویِ پایتخت را با آرامشِ سبزِ شهرستانِ لولمانِ گیلان تاخت زده و به پرورشِ ماهی روی نموده است؛ کار اما به‌این آسانی‌ها هم نیست و باید در برابرِ یکه‌تازی‌های یک شرکتِ بزرگ و بانفوذِ پرورشِ ماهی، سپر انداخت! بدین‌گونه، گره‌افکنی‌ها و پیرنگ‌هایِ۲۰ داستانیِ فیلم فرامی‌رویند و کار، به‌رویارویی و ستیز بر سرِ مرگ و زندگی می‌انجامد: اینک، آرامشی که شخصیت‌های کانونیِ فیلم را به دل‌کَندن از زادگاه‌شان برانگیخته بود، پندارگونه درآمده و در یک‌رنگیِ آسمان‌ها رنگ باخته بود.

رسول‌اوف در فیلم لرد، با گِرَوشی نونئورآلیستی، از خطِ قرمزهای رایجِ سانسورِ حکومتی فراتر می‌رود و نهادهایِ تصمیم‌گیرنده‌ی دولتیِ درگیر در رشوه را، از نیرویِ‌انتظامی و دادگستری گرفته تا سازندِ بانکی و آموزش و پرورش، همه را به‌بادِ انتقاد می‌گیرد. در آسیب‌شناختیِ اجتماعیِ فیلم، واکاویِ پیوندهایِ انسانی در بافتارِ مافیاییِ قدرت، دَم به‌دَم کاویده می‌شود و در گره‌گشایی‌هایِ فیلم، وسوسه‌ی فسادآفرینِ قدرت، بازنمایی و آناکاوی می‌شود؛ پدیده‌ای که در دو سکانسِ خیره کننده‌ی فیلم، به خط خورندِ پایانیِ خود نزدیک می‌شود: مرگِ هزاران ماهی در استخرِ پرورشِ‌ماهیِ رضا (با بازیِ **رضا اخلاقی‌راد**) و سپس تَکآورِدِ انبوهِ پرنده‌ها به آبزیانِ کُشتار شده (ادایِ دِینی به فیلمِ پرندگانِ **آلفرد هیچکاک**؟) در کین‌خواهیِ رضا از عباس و مرگِ این‌یک، به‌نقطه‌ی بازگشت‌ناپذیرِ خود می‌رسد. فرایندی که یادآورِ **تنگسیرِ امیرِ نادری** با بازیِ **بهروزِ وثوقی** است؛ در هردو آفرینه، هنگام‌که قهرمانانِ فیلم، همه‌ی درهای مصالحه را به‌روی خود بسته می‌بینند، به‌کین‌خواهی/ انتقام روی می‌نمایند: با این ناهم‌سانی که فیلمِ لِرد از تنگسیر هم فراتر می‌رود و در دایره‌ای که گرداگردِ روی‌آمده‌های داستانی ترسیم می‌کند، به‌واکاویِ پدیده‌ی فساد در هردو بُعدِ فردی و اجتماعیِ آن می‌پردازد: در لحظه‌هایی از فیلم، هرجا که رضا، شخصیتِ کانونیِ لِرد، نیاز به‌تصمیم‌گیری دارد، به چشمه‌ی آبِ‌گرمِ یک‌غار در دلِ کوهستان پناه می‌بَرَد و در میانِ آب، پشت به‌دیواره‌ی سنگیِ غار و در برابرِ دوربین، به‌آرامش می‌رسد و اندیشه می‌کند. در واپسین سکانسِ فیلم، در پسامرگِ عباس (نماینده‌ی شرکتِ بانفوذِ پرورشِ ماهی)، به‌او پیشنهاد می‌شود جای‌گزینِ عباس شود: کارگزارِ زدوبندهای فراقانونی و مافیاییِ همان شرکتی که او را به‌روزِ سیاه نشانده است! پاسخِ رضا به‌پیشنهادِ شرکت، بی‌آن‌که هنوز چیزی گفته باشد، آری است: وسوسه‌ی قدرت، او را نیز که یک‌تنه در برابرِ مافیایِ قدرت ایستاده بود، رها نمی‌کند. در واپسین نمایِ فیلم، رضا برخلافِ همیشه، پشت به‌دوربین و رو به دیواره غار، به‌اندیشه می‌ایستد و بدین‌گونه، به‌جامعه و مردم و در یک سخن، به‌پاک‌دستیِ پیشینِ خود، پشت می‌کند. نمایی‌که در تصویرِ مدیوم‌شاتِ دوربین، به‌عمقی بیش‌تر دست می‌یازد و پیوندِ حسیِ لازم را برمی‌تابد: نمایی که واپسین پلانِ فیلمِ **لاو استوری**/ داستانِ عشقِ **آرتور هیلر**، ۱۹۷۰/ ۱۳۴۹ را فرایاد می‌آورد: وقتی جنیفر (**ارلی مک‌گرا**) معشوقه‌ی اُلیور (**رایان اونیل**) براثرِ سرطانِ خون جان می‌بازد، اُلیور، پُشت به‌دوربینِ فیلم‌برداری/ پشت به‌مردمی که اینک پشیزی ارزش برایشان قائل نیست، قنبرک می‌زند و فیلم، به‌نقطه‌ی پایانِ خود می‌رسد.

رسول‌اوف در کالبدشکافتیِ جامعه‌ی جُرم‌آفرین، از دوگزینه فراتر نمی‌رود و در روابطِ قدرت، رنگ‌های خاکستری و خطوطِ میانی را کنار می‌گذارد: یا ستم‌گر یا ستم‌پذیر؛ راهِ سومی در پیشِ‌رو نیست. چنین است که شخصیتِ فیلمِ لِرد، گریزان از موقعیتِ نااستوار و لرزانِ اجتماعیِ خود، سرانجام، قطبِ قدرت را برمی‌گزینند. به‌راستی آیا در میانِ این‌هردو گزاره، می‌توان به راهِ سومی هم رسید؟

جنایتِ عمدی

(مستندِ روایی، ۱۴۰۰)

از طعمِ اشک، / برگونه‌ی انسان، باخبرم/ و از این‌همه سیاهیِ منتشر در گورستان. / سینیِ حلوا و خُرما را بچرخان! / بگذار مرگ/ طعمی شیرین‌تر داشته باشد! (سُروده‌ی **بکتاشِ آبتین/ مهدیِ کاظمی**)

از ویژگی‌های سینمایِ مستندِ **رسول‌اوف**، یکی‌هم، پردازه‌های۲۱ هنری و ساختارِ دراماتیکی کارهای او است. به‌سخنِ دیگر، کارگردان، از ساز و کارهای سینمایِ مستند فراتر می‌رَوَد و پردازه‌ی خود را، هرچه سینمایی‌تر و دراماتیزه‌تر می‌کند. هم‌چون مستندهای بانو **لِنی ریفنشتال** و به‌ویژه پیروزیِ اراده او (۱۹۳۵/ ۱۳۱۴) که منتقدانِ فیلم، آن‌را، بزرگ‌ترین آفرینه‌ی تبلیغاتیِ همه‌ی دوران‌ها شناختند. **ابراهیمِ گلستان**، سینماگر و نویسنده نیز درباره‌ی مستندِ **ریفنشتال** گفته بود:

ـ با آن‌که از فاشیسم بی‌زارم، اما هرگاه پیروزیِ اراده را می‌بینم، احساس می‌کنم یک فاشیستِ دوآتشه‌ام!

مستندِ دراماتیکِ جنایتِ‌عمدی، واکاویِ رُخ‌دادهایی است‌که مرگِ **بکتاشِ آبتین**، مستندساز، شاعر، نویسنده و همونِدِ هیئتِ دبیرانِ **کانونِ نویسندگانِ ایران** را دامن زدند. **محمدِ رسول‌اوف** در پی‌کاویِ این روی‌دادها، یکایکِ نهادهای هم‌سو با مرگِ آبتین را درنَوَردید و پای سخنِ خانه‌واده و گروهی از هنرمندانِ مرتبط با بکتاش نشست:

مریم یاوری/ همسرِ آبتین، **آرمانِ کاظمی**/ برادرِ آبتین، **شمسِ لنگرودی، علی‌اکبرِ معصوم‌بیگی، حافظِ موسوی، آزاده بی‌زارگیتی، مجتبا میرتهماسب، محسنِ استادعلی،**

ادامه در صفحه ۲۹

ادامه نگاهی به‌کارنامه‌ی سینماییِ محمدِ رسول‌اوف

محسنِ حکیمی، راضیه زیدی، آیدا عمیدی، رضا خندانِ‌مهابادی/ هم‌بندِ بکتاش، **مصطفا خسرویِ‌بابادی**/ هم‌بندِ آبتین، **دکتر ونوشه بحرانی**، **دکتر نعمتِ احمدی** و **دکتر ناصرِ زرافشان** ازجمله کسانی بودند که به‌پرسش‌های کارگردانِ فیلم پاسخ گفتند و کوشیدند، گوشه‌هایی از کارکردِ هنری ـ ادبی و نیز زندگی و مرگِ آبتین را از سایه به‌در آورند:

بکتاشِ آبتین در فروردینِ ۱۴۰۰ درهمان نخستین اپیدمیِ کووید ۱۹، تسلیمِ کرونای زندانِ اوین شد: ۳۹٫۷ درجه تَب، فشارِ روی ۱۹ و درهای بسته‌ی درمانگاه. سرانجام وقتی بویایی و چشایی‌اش از دست رفته و چهار روز است‌که در تبِ ۳۹٫۷ درجه می‌سوزد، با پافشاریِ هم‌بندان‌اش، به‌بهداریِ زندان بُرده می‌شود؛ کاری بس نافرجام! همراهان‌اش، با یک مرجعِ قضایی تماس می‌گیرند و او دستور می‌دهد که بیمار را به‌سلول‌اش بازگردانند. پزشکِ زندان‌هم، به‌جای گوش سپردن به ناله‌های بیمار، دستورِ مقامِ قضایی را آویزه‌ی گوش می‌کند و بیمار را بی‌هیچ دوا و درمان به سلول‌اش بازمی‌گرداند. آبتین اما با دست و پای زنجیر شده و در آنی‌که به‌گفته پزشکِ بیمارستانِ ساسان، هفتاد درسَدِ [درصد] ریه‌اش درگیرِ کرونا بود، نفس‌زنان در گوشِ برادرش نجوا کرده بود:

ـ می‌خواهند مرا بکُشند؛ من شب‌ها نمی‌خوابم تا مرا نکُشند!... حتا یک لحظه از آن‌چه را که کِشیده‌ام هم، نمی‌توانی تصور کنی!

سرانجام لحظه‌ی موعود فرامی‌رسد: همسرش، اشک‌ریزان می‌گوید :

ـ مُرد و شد نمادِ آزادی؛ آزاد شد آبتین!

دژخیمان، حتا از مُرده‌ی **آبتین** هم ترسیده بودند؛ از لحظه‌ی صدورِ پروانه‌ی دفن در تهران تا خاک‌سپاری در امامزاده عبداللهِ شهرری، تنها دوساعت به‌خانواده‌اش وقت داده بودند. باید در این بازه‌ی کوتاهِ زمانی، از سَدِ ترافیکِ تهران بگذرند و در شهر ری، کارهای خاک‌سپاری را انجام دهند و گرنه، دژخیمان، به‌شیوه‌ی خود، آستین بالا خواهند زد! سرانجام، آیینِ خاک‌سپاری در گِردبندِ[۲۲] نیروهای امنیتی آغاز می‌شود؛ ولی مگر مداحانِ حکومتی که یکی‌شان هم بازجویِ آبتین است می‌گذارند؟ عربده می‌کشند و هوار می‌زنند تا مُرده‌ی آبتین راهم شکنجه کرده باشند!

مستندِ جنایتِ عمدی، با نمایشِ کتاب‌های **بکتاشِ آبتین** و سپس واسپاریِ جایزه ادبی به وی آغاز می‌شود (در تیتراژِ فیلم) و در پویشِ گام به‌گامِ خود، پرده از کاستی‌ها، فشارها و کژدیسی‌های رایج در اسارت‌گاه‌ها و کانون‌های درمانیِ آن برمی‌دارد. در یکایکِ فریم‌ها و شات‌های[۲۳] رآلیستیِ فیلم، فرایندِ بی‌توجهی به‌حال‌و روزِ بیمارانِ زندانی، هم‌چون روی‌کردی هدف‌مند و برنامه‌ریزی‌شده برای کُشتارِ زندانیانِ سیاسی، هاشور می‌خورد. فیلم، سوایِ پرداختِ هنری‌اش هم‌چون آفرینه‌ای ماندگار، به سَنَدی ارزش‌مند و محکمه‌پسند در محکومیتِ فرمان‌سالارانِ مرگ‌اندیش فرامی‌روید و در پیوستار افشاگری‌های ده‌ها تَنی‌که فراخوانِ پرده‌دَریِ فیلم‌ساز را، پاسخِ مثبت داده‌اند، ارزشی تاریخی به‌دست می‌آوَرَد. رسول‌اوف خوب می‌داند که با چه لنزها و زاویه‌هایی به کادر کردنِ لحظه‌لحظه‌ی مستندهایش بپردازد، تا از سازوکارِ مستندهای خشک و بی‌روح هرچه دورتر و به‌استه‌تیسمِ هنری در پردازه‌های درام، سینمایِ شاعرانه، نورآلیسم یا رآلیسمِ انتقادی نزدیک‌تر شود.

پی‌نوشت

۱ـ **ویزور**: پنجره‌ی کوچکِ مستطیل‌گونه‌ی پُشتِ دوربین فیلم‌برداری که از درونِ آن، کادربندی و زاویه نگاهِ عکاس اندازه‌گیری/ تعیین می‌شود.

۲ـ **اودیسه/ اولیس**: فرمانروایِ ایتاکا در استوره‌های یونانِ باستان و پیروزمندِ جنگِ تروآ. تندیس‌های خدایان را، به‌جُز آتنا/ ایزدبانوی خِرَد و دخترِ زئوس، درهم شکست و به‌نفرینِ خدایان، آواره‌ی دریاها شد.

۳ـ **پادورزی**: مخالفت، دشمنی.

۴ـ **کُنتراست**: ناهم‌سانیِ در درخشِش رنگ‌ها که زمینه‌سازِ تمایزِ آن‌ها می‌شود. تاریک و روشن، جدایی، ناهم‌گونی، تضاد....

۵ـ **پرومِته**: از ایزدانِ اساتیریِ یونانِ باستان که آتشِ خدایان را از کوره‌ی اُلمپ به‌زمین آورد و به‌فرمانِ زئوس، بر چکادِ کوهِ قفقاز به‌زنجیر کِشیده شد. سرانجام، به‌دستِ هرکول، آزادیِ خود را بازیافت.

۶ـ **اپیزودیک**: (از اپیزودِ فرانسوی) هربخش از داستان‌های به‌هم پیوسته و در پیوندِ سازمندانه باهم. هم‌چون داستانِ ایرانیِ هزارویک‌شب که گویا، نخستین داستانِ اپیزودیک/ بخش‌بخشِ جهان است.

۷ـ **آبزورد**: پوچ، یاوه، تهی. واژه‌ای که گویا نخست‌بار، **مارتین اسلین** برای تآتر پوچی به‌کار بُرد. هم‌چون نمایش‌نامه‌های نویسندگانی ازگونه‌ی **اوژن یونسکو**، **آلبر کامو** و....

۸ـ **بازآوَری**: باز (دوباره) + آوَری (از بُن‌واژه‌ی آوردن) = بازآوردن یا تکرارِ هرچیز. بازآوری = تکرار (واژه‌ی پیشنهادیِ نگارنده).

۹ـ **فریم**: قابِ تصویر، کوچک‌ترین واحدِ یک فیلمِ سینمایی؛ ده‌ها فریم، یک نما/ پلان و چندین و چند پلان، یک سِکانس/ فصل را در هر حلقه فیلم می‌سازند.

۱۰ـ **اِفکت**: جلوه یا اثرِ صوتی و تصویری. هر عنصر شنیداری یا دیداری که برای آفرینشِ تاثیری مشخص، به‌فیلم یا عکس افزوده می‌شود، یک افکت نام دارد.

۱۱ـ **پروازگاه**: واژه پیشنهادیِ نگارنده به‌جای فرودگاه که بارِ منفی دارد. بیش‌وکم در همه‌ی زبان‌ها، به‌جایِ فرود، بر پروازِ هواپیما تاکید می‌شود به‌جُز فارسی! افغان‌ها هم می‌گویند: میدانِ پرواز.

۱۲ـ **پلان**: افکنه، طرح. صحنه‌ای از یک فیلم که در یک‌بار و بدونِ قطعِ دوربین، فیلم‌برداری می‌شود.

۱۳ـ **سِکانس**: یک بخش یا فصلی از فیلم که گِردآوردِ چندِ پلان/ نما است.

۱۴ـ **اینسِرت**: زوم یا تاکیدِ هدف‌مندِ دوربین روی چیزی. برای نمونه، در فیلمِ صبح روزِ چهارم ساخته **کامرانِ شیردل**، وقتی **علی‌خوش‌دست**/ **سعیدِ راد**، جلالَ را می‌کُشد، کیفِ بغلیِ او، بی‌آن‌که متوجه باشد، روی زمین می‌افتد. در این‌جا دوربین، برای چند ثانیه، تصویرِ کیف را کادر می‌کند: نمادِ نقشی که قرار است در شناساییِ قاتل/ سعیدِ راد ایفا کند.

۱۵ـ **لانگ‌شات**: نمای درشت که البته دقتِ کلوزآپ/ نمایِ نزدیک را ندارد.

۱۶ـ **مدیوم‌شات**: نمای متوسط که تصویر را دورتر از لانگ‌شات نشان می‌دهد.

۱۷ـ **نَهش**: موقعیت، وضعیت.

۱۸ **ناتورآلیسم**: گرته‌برداری از طبیعت، بزرگ‌نماییِ سرشت و طبیعتِ آدمی در کنش‌ها و واکنش‌های او و نادیده‌انگاریِ گزاره‌های اجتماعی بر رفتارِ آدمی. ویکتورهوگو در کتابِ افسانه‌ی سده‌ها (۱۸۵۹) می‌نویسد: ناتورآلیست " می‌کوشد با مسائلِ اجتماعی همان رفتاری را بکند که دانشمندِ علومِ طبیعی با جانورشناسی می‌کند..." (رضا سیدحسینی، مکتب‌های ادبی، جلدِ دوم، ص ۴۰۷).

۱۹ـ **فرگرد**: فصل، بخش.

۲۰ـ **پی‌رنگ**: طرح، افکنه، شبکه‌ی استدلالی و علت و معلولیِ داستان.

۲۱ـ **پردازه**: واژه‌ی پیشنهادیِ نگارنده برای هرچیزی که به‌آن پرداخته شده است؛ از علومِ عقلی گرفته تا نقلی و هرسازه‌ی عینی/ دیداری و نیز نگارشی.

۲۲ **گِردبندی**: واژه‌ی پیش‌نهادیِ نگارنده به‌جای محاصره.

۲۳ـ **شات**: نما، پلان، بخشی از یک فیلمِ بلند که دوربینِ فیلم‌برداری در هربار روشن و خاموش شدن، می‌گیرد.

******

به انگیزه ۲ فروردین روز جهانی آب:

اهمیت حفاظت از منابع زیرزمینی آب

نگارنده: بهروز عدالت

ضرورت دسترسی به آب درحکم هستهٔ اصلی توسعهٔ پایدار اجتماعی- اقتصادی ، تولید انرژی و غذا، ایجاد اکوسیستم‌های سالم و درنهایت بقای انسان‌ها انکارنشدنی است. از طرفی دیگر منابع آبی یکی از حلقه‌های کلیدی در محیط زیست انسان‌ها و تلاش بشریت برای انطباق خود با تغییرهای اقلیمی هستند. بااین‌حال، به‌رغم تمام دستاوردهای جامعه‌های بشری، هنوز بیش از ۲٫۲ میلیارد نفر از دسترسی به آب سالم و تمیز برای آشامیدن و مصرف شخصی محروم‌اند و کمبود آب برای کشاورزی و صنایع نیز با گذشت زمان محسوس‌تر می‌شود.

روز ۲ فروردین‌ماه (۲۲ مارس) مصادف است با روز جهانی آب. بزرگداشت روز جهانی آب برای اولین بار در سال ۱۳۷۱، ۳۱ سال پیش، در کنفرانس محیط زیست و توسعه در ریودوژانیرو (برزیل) مطرح شد.

در آن سال نشست سازمان ملل متحد طبق قطعنامه‌ای روز ۲ فروردین‌ماه را "**روز جهانی آب**" نام‌گذاری کرد. آموزش دربارهٔ اهمیت حفاظت از منابع آبی و تلاش برای پیشبرد این امر مهم از هدف‌های اصلی این روز قید شده است. موضوع روز جهانی آب حفاظت از آب‌های زیرزمینی است و شعار اصلی فعالیت‌های این روز چنین اعلام گردید: "آب های زیرزمینی پوشیده هستند ولی تأثیر آن‌ها در همه جا دیده می‌شود".

آب‌های زیرزمینی در زیر پوستهٔ زمین در آبخان‌هایی که در سوراخ‌ها و در خلل‌وفُرَج سنگ‌های زمین از آب مملو و اشباع شده‌اند یافت می‌شوند. آب‌های زیرزمینی در بسیاری از موارد در سطح زمین به چشمه‌ها، رودخانه‌ها، دریاچه‌ها و تالاب‌ها می‌ریزند و از آن‌جا به دریا و اقیانوس راه پیدا می‌کنند و از طریق حفر چاه‌ها و با کمک تلمبه نیز می‌توانند استخراج شوند. آب‌های زیرزمینی منبع عمده آب‌های شیرین بوده و زیست موجودات زنده بدون دسترسی به آب‌های زیرزمینی عملاً امکان‌پذیر نیست. در بسیاری از نقاط خشک و بایر کره زمین از آب‌های زیرزمینی برای دسترسی به آب آشامیدنی و آب مورد نیاز در امور بهداشتی، کشاورزی، و فرایندهای صنعتی استفاده می‌شود. استفاده و استخراج بیش از حد از آب‌های زیرزمینی در بسیاری از نقاط جهان ازجمله در میهن ما ایران به فرونشست زمین و در نقاط ساحلی به نفوذ آب‌های شور در آب‌های زیرزمینی منجر شده است.

با وجود تغییرات اقلیمی و خشکسالی در سال‌های اخیر، حفاظت از آب‌های زیرزمینی در میهن ما نیز اهمیتی بیشتر یافته است. آمار حفر چاه‌های آب و مصرف آب‌های زیرزمینی نشانگر آن است که برداشت بی‌رویه از آب‌های زیرزمینی تشدید شده است و درنتیجه سطح سفره‌های آب زیرزمینی که طی سال‌های بسیار شکل گرفته‌اند به طورمحسوس کاهش یافته‌اند. "تعداد چاه‌های آب در ایران نسبت به سال ۱۳۵۵، ۱۷ برابر شده است و به بیش از ۸۰۰ هزار حلقه رسیده است" [به نقل از: تجارت نیوز، ۲ فروردین‌ماه ۱۴۰۱]. ذخیرهٔ آب‌های زیرزمینی که در ۲۰ سال پیش ۱۳۰ میلیارد مترمکعب برآورد شده بودند، درحال‌حاضر ۲۵ درصد کاهش یافته است و با افزایش جمعیت و توسعهٔ صنایع

آب‌بَر در بسیاری از دشت‌های کشور ما بحران‌هایی شدید از کمبود آب به‌وجود آمده‌اند.

بر اساس اصل ۴۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (ماده ۳)، "استفاده از آب‌های زیرزمینی... از طریق حفر هر نوع چاه و قنات و توسعه چشمه در هر منطقه از کشور با اجازه و موافقت وزارت نیرو باید انجام شود، و وزارت مذکور با توجه به خصوصیات هیدروژئولوژیک منطقه (شناسایی طبقات زمین و آب‌های زیرزمینی) و مقررات پیش‌بینی‌شده در این قانون نسبت به صدور پروانهٔ حفر و بهره‌برداری اقدام می‌کند." این بدان معنی است که دولت و رژیم ولی فقیه مسئول مستقیم افزایش ویرانگر استخراج آب از سفره‌های زیرزمینی است. این درحالی است که در کشور ما عدم هرگونه حفاظتی از محیط زیست و به‌خصوص نبودِ ضابطه‌ای علمی و قانونی در استفاده صحیح از آب‌های زیرزمینی باعث شده است که پایین و تحلیل رفتن سفره‌های آب زیرزمینی و در موارد بسیار خشک شدن کامل منابع آب‌های زیرزمینی هرچه بیشتر شود.

بی‌توجهی به اهمیت حفاظت از محیط زیست و توسعه بی‌رویهٔ صنایع آب‌بَر در بسیاری از کشورها ازجمله در نقاط خشک و کویری کشور ما صدمه‌هایی بسیار به‌بار آورده است.

در این جا با اشاره به نمونه‌هایی از دشواری‌های زیست محیطی تلاش می‌شود تا حدی عمق فاجعه در این عرصهٔ حیاتی روشن‌تر گردد. مثلاً در پی احداث معدن "**سنگان**" و شرکت فولاد سنگان در دشت "**خواف**" در جنوب **استان خراسان رضوی** و مصرف بی رویه از آب‌های زیرزمینی چاه‌ها و قنات‌های نزدیک به این معدن و شرکت **فولاد سنگان**، آب‌های زیرزمینی این منطقه آلوده شده و کیفیت پایین‌تری پیدا کرده است. صنایع معدنی و تولید کنسنتره سنگ آهن احتیاجی شدید به آب دارند. در منطقه خواف که میزان بارش در آن فقط ۱۲۰ میلی‌متر در سال است با مصرف بیش از حد آب‌های زیرزمینی که در حدود ۲۱ میلیون مترمکعب در سال برآورد شده، بدیهی است که خسارتی جبران‌ناپذیر به آب‌های زیرزمینی این منطقه وارد آورده است. حتی پس از بهبود احتمالی در مدیریت بهره‌برداری از منابع آب‌های زیر زمینی، درصورت انجام آن، سال‌ها طول خواهد کشید تا سطح سفره‌های آب‌های زیرزمینی حالت اولیه خود را بازیابد. روش‌های به‌کار برده شده برای تأمین آب **صنایع فولاد سنگان** و در نقاط بسیاری دیگر در

ادامه در صفحه ۳۱

ادامه اهمیت حفاظت از منابع زیرزمینی آب

کشور استخراج آب از چاه‌های آب مورد نیاز کشاورزی و حتی به‌تملک درآوردن شرکت‌های کشت‌وصنعت و چاه‌های آب آن‌ها بوده است. با توجه به این که مصرف آب‌های کشاورزی در صنایع به تشدید شرایط ناشی از خشکسالی و گسترش زمین‌های بایر منجر می‌شود، معیشت مردم را نیز در مناطق روستایی کشور دشوارتر از پیش می‌کند.

از عواقب دیگر بهره‌کشی بی‌رویه از آب‌های زیرزمینی در کشور ما، مهاجرت روستانشینان به‌دلیل وضعیت بد اقلیمی و گسترش زمین‌های بایر و بی‌آبی، و رشد حاشیه نشینی است.

آلودگی آب‌های زیرزمینی در میهن ما و بسیاری از دیگر کشورها، منجر به دشواری‌های زیست‌محیطیِ خطرناک شده است. از آن جمله به وضعیت **معدن آندریان** در **آذربایجان شرقی** که با سرمایه‌گذاری یک شرکت خارجی احداث شده است، می‌توان اشاره کرد. جمعی از فعالان و تشکل‌های زیست‌محیطی آذربایجان شرقی در نامه‌ای سرگشاده به قوه قضائیه خواستار رسیدگی به بحران آلودگی **معدن طلای آندریان** شدند.

به‌گزارش خبرنگار خبرگزاری ایلنا در بهمن‌ماه ۱۳۹۸، فعالان محیط زیست در این نامه با تأکید بر ضرورت حفظ سلامت محیط زیست به استفاده از **ترکیبات سیانور** در استحصال طلا از معدن آندریان اشاره کردند و با ابراز نگرانی از آلوده شدن منابع آب و خاک **ارسباران**، خواستار رسیدگی به بحران زیست‌محیطی معدن طلای اندریان در **شهرستان ورزقان** در آذربایجان شرقی شدند [به‌نقل از: "نامه مردم"، شماره ۱۱۴۴، ۱۵ آذرماه ۱۴۰۰]. آلودگی آب‌های زیرزمینی با ماده سمّی سیانور در میهن ما فقط به **معدن طلای آندریان** محدود نمی‌شود بلکه نمونه‌های متعدد دیگر آن گویای بی‌توجهی مسئولان در این مورد است.

براساس گزارش تهیه شده از سوی گروه علوم محیط زیست دانشکده علوم دانشگاه زنجان، در **مجتمع طلای موته** در **استان اصفهان** "میزان **سیانور** در آب زیرزمینی ... با خاک زیر سطح تفاوت معنی‌داری نداشت. میانگین نتایج اندازه‌گیری شده سیانور پساب کارخانه ۲۸۷ میلی‌گرم در لیتر بوده است که بیش از ۵۰۰ برابر حد مجاز تخلیه سیانور در آب است. چندین مورد مرگ‌ومیر حیوانات وحشی پس از سرریز شدن پساب این مجتمع مشاهده شده است."

آلودگی محیط زیست و آب‌های زیرزمینی برای بسیاری از ساکنان مناطق مجاورِ محوطه‌های صنایعی که آلاینده‌ها از آن‌ها به آب‌های زیرزمینی سرایت می‌کنند محسوس است. خبرگزاری ایلنا در مقاله‌ای در ۱۴ خرداد ماه ۱۴۰۰ با عنوان: "**جیوه و سیانور**؛ سهم مردم تکاب از **معادن طلای زرشوران** / نشت مواد سمی به داخل آب‌های زیرزمینی به‌دلیل عدم رعایت استانداردهای زیست‌محیطی..." در این موردِ به‌خصوص به‌تفصیل توضیح می‌دهد و به‌نقل از **حسن همتی**، نماینده مجلس شورای اسلامی از تکاب و شاهین‌دژ، می‌نویسد: "فعالیت‌های معدنی موجب بروز آسیب‌های زیست‌محیطی و گلایه مردم منطقه شده، درحالی که عوارض آلایندگی فعالیت‌های معدنی و سهم یک درصد از فروش و درآمدهای معادن نیز به **تکاب** پرداخت نمی‌شود."

فعالیت‌های زیست‌محیطی به‌منظور حفاظت از طبیعت و جلوگیری از خسارت‌های جبران‌ناپذیر به آب‌های زیرزمینی در بسیاری از کشور ها از تشدید این خسارت‌ها و ادامه تخریب محیط زیست جلوگیری کرده‌اند. درحالی که در

موارد متعدد دیگری هنوز زمینه فعالیت برای حفاظت از آب‌های زیرزمینی از اهمیتی بسزا برخوردار است و مبارزهٔ متشکل فعالان محیط زیست را ضروری می‌کند. برای نمونه به نشت عناصر سمی مانند **فلز کروم** در آب‌های زیرزمینی در کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی ازجمله ایالات متحده آمریکا و در کشورهای رو به‌رشد از جمله هندوستان می‌توان نام برد. در این ارتباط، **رام ویرتانوار**، فعال محیط زیست و سخنران "تد اِکس"، می‌نویسد: "در سفر اخیرم از دهکده چاندپور در ایالت آوتارپراداش در هندوستان بازدید کردم. در این دهکده شما می‌توانید تعدادی پمپ‌های دستی را ببینید که سال‌هاست آبی با رنگ سبز نئون را از درون زمین بیرون می‌کشند. این آب به **فلز سنگین سرطان‌زای کروم ۶** آلوده است. عامل این آلودگی، زباله‌های صنعتی خطرناکی است که شرکت‌های تولید کننده سولفات کروم در نزدیکی این دهکده رها کرده‌اند. استاندارد سازمان جهانی بهداشت برای کروم ۶ در آب آشامیدنی ۵۰ میکروگرم در لیتر است، ولی در این‌جا تا ۲۰۰ هزار میکروگرم در لیتر مشاهده شده است. برخی از روستاییان روزانه ۲۰ لیتر آب تمیز خریداری می‌کنند، ولی بسیاری نیز از همین آب آلوده استفاده می‌کنند و درنتیجه به بیماری‌هایی خطرناک مبتلا هستند. برخی دیگر از روی ناچاری از زادگاه‌شان مهاجرت کرده اند."

بی‌توجهی به اهمیت حفاظت از محیط زیست و توسعه بی‌رویهٔ صنایع آب‌بَر در بسیاری از کشورها ازجمله در نقاط خشک و کویری کشور ما صدمه‌هایی بسیار به‌بار آورده است.

این نمونه‌ها از تخریب محیط زیست که در نتیجهٔ آلودگی آب‌های زیرزمینی و استفادهٔ بی‌رویه از منبع ارزشمند آب که منشأ زیست و ادامه حیات بشری است، نیاز عاجل به فعالیت و مبارزه هرچه بیشتر برای حفاظت از محیط زیست و به‌خصوص آب‌های زیرزمینی را ضروری می‌سازد.

در کشور ما به‌علت نبود حداقل شرایط مناسب و آزادی فعالیت برای فعالان مستقل محیط زیست و از طرفی دیگر بی‌مسئولیتی رژیم ولایت فقیه در حوزه محیط زیست، تأثیرهای منفی در محیط زیست به‌خصوص در مصرف بی‌رویه و آلودگی آب‌های زیر زمینی در مواردی بسیار پوشیده می‌مانند. با ادامه رژیم ولایت فقیه نه‌تنها به بهبود مدیریت و حفاظت از منابع زیرزمینی آب در کشور ما امیدی نیست، بلکه این فجایع زیست محیطی و پیامدهای مخرب آن با شتابی بیشتر، گسترده‌تر خواهند شد.

****

نگاهی به سیر تاریخی انجمن‌های ایالتی و ولایتی و ارتباط آن به مسئلهٔ ملی

نگارنده: امید سهروردی

درآمد

بیش از صد و ده سال از تصویب **قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی** در اولین مجلس برآمده از انقلاب مشروطیت می‌گذرد، ولی این قانون و لایحه‌های بعدی‌اش که به‌منظور توزیع قدرت وضع شده بودند، هرگز اجرایی نشدند وتمام مساعی هر دو رژیم ستم‌شاهی و ستم‌شیخی در جهت پایمال کردن حقوق مردم سیر کرده است. امروز تمرکز قدرت و همهٔ اختیارات در مرکز و در دست دیکتاتوری مطلق‌العنان به‌نام ولی فقیه است. بر هرگونه تلاش برای احقاق حقوق ملی برچسب تجزیه‌طلبی و وابستگی به بیگانگان می‌زنند. به‌نوشتهٔ زنده یاد **سعیدی سیرجانی** در مقدمه کتاب تاریخ بیداری ایرانیان "خاصیت مشترک رژی‌های دیکتاتوری -علاوه بر سفاکی و فساد- این است که ذاتاً سوءظنی و بدنیت‌اند و به‌همین علت نازک‌طبع و حساس. حکومت استبداد، مداح فرومایهٔ وقاحت‌پیشه می‌خواهد؛ (گر خود روز را گوید شب است این) چشم بی‌حیای خود را به چشم خورشید تابان بدوزد و فریاد بله قربانش به گوش فلک رسد که اینک ماه و پروین. در حکومت وحشت و خفقان، مدیحه‌گران دستگاه قدرت، بت اعظم خویش را تافتهٔ جدابافته‌ای می‌دانند که مظهر مجسم عقل مطلق است و جزییات رفتارش منطبق با حق محض است. در این رکاب جهل و فریب، هر کس به‌خلاف میل و سلیقه آنان قلمی بر کاغذ زند سرسپردهٔ اجانب است و دشمن ملت و محکوم به مرگ."[1]

در کشور ما به‌جز فارس‌ها -که اکثریت و حاکمیت با آنان‌ست- خلق‌های دیگری وجود دارند، مانند **آذربایجانی‌ها**، **کُردها**، **بلوچ‌ها**، **ترکمن‌ها**، و **عرب‌ها**. مسئلهٔ بررسی خلق‌های ساکن فلات ایران و به‌نظر رفیق **طبری** "به‌بیان دقیق‌تر اتنیک‌های جامعه"[2] و پیداکردن راه حل شایسته و مناسب برای آن، یکی از دغدغه‌های کنونی نیروهای ملی و دمکرات میهن ماست.

زمینه‌های شکل‌گیری قانون انجمن‌های ولایتی

قانون انجمن‌های ولایتی که در مجلس اول مشروطه به پیشنهاد نمایندگان مجلس به‌تصویب رسید می‌توانست آغاز خوبی باشد که در طول صد سال گذشته تکامل یافته و بستر سیاسی لازم را برای یک نظام غیرمتمرکز و مدرنِ فدرال فراهم آورد. ولی هرگز این نیاز عملی نشد.

اصول ۲۹، ۹۰ ، و تا ۹۳ متممِ قانون اساسی مشروطه [3]، بر تقسیم قدرت مرکزی و ایجاد انجمن‌های ایالتی و ولایتی تصریح کرده است.

اصل ۲۹: منافع مخصوص هر ایالت و ولایت و بلوک، به تصویب انجمن‌های ایالتی و ولایتی به موجب قوانین مخصوصه آن مرتب و تسویه می‌شود.

اصل ۹۰: در تمام ممالک محروسه [حراست شده]، انجمن‌های ایالتی و ولایتی به موجب نظام‌نامهٔ مخصوص مرتب می‌شود و قوانین اساسیهٔ آن انجمن‌ها از این قرار است.

اصل ۹۱: اعضای انجمن‌های ایالتی و ولایتی، بلاواسطه از طرف اهالی انتخاب می‌شوند؛ مطابق نظام‌نامهٔ انجمن‌های ایالتی و ولایتی.

اصل ۹۲: انجمن‌های ایالتی و ولایتی اختیار نظارت تامه در اصلاحات راجع به منافع عامه دارند؛ با رعایت حدود قوانین مقرره.

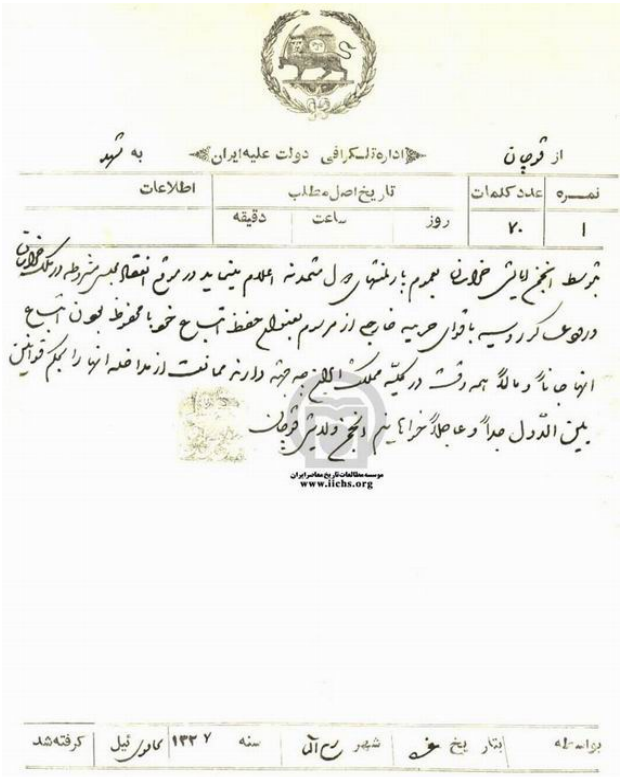

اصل ۹۳: صورت خرج و دخل ایالات و ولایات از هر قبیل به توسط انجمن‌های ایالتی و ولایتی طبع و نشر می‌شود.

انجمن‌های ایالتی و ولایتی نیز مانند پاره‌ای دیگر از دستاوردهای انقلاب مشروطیت ایران، از جمله مصوباتی بود که به دست فراموشی سپرده شد. اجرای این قانون در آن زمان می توانست تا حد معینی در مناطق ملی نیازهای اتنیکی را برطرف نماید.

قریب به صد سال پیش و برای اولین بار موضوع مسئلهٔ ملی در ایران در کنگره‌های حزب کمونیست ایران (کنگرهٔ ارومیه) به تصویب رسیده است که شرح آن در مجلهٔ دنیا، شمارهٔ دوم، سال دوازدهم، با عنوان: "برنامهٔ حداقل حزب کمونیست ایران- **تزهای حیدرعمواوغلی**"، به چاپ رسیده است: "چه‌گونگی برخورد به مسئلهٔ ملی در کشورهای کثیرالمله، مهم‌ترین محک حزب طبقهٔ کارگر است. **ایران نیز کشوری است کثیرالمله**. ملل بزرگ و کوچکی در آن ساکن‌اند که فاقد حقوق ملی می‌باشند. حتی حق استفاده از زبان مادری از آن‌ها سلب شده است."

حزب کمونیست ایران به مسئلهٔ ملی توجه خاصی داشت. در برنامهٔ موقت کنگرهٔ اول و در برنامه‌ای که در کنگرهٔ دوم تصویب شد به مسئلهٔ ملی جای با اهمیتی داده شده است.

در تزهای مصوبهٔ کنگرهٔ دوم نیز نظر حزب در این باره چنین منعکس است: "حزب کمونیست ایران باید مطالبات و شعار عمومی تمام احزاب کمونیستی دنیا را راجع به مسألهٔ ملیت، یعنی شعار حق هر ملت به استقلال کامل خود حتی مجزا شدن از حکومت مرکزی را جزو پروگرام خود قرار داده و موافق آن اقدام نماید."

حزب کمونیست ایران در عین آن که تعیین سرنوشت را حقِ خاصِ هر ملتی می‌دانست، شکل حکومتی که برای آینده پیشنهاد می‌کرد جمهوری متحده (فدراتیو) بود. در این شکل حکومت، همهٔ ملت‌ها دعوت می‌شدند تا - در صورت تمایل- در آن شرکت کنند. برنامه در این زمینه می‌گوید: **"حزب کمونیست ایران لازم می‌داند که در روی خرابه‌های سلطنت رضاخان، جمهوریتی را**

ادامه در صفحه ۳۳

ادامه نگاهی به سیر تاریخی انجمن‌های ایالتی و ولایتی

تأسیس کند که بنای آن بر اتفاق آزاد مللی که حالیه در داخلهٔ مملکت ایران هستند قرار گرفته باشد" (مادهٔ ۳ از بخش ۱).

بعد از تصویب **قانون سال ۱۳۱۰ که قانون سیاه نامیده شد** و به موجب آن فعالیت‌های حزب کمونیست ممنوع اعلام شد، بسیاری از اعضای حزب کمونیست ایران دستگیر و زندانی شدند وفعالیت‌های این حزب متوقف شد. تنها در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰، یعنی در پی فروپاشی استبداد رضاشاهی و تشکیل حزب تودهٔ ایران بود که تلاش‌هایی برای اعادهٔ پاره‌ای از ارزش‌های مشروطیت آغاز شد و بار دیگر لزوم تشکیل یک چنین نهادهایی مطرح شد. به اعتبار وجود انبوهی از نوشته‌ها و مقالات و اعلامیه‌ها در روزنامه‌های "رهبر" و "مردم"، قاطعانه می‌توان اعلام کرد که حزب تودهٔ ایران فکر و طرح ایجاد انجمن‌های ایالتی و ولایتی را به میان مردم برد و همهٔ شخصیت‌ها و حزب‌ها و محافل ملی و اصلاح‌طلب، با شدت و ضعف مخصوص به خود، این پیشنهاد را پذیرفتند و تأثیر مثبتی در مجلس چهاردهم گذاشتند و کمیسیون‌هایی برای مطالعه و اجرای انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی تشکیل شد. اما همان‌طور که دکتر **مصدق** تصریح کرد: "علت مخالفت بعضی از نمایندگان با این انجمن‌های ایالتی و ولایتی این است که اگر انجمن‌های ایالتی و ولایتی تشکیل شود در انتخابات موفقیت حاصل نخواهند کرد."[۴]

جنبش دمکراتیک در آذربایجان

فرقهٔ دمکرات آذربایجان(اول)-به‌رهبری شیخ محمد خیابانی

اکثر مورخان عصر مشروطه اتفاق نظر دارند که حزب دمکرات پس از فرار **محمدعلی شاه** و برقراری مجدد مشروطه، اولین بار به سال ۱۳۲۷ه.ق/ مردادماه ۱۲۸۸خورشیدی به‌وسیلهٔ تعدادی رجال مشروطه‌خواه از جمله **سلیمان‌میرزا محسن اسکندری، سیدحسن تقی‌زاده، حیدرخان عمواوغلی، محمدامین رسول‌زاده، سید محمدرضا مساوات، حسین‌قلی نواب، سید جلیل اردبیلی، و شیخ محمد خیابانی**، در تهران بنیان‌گذاری شد و پس از اندک مدتی شعبات آن در چند شهر دیگر از جمله تبریز دایر شد. قسمتی از مرام این حزب "انفکاک کامل قوهٔ سیاسی از قوهٔ روحانی؛ تعلیم اجباری؛ تقسیم املاک بین رعایا؛ قانون منع احتکار؛ تأسیس بانک فلاحتی؛ ترجیح مالیات مستقیم " و غیره می‌باشد.[۵]

فرقهٔ اول دمکرات آذربایجان با **نام شیخ محمد خیابانی** همراه است. "در سال‌های انقلاب مشروطه جوانِ ۲۶-۲۷ سالهٔ مسلحی که عمامه به سر داشت، در میان مجاهدین، با سخن‌رانی‌های شجاعانه و هیجان‌انگیزش جلب توجه می‌کرد. این مجاهد فداکار محمد فرزند حاجی **عبدالحمید خامنه‌ای** بود که بعدها به نام رهبر جنبش آزادی ملی خلق آذربایجان- **محمد خیابانی**، در تاریخ مبارزهٔ میهن ما صفحات پُرافتخاری گشود. نام‌برده به همراه **سلیمان‌میرزا اسکندری**، در مجلس، در برابر اولتیماتوم روس مبنی بر اخراج **مورگان شوستر** مستشار آمریکایی که برای سروسامان دادن به امور مالی استخدام شده بود، تعهد دولت ایران به استخدام اتباع خارجی با رضایت سفارت‌های روس و انگلیس و تأدیهٔ غرامت اطراف ایران برای مخارج قوای اعزامی روسیه به‌شدت مخالفت کرد."[۶]

شیخ محمد خیابانی که نمایندهٔ مردم تبریز در مجلس دوم بود، کنفرانس بزرگ حزب دمکرات را با شرکت بیش از **چهار صد و پنجاه نماینده** از شهرهای مختلف آذربایجان در تبریز گشایش کرد و نام شاخهٔ ایالتی حزب در آذربایجان را به **فرقهٔ دمکرات آذربایجان** تغییر داد.[۷] در این کنفرانس چهار خواستهٔ مردم آذربایجان برجسته شد: "اجرای اصلاحات دمکراتیک مانند تقسیم اراضی؛ تعیین حاکم مورد قبول و اعتماد مردم آذربایجان؛ تشکیل فوری مجلس شورای ملی در تهران (بسته‌شدن به دلیل اولتیماتوم دولت روسیه) و سپس تأسیس انجمن‌های ایالتی مطرح در قانون اساسی که پس از جنگ داخلی ایجاد شده بود."[۸]

بعد از پایان کنفرانس که مصوبات مهمی به همراه داشت **شیخ محمد خیابانی** از فداکاری‌های مردم آذربایجان قدردانی کرده و از بودجهٔ غیرعادلانهٔ دولت مرکزی در مورد آذربایجان انتقاد کرد. به دنبال آن روزنامهٔ تجدد به زبان‌های آذربایجانی و فارسی منتشر شد.[۷] چند روز پس از کنفرانس، یک گروه اقلیت به رهبری **کسروی**، به دلیل مخالفت با خواسته‌های ایالتی و تغییر نام، از فرقه اخراج شدند.[۸]

شیخ محمد خیابانی در سال ۱۹۱۸/ ۱۲۹۷، زمانی که ترک‌های عثمانی آذربایجان را اشغال کردند، توسط آن‌ها بازداشت و زندانی شد و به ارومیه تبعید گردید. او در سال ۱۹۱۹/ ۱۲۹۸ به تبریز بازگشت و رهبری دمکرات‌های آذربایجان را به عهده گرفت . پروفسور **ایوانف** در کتاب تاریخ نوین ایران می‌نویسد: "شیخ محمد خیابانی و طرفداران او قاطعانه علیه موافقت‌نامهٔ سال ۱۹۱۹/ ۱۲۹۸ (**قرارداد وثوق الدوله**) ایران و انگلیس فعالیت می‌کردند و به‌طور پیگیر به خاطر استحکام استقلال ایران، تبدیل به جمهوری، اجرای اصلاحات دمکراتیک، دادن خودمختاری به آذربایجان، و برقراری مناسبات با روسیهٔ شوروی مبارزه می‌کردند. پس از قیام ماه آوریل (۱۲۹۹)در تبریز، حکومت شهرهای ارومیه(رضاییه)، خوی، اردبیل، مراغه به دست دمکرات‌ها افتاد و آذربایجان "**آزادیستان**" یعنی سرزمین آزادی لقب گرفت. دمکرات‌ها پس از به‌دست‌گرفتن حکومت، اقداماتی جهت بهبود بخشیدن به وضع توده‌های وسیع مردم به عمل آوردند. به عملیات غیرقانونی و زورگوییِ حکام شاه خاتمه داده شد. در شرایط کمبود غله و خواروبار، مبارزه علیه احتکار آغاز گردید."[۹] در تمام این دوران خیابانی اظهار می‌داشت که او تمایلی یا قصدی برای جدایی از ایران ندارد و پی‌درپی این موضع خود را آشکار می‌کرد .

خیابانی در سخن‌رانی پنج‌شنبه ۹ اردیبهشت‌ماه ۱۲۹۹ خود، ضمن شرح هدف عمدهٔ اصلاحات خود گفت: "ما باید طبقات پایین را به حقوق اجتماعی خود آشنا سازیم. آن‌ها را با سلاح علم و دانش مجهز کنیم تا بتوانند در دفاع از آزادی خود محکم ایستادگی کنند. ... ما می‌خواهیم در ایران چنان حکومتی ایجاد کنیم که واقعاً هم بتواند حکومت ملی باشد و استقلال تام و آزادی کامل داشته باشد. ... برای رساندن این فکر به توده‌های مردم، صاحبان فکر و اجتهاد دست‌اندرکار شوند و طبقات پایین را با سلاح برای علم و دانش و با افکار قرن بیستم مسلح سازند."[۶]

مرتجعین داخلی وخارجی که از موفقیت‌های مردم آذربایجان به وحشت افتاده بودند، برای سرکوب قیام تدارک می‌دیدند و در برخی مناطق آذربایجان عناصر ضد دموکراتیک را بر علیه حکومت می‌شوراندند. حکومت ملی نیز که به‌منظور سرکوب شورشیان نیروهای جوان نوبنیاد خود را اعزام داشته بود برای دفاع از تبریز نیروی کافی در اختیار نداشت. حکومت تهران از فرصت استفاده کرده، به‌منظور اختناقِ انقلاب در مهد خود، قوای ضدانقلابی را مسلح نموده و به تبریز فرستاد. **مشیرالدوله**، رییس‌الوزرای ایران، برای سقوط حکومت انقلابی **مخبرالسلطنه هدایت** را با اختیار تام به‌عنوان والی به تبریز فرستاد. او در اوایل امرداد به تبریز رسید. والی که خود را ظاهراً دمکرات می‌نامید مخفیانه بر ضد انقلابیون توطئه می‌چید.

خیابانی که تصور نمی‌کرد **مخبرالسلطنه هدایت** دست به آزار او و آزادیخواهان آذربایجان بزند دست به اسلحه نبرد و **مخبرالسلطنه** مرد پرنیرنگ و دورو که سیمای واقعی خود را زیر پرده آزادیخواهی پنهان داشته بود با **خیابانی** وارد مذاکره شد و آمادگی خود را برای کمک به پیشرفت مقاصد ملی اعلام داشت و در ضمن محرمانه با افراد مخالف و نیروهای ارتجاعی وارد عمل شد.

ادامه در صفحه ۳۴

ادامه نگاهی به سیر تاریخی انجمن‌های ایالتی و ولایتی

مخبرالسلطنه هدایت روز اول در ۲۲ شهریورماه ۱۲۹۹دستور حمله به مراکز دولتی را به بریگارد قزاق داد، آن‌ها همهٔ ادارات دولتی را تصرف کردند، سپس به خانه‌های شخصی دمکرات‌ها حمله برده دست به قتل و غارت زدند. در این جریان، خیابانی و تعدادی از یارانش به خیل جان‌باختگان راه آزادی پیوستند.

اگرچه جنبش خیابانی مغلوب شد، ولی در تاریخ جنبش‌های آزادی‌خواهانه در ایران اثرهایی عمیق بر جای گذاشت. این جنبش قبل از هرچیز ریشهٔ قرارداد خائنانهٔ **وثوق‌الدوله** را متزلزل ساخت. در جریان این جنبش نسل جدید انقلابی پرورش یافت.

فرقهٔ دمکرات آذربایجان(دوم) -به‌رهبری جعفر جوادزاده-پیشه‌وری

در شهریورماه ۱۳۲۴ فرقهٔ دموکرات آذربایجان با انتشار بیانیه‌ای ۱۲ماده‌ای در تبریز اعلام موجودیت کرد. در مقدمهٔ بیانیهٔ ۱۲شهریورماه آمده است: "ایران مَسکن اقوام و ملل گوناگون است. این اقوام و ملل هر قدر آزادتر زندگی کنند، یگانگی بیش‌تری خواهند داشت. قانون اساسی و اصل ایالتی و ولایتی، کوشیده است که تمام مردم ایران را در تعیین سرنوشت خود مختار نماید." جان کلام بیانیهٔ فرقه عبارت بود از: "در خاک آذربایجان مردمی زندگی می‌کنند که زبان و آداب و رسوم جداگانه‌ای دارند و می‌خواهند ضمن حفظ استقلال و تمامیت ایران در ادارهٔ امور داخلیِ خود خودمختار باشند، آذربایجان می‌گوید: تهران به درد ما نمی‌رسد و از تشخیص و رفع احتیاجات ما عاجز است، از ترقی فرهنگ ما جلوگیری می‌کند."

اهم اهداف این بیانیه عبارت بودند از:

- تقاضای آزادی داخلی و مختاریت مدنی برای مردم آذربایجان با حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران و تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی؛
- تدریس زبان آذربایجانی در مدارس آذربایجان؛
- مصرف نیمی از مالیات وصولی از آذربایجان در خود آذربایجان؛
- افزایش کرسی‌های نمایندگان آذربایجان در مجلس به نسبت جمعیت آن‌ها؛
- اصلاح روابط و حدود بین مالک و دهقان با درنظر گرفتن مصالح هر دو؛
- مبارزه با بی‌کاری و تلاش در جهت توسعه و ایجاد صنایع، تجارت و کشاورزی، مبارزه با رشوه و فساد در ادارات؛

برای درک نگاه ناشایست دولت وقت و تبلیغات دولتی رژیم پادشاهی نسبت به خواست به‌حق و انسانی مردم آذربایجان باید بر نامهٔ نخست‌وزیر ایران به دولت آمریکا تأمل کرد: "نخست‌وزیر ایران ابلاغیه‌ای طولانی به سفیر آمریکا نوشت و به او اطلاع داد که 'مردم آذربایجان هیچ‌وقت زبان ترکی را زبان ملی یا دائمی خود ندانسته‌اند، بلکه صرفاً یك زبان تحمیل‌شده توسط تجاوزات مغول‌ها بوده است'."[۱۰] روزنامهٔ نیمه‌رسمی دولتی اطلاعات می‌نوشت ترکی زبان طبیعی آذربایجان نیست: "این لکهٔ ننگ، روسیاهی ملی است که از دست بربرها تحمل می‌کنیم."[۶] این روزنامه با طرح یک پرسش احساس‌برانگیز مطلبش را به پایان می‌بَرَد با این عبارات: "چه کسی این ادبیات فرهنگی عالمگیر **فردوسی، سعدی، مولوی و حافظ** را با یاوه‌های زشت و ناشناخته غارتگران ترک عوض می‌کند؟"[۸] **محسنی**، رییس فرهنگ استان آذربایجان، می‌گفت: "هرکس ترکی حرف میزند ، افسار الاغ به سر او بزنید و او را به آخور ببندید."[۷]

فرقه در عرض این یک سال اقداماتی وسیع برای بهبود زندگی مردم انجام داد از جمله:

۱. تفویض حق انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن به زنان در انتخابات مجلس، انجمن‌های ایالتی و ولایتی، انجمن‌های شهر و بخش و ده، با حقوق برابر با مردان؛

گروهی از رهبران و فعالان فرقه دموکرات آذربایجان.
زیر تصاویری از ستارخان،خیابانی، باقرخان و حیدرخان عموغلی

۲. تحصیل به زبان مادری در تمام مقاطع تحصیلی به‌ویژه در سه سال اول؛

۳. تأسیس دانشگاه ملی آذربایجان؛

۴. قانون تقسیم اراضی خالصه و املاک مصادره‌شدهٔ مالکینی که آذربایجان را ترک کرده و برعلیه حکومت ملی توطئه‌چینی می‌کنند؛

۵. تصویب و اجرای قانون کار و بیمهٔ کارگران. این قانون ۸ ساعت کار روزانه، تعطیلی جمعه و ایام تعطیل رسمی با دریافت مزد، مرخصی سالیانه... تشکیل اتحادیهٔ کارگران و دخالت اتحادیه در تنظیم روابط و قرارداد کار بین کارگر و کارفرما، تعیین حداقل مزد، تشکیل شورای حل اختلاف، برابری مزد زنان با مردان، ممنوعیت اشتغال زنان به کارهای سنگین، استراحت زنان باردار، شش هفته قبل از زایمان و شش هفته بعد از زایمان با دریافت مزد، و جز این‌ها؛

۶. تشکیل شرکت‌های تعاونی، تعطیلی روز اول ماه مه، روز جهانی کارگر، و جز این‌ها؛

۷. تأمین آب شرب سالم و لوله‌کشی آب شهرها، به‌ویژه شهر تبریز، برای اولین بار در ایران؛

۸. سازمان‌دهی گروه "عاشق"ها، نوازندگان و خوانندگان سنتی آذربایجان؛

۹. تأمین امنیت مردم با گماردن اشخاص خوش‌نام محلی در رأس ادارات و به‌ویژه در شهربانی و انحلال ژاندارمری و ادغام آن در نیروهای انتظامی و سپردن امور انتظامی به فداییان فرقه؛

۱۰. رسیدگی به امور زندان‌ها. زندان‌های آذربایجان که پر بود از دهقان‌هایی که با توطئه و دسیسهٔ اربابان و ژاندارم‌ها زندانی شده بودند، همگی آزاد شدند؛

۱۱. مبارزه با فساد اخلاقی و اجتماعی. به موجب قوانین و مراقبت‌های دستگاه‌های انتظامی و عمومی، رشوه گرفتن و دادن، روسپی‌گری، استعمال مواد مخدر، احتکار، و جز این‌ها از بین رفتند؛

۱۲. بالابردن تولید و رفع بیکاری؛ با حمایت از صنایع و تولیدات داخلی به‌ویژه تشویق تولیدات کارگاهی و تأسیس کارگاه و کارخانه‌های جدید؛

۱۳- سروسامان‌دادن به امور مالی و اقتصادی؛ با تأسیس بانک ملی آذربایجان، تشکیل شرکت‌های تعاونی، فروشگاه‌های دولتی، توزیع کالا با قیمت ارزان و کوتاه‌کردن دست دلالان؛

۱۴. عمران و آبادی. ساختن ساختمان بانک ملی آذربایجان و مجلس ملی آذربایجان و دانشسرای دختران و ساختمان دانشگاه و موزه و جز این‌ها در تبریز؛ ساختن ده‌ها مدرسه در تبریز و شهرها و دهات، ساختن باشگاه‌ها، سینما و سالن اجتماعات در شهرهای متعدد، احداث خیابان‌ها، پارک‌ها و آسفالت

ادامه در صفحه۳۵

ادامه نگاهی به سیر تاریخی انجمن‌های ایالتی و ولایتی

خیابان‌ها در تبریز و شهرستان‌ها، احداث جاده بین دهات و تعریض جاده‌های اصلی و تعمیر و نوسازی پل‌ها، بازسازی قنوات و مخازن آب و اقداماتی نظیر آن‌ها؛

۱۵. خدمات فرهنگی و مطبوعات. تألیف کتاب‌های درسی کلاس‌های ابتدایی در مدتی کوتاه و چاپ و ارسال آن‌ها به مدارس در سراسر آذربایجان، تأسیس چاپخانهٔ آذربایجان، تشویق انتشار ۵۰ روزنامه و سایر مطبوعات در تبریز و شهرستان‌ها، تهیهٔ وسایل و امکانات ورزشی برای جوانان و سالن‌های ورزشی برای بانوان؛

۱۶. تشکیل انجمن شعرا و نویسندگان در تبریز و شهرستان‌ها و ایجاد امکانات و تسهیلات برای نویسندگان و شعرا. مبارزهٔ گسترده با بیسوادی در شهرها و کارخانجات و دهات؛

۱۷. خدمات بهداشتی و بهداری؛ برای حفظ سلامتی مردم و به‌منظور مبارزه و پیش‌گیری از بیماری‌های مسری از طریق آموزش عمومی و واکسیناسیون؛

۱۸. اقدامات در زمینه‌های هنری: احیای تئاتر ملی آذربایجان. تشکیل گروه موسیقی و تشکیل گروه‌هایی از هنرپیشگان بااستعداد. تأسیس رادیو تبریز صدای دولت ملی آذربایجان[۱۱].

حزب تودهٔ ایران در بیانیه‌ای[۱۲] از تشکیل و مطالبات فرقه حمایت کرد. این بیانیه در **روزنامهٔ آذربایجان ارگان فرقه** منتشر شد که بخش‌هایی از آن در زیر نقل می‌شود:

"قانون اساسی، با پیش‌بینی انجمن‌های ایالتی و ولایتی، حدود اختیارات محلی را نه‌تنها در آذربایجان بلکه برای تمام ایالات و ولایات تعیین ساخته است. کسانی با مقررات حسب‌الامری آشنا شده‌اند و به اصول مرکزیت دوران مختاری عادت کرده‌اند، چون این انجمن‌ها با تمام مقام نامشروعشان تضاد کامل دارد، با تشکیل آن مخالفت می‌کنند. به عقیده ما فرقهٔ دمکرات آذربایجان مولود فشارها و مظالم و محرومیت‌هایی است که تمام ایالات و ولایات ایران دچار آن بوده‌اند. منتها چون آذربایجان محل جنبش آزادی‌خواهی ایران بود، عکس‌العمل آن در آذربایجان شدیدتر شد. ... راجع به زبان محلی باید دانست این زبانی نیست که نسل کنونی یا احزاب و جمعیت‌های فعلی اختراع کرده باشند، بلکه قرن‌ها است چند میلیون جمعیت به این زبان سخن می‌گویند."

محمد مصدق- در مقام نماینده مجلس- در جلسهٔ ۱۹ دی‌ماه ۱۳۲۴ مجلس شورای ملی خطاب به نخست‌وزیر وقت، **حکیمی**، گفته بود: "نظریات من این بود که بین دولت راجع به طرز اداره نمودن قسمتی از مملکت با اهالی آن‌جا اختلافات حاصل شده است. باید با اهالی محل داخل مذاکره شد، شاید اختلاف را بتوان با خود آن‌ها حل کرد. من برای صلاح و صواب ملت ایران از آقای حکیمی خواهش می‌کنم بیش از این وقت را ضایع نکند و فورا از کار کناره‌جویی کند."[۱۳]

دکتر **مصدق** در جلسهٔ روز ۲۸ آذرماه ۱۳۲۴ مجلس اظهار می‌دارد: "بنده هیچ مخالف نیستم که مملکت ایران دولت فدرالی شود. شاید دولت فدرالی بهتر باشد که یک اختیارات داخلی داشته باشد، بعد هم با دولت مرکزی موافقت کنند و دولت مرکزی هم جریان بین‌المللی را اداره بکند. ولی هر تغییری، هر قسم تغییری که در قانون اساسی باید داده شود، باید با رفراندوم عمومی باشد."[۱۲]

اما دولت مرکزی نمی‌خواست به حل مسالمت‌آمیز مسئله تن دردهد. تا این‌که بالاخره در نتیجهٔ پیشرفت جنبش و گسترش مبارزات انقلابی در سراسر ایران مجبور به عقب‌نشینی شد و پس از تقریباً ۶ ماه، بالاخره با انجام مذاکرات مسالمت‌آمیز موافقت کرد. مذاکرات در خرداد و شهریورماه ۱۳۲۵ صورت گرفت. موافقت‌نامهٔ رسمی در تاریخ ۲۳ خردادماه ۱۳۲۵ بین دولت مرکزی و حکومت ملی آذربایجان به امضا رسید. همچنین قبلاً در تصویب‌نامهٔ دولت، مورخ ۳ اردیبهشت‌ماه، خصلت دموکراتیک جنبش ۲۱ آذرماه آذربایجان تأیید و به رسمیت شناخته شده بود. طبق این موافقت‌نامه، دولت مرکزی متعهد شد که ۷۵درصد از درآمد آذربایجان را به این استان اختصاص دهد؛ زبان آذربایجانی را به‌همراه زبان فارسی در آذربایجان به رسمیت بشناسد؛ فعالیت قانونی فرقهٔ دموکرات آذربایجان را تأمین کند و اصلاحات دموکراتیک آذربایجان را در همهٔ ایران تعمیم دهد. از طرف حکومت ملی آذربایجان نیز موافقت شد که مجلس ملی در سطح انجمن ایالتی، و حکومت ملی در سطح استانداری قرار گیرد، و اقدامات لازم بعمل آورد تا ارتش خلقی تحت اختیار وزارت جنگ قرار گیرد.

در همین دوران روزنامهٔ "جبهه"، ارگان حزب ایران، فرقهٔ دموکرات را به دلیل اجرای اصلاحات گسترده در آذربایجان و تقویت نیروهای مترقی در سراسر ایران ستود و چنین نوشت: "نهضت آذربایجان، آزادی‌خواه، اصلاح‌طلب، و مترقی است؛ در آذربایجان املاک را تقسیم می‌کنند؛ عوارض را حذف می‌نمایند؛ تمام عملیات در جهت ترقی‌دادن سطح زندگی دهقانان انجام می‌گیرد. ... در آذربایجان محیط مساعد برای توسعهٔ زندگی افراد را مهیا می‌کنند."[۱۴]

نیروهای وابسته به ارتجاع، دربار، فئودال‌ها، و طرفداران ملوک‌الطوایفی، همراه با روشنفکران پرورش یافته در مکتب رضاخانی که خواهان یک زبان و یک ملت واحد بودند به شدت با جنبش مردم آذربایجان دشمنی می ورزیدند و خواهان سرکوب خشن آن بودند. آن‌ها به گوناگونی فرهنگ‌ها باور نداشتند و تمامی امکانات کشور را در راستای تبلیغات فرهنگی خود و همگن کردن انسان‌ها به‌کار می‌بردند تا روند اجتماعی شدن افراد را در جامعه کنترل کنند و از گسترش نهادهای جامعه مدنی جلوگیری بعمل آورند.[۱۵]

"فرقهٔ دموکرات آذربایجان با اطمینان به موافقت‌نامهٔ دولت مرکزی و برای میدان ندادن به توطئهٔ امپریالیست‌ها در مورد تجزیهٔ ایران و به خاطر حفظ صلح و با محاسبهٔ شرایط آن روز ایران و جهان، مقاومت مسلحانه را مصلحت ندانست. ولی دولت مرکزی، برعکس، موافقت‌نامهٔ رسمی با آذربایجان را غدارانه زیر پا گذاشت و به وسیلهٔ نیروهای مسلح اعزامی به آذربایجان، جنبش خلق را با آتش و آهن مختنق ساخت."[۱۶]

دوگلاس، قاضی آمریکایی، پیرامون این عمل خیانت‌بار و جنایت‌آمیز که خود مسبب عمدهٔ همهٔ آن بود، پس از دیدار از آذربایجان چنین نوشت: "ارتش ایران در مسیر خود آثار خشونت بر جای گذاشت. ریش دهقانان را آتش زدند، به ناموس زنان و دختران آنان تجاوز کردند، خانه‌ها را به غارت بردند، دام‌ها را دزدیدند. ارتش از زیر هرگونه کنترل بیرون رفت... به غارت مردم غیرنظامی پرداخت و کشته‌ها و ویرانی‌ها پشت سر نهاد. زندان‌ها مملو از آذربایجانی‌های بی‌گناه است، چوب‌های دار و اعدام فراوان است. با ناسیونالیست‌ها نیز بدرفتاری می‌شود. دهقانان بی‌چاره را که به دموکرات‌ها ابراز علاقه کرده بودند در معرض تحقیر و توهین قراردادند. یک دهقان پیر آذربایجانی به ما چنین گفت: 'مال و حیثیت ما را پایمال کردند.' آثار این حوادث جگرسوز هرگز از خاطر آذربایجانی‌ها زدوده نخواهد شد."[۱۷]

در اسناد کنگرهٔ دوم[۱۸] حزب ما، در دفاع از حقانیت جنبش دمکراتیک مردم آذربایجان چنین می‌خوانیم:

۱. دومین کنگرهٔ حزب یک بار دیگر تأیید می‌کند که جنبش تودهٔ آذربایجان که به نیروی کارگران و دهقانان و پیشه‌وران تکیه داشته و رهایی ستم‌کشان را هدف خود قرار داده بود، جنبشی بود متکی به مردم، دمکراتیک و مترقی و قضاوت حزب دربارهٔ این جنبش و تاکتیک متخذهٔ حزب ما

ادامه در صفحه ۳۶

ادامه نگاهی به سیر تاریخی انجمن‌های ایالتی و ولایتی

در حق آن صحیح و منطقی بوده است.

۲. حزب ما به جا و به مورد از تقاضاهای مردم آذربایجان که مطابق با روح قانون اساسی بود حمایت کرد و تهمت‌های غلط تجزیه‌طلبی را که از طرف امپریالیسم و ارتجاع نسبت به این جنبش وارد می‌شد، رد ساخت.

۳. اعتراض حزب ما در مورد رفتار خشن دولت برخلاف نص موافقت‌نامه‌های موجود در حوادث آذرماه ۱۳۲۵ به جا و به مورد بوده است.

خسرو روزبه، قهرمان ملی ایران و عضو کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران، در جریان محاکمه‌هایی که در دادگاه نظامی شد، ازجمله گفت: "این نهضت [۲۱ آذر]، تجزیهٔ آذربایجان را به‌هیچ‌وجه هدف خود قرار نداده بود. خلق آذربایجان سعی داشت در چارچوب مرزهای ایران دارای خودمختاری باشد و در تعیین سرنوشت خود به‌نحو قاطع و واقعی مداخله کند."[۱۹]

جنبش دمکراتیک در کردستان

در بهار سال ۱۳۲۲، در آغوش کوهستان‌ها، در منطقه‌ای به‌نام "**قلای صارم**"، جلسهٔ مؤسسان نخستین حزب سیاسی کردستان تشکیل شد. پس از مدتی نشریهٔ "**نیشتمان**" (میهن) در مقام ارگان این حزب انتشار یافت.

در همین دوران در منطقهٔ کردستان نیز ۷۲ تن از افراد میهن‌پرست در ۲۵ مردادماه ۱۳۲۴ **حزب دمکرات کُردستان** را تأسیس کردند و صدها نفر را که صاحب تجربهٔ حزبی و سیاسی بودند به این حزب جلب کردند. روز دوم بهمن‌ماه ۱۳۲۴ در یک میتینگ ۲۰هزارنفری در شهر مهاباد که به ابتکار و رهبری حزب دمکرات کُردستان برپا شده بود، طی قطع‌نامه‌ای، تشکیل حکومت خودمختار کُردستان، در چارچوبِ ایران، و به‌صدارتِ رفیق جان‌باخته **قاضی محمد** اعلام شد. این جنبش، بنا به‌تصریح تمامی تاریخ‌نگاران و پژوهشگران مترقی "یک نقطهٔ تحول بنیادین در تاریخ خلق کُرد" و دربردارندهٔ دستاوردهایی پرارزش برای مبارزهٔ سراسری ضد استبدادی و ضد امپریالیستی و الغای ستم‌ملی در میهن ما و نیز منطقهٔ خاورمیانه بوده و هست.[۲۰]

اولین حکومت ملی و دمکراتیک خودمختار در کُردستان ایران، در این دوران کوتاه، مصدر خدمات بزرگی شدکه عبارت بودند از:

۱. به‌منظور رهایی دهقانان از یوغ مناسبات ارباب-رعیتی در نسبت تقسیم محصول به سود دهقانان، تجدید نظر به عمل آورد؛

۲. زبان کُردی را زبان رسمی منطقهٔ کردستان اعلام کرد و مطبوعات و نشریات کُردی و مطبعه [چاپخانه] ایجاد کرد؛

۳. برای زنان با مردان در جامعه و خانواده، حقوق برابر تعیین کرد؛

۴. اولین ایستگاه رادیویی [به‌زبان کُردی] را به‌کار انداخت؛

۵. سازمان زنان، جوانان، انجمن نویسندگان و سازمان‌های اجتماعی دیگر را میدان عمل داد؛

۶. ایجاد مؤسسات صنعتی را در دستور روز قرار داد و مقدمات اجرای آن‌ها را فراهم کرد؛

۷. نخستین کانون‌های آموزش و بهداشت مجانی را فراهم کرد؛

۸. برای اولین‌بار سنگ بنای تئاتر ملی را بنا گذاشت.

رفیق جان‌باخته **علی گلاویژ** در مقاله‌ای دربارهٔ جنبش دوم بهمن کردستان می‌نویسد: "حکومت خودمختار کردستان طی موجودیت یازده ماهه خود اراضی برخی از فئودال‌های خائن و فراری را مصادره نمود... نقشه نخستین مؤسسات صنعتی را در کردستان تدوین و مقدمات اجرای آن را فراهم نمود. برای زنان در جامعه و خانواده حقوق مساوی با مردان تامین کرد. نهضت کُردستان و آذربایجان راه را برای تعمیم دمکراسی در سرتاسر ایران باز کرد."[۲۱]

ویلیام ایگلتون دیپلمات آمریکایی که در زمان جنگ دوم جهانی در ایران

انجمنهای ایالتی و ولایتی اجرا نمیشود

تصویبنامه

اطلاعات

شاهین

شهر ووایوبخان ملاقات میکنند

معلمین

بوده و همراه **آرشی روزولت** به دیدار **قاضی محمد** در مهاباد رفته است در کتاب خود با عنوان: "جمهوری کُرد" می‌نویسد **قاضی محمد** سعی می‌کرد **آرشی روزولت** را قانع کند که آمریکایی‌ها خودمختاری کُردستان را به‌رسمیت بشناسند و اگر نمی‌خواهند آن را به‌رسمیت بشناسند لااقل برای از بین‌بردن آن کاری نکنند و می‌گفت که ما می‌خواهیم در ایران نیز مثل آمریکا حکومت فدرال وجود داشته باشد.[۲۲]

نهضت کُردستان و آذربایجان راه را برای تعمیم دمکراسی در سراسر ایران باز کردند و خاری در چشم امپریالیسم و ارتجاع گردیدند. امپریالیست‌ها به‌سرعت به مسلح کردن ارتش شاه پرداختند و به بهانهٔ نظارت بر انتخابات دورهٔ پانزدهم مجلس شورای ملی لشکرکشی به سوی آذربایجان و کُردستان را آغاز کردند. ارتش به کشتارهای زیاد و بی‌سابقه‌ای دست زد. این ارتش به هر جا که رسید آن را ویران و غارت کرد و مردم زحمتکش را کشتار کرد و شیوهٔ حیوانی تجاوز را در پیش گرفت.

لایحهٔ انجمن‌های ایالتی و ولایتی و در ۲۲ تیرماه سال ۱۳۲۹ در دولت **رزم‌آرا** و با استناد به اصول ۳۹ تا ۹۰ متمم قانون اساسی مطرح و دولت خواهان آن شد که مجلس با ادارهٔ "آن قسمت از امور اجتماعی که با منافع عمومی محلی مردم کشور ارتباط دارد توسط انجمن‌های محلی که در هریک از واحدهای موجود کشور تشکیل می‌شود"موافقت کند.[۲۳]

پروفسور **یرواند آبراهامیان** در این باره می‌نویسد: "لایحهٔ تشکیل انجمن‌های ایالتی نیز جنجال‌برانگیز بود. از دیدگاه [مظفر] **بقایی** تمرکززدایی توطئه‌ای انگلیسی برای متلاشی‌کردن ایران بود. [دکتر علی] **شایگان** نیز معتقد بود که **قوام** تنها برای نجات‌دادن آذربایجان انجمن‌های ایالتی را پذیرفته بود. [حسین] **مکی** هشدار داد که تمرکززدایی در کشوری با تفاوت‌های زبانی گوناگون عاقلانه نیست، زیرا همیشه این خطر وجود دارد که یکی از سازمان‌های محلی استقلال خود را از مرکز اعلام کند. [آیت‌اله] **کاشانی** طی تلگرامی به مجلس اعلام کرد که هیچ مسلمان واقعی به فروپاشی دولت هزارسالهٔ ایران راضی نخواهد شد. **مصدق** هم تأکید کرد که انجمن‌های ایالتی شاید در زمان انقلاب مشروطه سودمند بوده است اما در جو جنگ سرد کنونی خطرناک خواهد بود و آن‌هایی که موافق سازمان‌های محلی هستند باید تجربهٔ اخیر ما را در آذربایجان و جنگ کنونی در کره را به‌خاطر داشته باشند. ..."[۲۴]

با ترور رزم‌آرا این موضوع از دستور روز خارج شد.

قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی بار دیگردر دوران نخست‌وزیری [اسداله] **علم** مطرح و در مهرماه ۱۳۴۱ از تصویب دولت گذشت. به موجب این مصوبه که در شانزدهم مهرماه ۱۳۴۱در مطبوعات انتشار یافت، به زنان حق

ادامه در صفحه ۳۷

ادامه نگاهی به سیر تاریخی انجمن‌های ایالتی و ولایتی

رأی داده می‌شد و شرط مسلمان‌بودن و سوگند به قرآن مجید از شرایط انتخاب‌شوندگان حذف شد. روحانیون به این مصوبه اعتراض کردند. خمینی در ۱۷ مهرماه همین سال در نامه‌ای مستقیم به شاه خواستار الغای لایحهٔ انجمن‌های ایالتی و ولایتی شد. او طی تلگرامی به شاه نوشت: "به طوری که در روزنامه‌ها منتشر است، دولت در انجمن‌های ایالتی و ولایتی، 'اسلام' را در رأی‌دهندگان و منتخبین شرط نکرده؛ و به زن‌ها حق رأی داده است. و این امر موجب نگرانی علمای اعلام و سایر طبقات مسلمین است. بر خاطر همایونی مکشوف است که صلاح مملکت در حفظ احکام دین مبین اسلام و آرامش قلوب است. مستدعی است امر فرمایید مطالبی را که مخالف دیانت مقدسه و مذهب رسمی مملکت است از برنامه‌های دولتی و حزبی حذف نمایند تا موجب دعاگویی ملت مسلمان شود." و در ۷ آذرماه ۱۳۴۱ **امیراسدالله علم**، نخست‌وزیر وقت، در تلگرافی به علمای قم، لغو مصوبهٔ انجمن‌های ایالتی و ولایتی را اعلام کرد.[۲۵]

قریب به هفت سال بعد، در خردادماه ۱۳۴۹ لایحه مربوط به انتخابات **انجمن‌های شهرستان و استان** به جای **انجمن‌های ایالتی و ولایتی** به تصویب مجلس‌های شورای ملی و سنا رسید[۲۴] و انتخابات فرمایشی زیر نظر ساواک درتاریخ ۱۳ شهریورماه ۱۳۴۹ در سراسر کشور برگزار گردید و با رقابت کاندیداهای دولتی از حزب‌های شاه‌ساختهٔ "ایران نوین" و "مردم" و با پیروزی کاندیداهای ایران نوین بر کاندیداهای حزب همیشه در اقلیت مردم [مطابق برنامه قبلی] پایان یافت. تعداد ۲۴۷۳ تن به‌انجمن‌های شهرستان و استان راه پیدا کردند که در آن میان سهم حزب ایران نوین ۱۹۲۷ نفر بود. ۵۱۱ نفر از میان کاندیداهای حزب اقلیت مردم به‌انجمن‌های یاد شده راه یافته بودند و حدود ۳۵ نفر هم سهم مستقل‌ها و غیرحزبی‌ها شده بود. به‌رغم برگزاری به ظاهر انتخابات و گزینش نمایندگان سرسپرده و تأییدشده از سوی ساواک، برخلاف سال‌های نخستین پس از انقلاب مشروطه که انجمن‌های ایالتی و ولایتی نقشی مؤثر و گاه تعیین‌کننده در اداره و پیشبرد امورحوزه‌های فعالیت‌شان داشتند، در این دوران انجمن‌های شهرستان و استان در هیچ‌یک از عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی کم‌ترین تأثیر و جایگاهی درخور نداشتند.

دشمنان قسم‌خوردهٔ حقوق انتیکی در ایران در طی ۶۸ سالی که از به‌خون‌کشیدن و سرکوب حق‌خواهان آذربایجان و کُردستان می‌گذرد از طریق رسانه‌های گروهی ارتجاع و امپریالیسم از هرگونه لجن‌پاشی در مورد این دو جنبش دمکراتیک لحظه‌ای باز نایستاده‌اند. ده‌ها کتاب نوشته‌اند و صدها مقاله که روز را شب نشان دهند و شب را روز. در ضرورت مبرم حل مسائل مربوط به خلق‌های ایران، رفیق **طبری**، سلسله مقالاتی طی هشت شمارهٔ نامهٔ مردم(شماره های ۴۵ تا ۵۲) دربارهٔ شناخت جامعهٔ ایران نوشته است. در مقالهٔ پایانی که می‌تواند درک دقیق این اندیشمند را از مسائل انتیکی میهن ما نشان دهد، او می‌نویسد:

" اگر درست است که در فلات ایران خلق‌های مختلفی به‌سر می‌برند ، پس نباید اجازه داد یک خلق به‌اتکای برخی امتیازات از جهت فرهنگی، اداری و اقتصادی بر خلق‌های دیگر ستم راند و حق خودسرنوشتی آن‌ها را پایمال کند. ایران باید به‌صورت فدراسیون به‌هم‌پیوسته‌ای از خلق‌های دوست، برادر، برابر، و خودمختار به‌سر برد. باید سرانجام پی‌برد که که تمامیت ارضی کشور با ادامهٔ سیاست گذشته به‌خطر خواهد افتاد. علاوه بر آن بدون تأمین خودمختاری خلق‌های ساکن فلات ایران دموکراسی از یک پا خواهد لنگید."[۲۷]

منابع:

۱. "تاریخ بیداری ایرانیان"، ناظم‌الاسلام کرمانی، مقدمهٔ سعیدی سیرجانی، صفحه ۱۳ .
۲. "دربارهٔ ملت و مسألهٔ ملی"، احسان طبری، نامهٔ مردم، دورهٔ هفتم، شمارهٔ ۵۳ .
۳. "کتاب قانون اساسی مصوب ۱۲۸۵" (قانون اساسی مشروطه) و متممهای آن، صفحه‌های ۲۵ و۴۱.
۴. "گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران"، رسول مهربان، مجلد اول، صفحه۹۶
۵. "دو مبارز جنبش مشروطه" ، رحیم رییس‌نیا، عبدالحسین ناهید، صفحه ۲۱۹ .
۶. "انقلاب اکتبر و ایران"، انتشارات حزب تودهٔ ایران، صفحه ۳۰۱ .
۷. "گذشته چراغ راه آینده است" ، پژوهش گروهی جامی، صفحه ۲۶۳ .
۸. "ایران بین دو انقلاب"، یرواند آبراهامیان، صفحه ۲۶۹ .
۹. "تاریخ نوین ایران"، پروفسور ایوانف، ترجمهٔ رفیق جان‌باخته هوشنگ تیزابی، صفحه ۳۷ .
۱۰. "نامهٔ سفیر آمریکا در ایران به وزیر امور خارجه"، وزارت امور خارجهٔ آمریکا، روابط خارجی آمریکا، واشنگتن دی‌سی، .G.P.O، ۱۹۴۵ /۱۳۲۴، مجلد ۸، ص ۵۰۳ .
(مقالهٔ پروفسور آبراهامیان در سایت رادیو زمانه، فرقهٔ دموکرات آذربایجان و حزب تودهٔ ایران).
۱۱. بیانیه کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان-به مناسبت ۷۵مین سالروز تشکیل حکومت ملی آذربایجان.
۱۲. روزنامهٔ آذربایجان، شمارهٔ ۲۸، مورخ ۲۳/۷/۱۳۲۴ .
۱۳. مذاکرات مجلس شورای ملی -دوره ۱۴-جلسه شماره ۱۷۳.
۱۴. جبهه، ارگان حزب ایران، اول مهرماه ۱۳۲۵ .
۱۵. "آذربایجان در گذرگاه تاریخ"، به کوشش دکتر حسین یحیایی، صفحه ۱۵۵.
۱۶. تزهای مصوب هیأت اجراییهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران، مجلهٔ دنیا، سال ۱۴، شمارهٔ ۱۵، شمارهٔ ۱.
۱۷. "سرزمین‌های شگفت انگیز و مردمانی مهربان"، ترجمه حمید دادیزاده تبریزی، صفحه ۷۹.
۱۸. "اسناد و دیدگاه‌ها"، چاپ اول، صفحه ۱۲۲.
۱۹. "خسرو روزبه در دادگاه نظامی"،به نقل از کتاب "انقلاب اکتبر و ایران"، انتشارات حزب تودهٔ ایران، صفحه ۳۰۶.
۲۰. مجلهٔ دنیا، شمارهٔ ۹، آذرماه ۱۳۵۴.
۲۱. "جنبش دوم بهمن کردستان"، علی گلاویژ، بەنقل از کتاب "اسناد و دیدگاه‌ها"، چاپ اول، صفحه ۹۳ .
۲۲. "جمهوری ۱۹۴۶ کردستان"، ویلیام ایگلتون ، ترجمهٔ محمد صمدی، صفحه ۲۰۱.
۲۳. کاوه بیات، "فصلنامهٔ گفت‌وگو"، شمارهٔ ۲۰، صفحه ۴.
۲۴. "ایران بین دو انقلاب"، یرواند آبراهامیان"، صفحه ۳۲۶ .
۲۵. "نهضت خمینی"، حمید روحانی، جلد اول، صفحه ۱۴۹.
۲۶. سایت ویکی نبشه، قانون تشکیل انجمن های شهرستان و استان ۱۳۴۹.
۲۷. "نامهٔ مردم"، دورهٔ هفتم، سال اول، شمارهٔ ۵۲

****

فضای دیجیتال یا فضای مجازی

نگارنده: بهنام سهرابیان

انقلاب‌های پی در پی علمی و فنی در دنیای معاصر، در چارچوب نظام سرمایه‌داری حاکم بر جهان، در شیوه‌های زندگی انسان تحول‌هایی معین به‌وجود آورده است. **انقلاب دیجیتال** بی‌شک یکی از مهم‌ترین انقلاب‌های علمی و فنی است. انقلاب دیجیتال در سیر تکاملی‌اش به پیدایش اینترنت و پلاتفرم‌های شبکه‌های اجتماعی منجر شده که امروزه به‌ویژه پس از دوران همه‌گیری کرونا کار و زندگی و ارتباطات اجتماعی صدها میلیون نفر از مردم جهان را هرچه بیشتر به‌خود مرتبط کرده است. برای شناخت جایگاه شبکه‌های اجتماعی دیجیتال باید با مفهومی به‌نام "**فضای مجازی**" بیشتر آشنا شویم.

سال‌هاست با پدیده‌ای روبروییم که به آن به‌اشتباه "**فضای مجازی**" می‌گوییم. "فضای مجازی" درواقع نامگذاری‌ای غلط ولی مصطلح است که از ترجمهٔ نادرست اصطلاح انگلیسی "ویرچوال اسپیس" ("Virtual Space") پدیدار شده است. آنچه از فضا می‌توان درک کرد مکانی‌ست معین که علاوه بر ویژگی‌های مکانی‌اش، همه ویژگی‌های زمانی و غیرمکانی درونی‌اش را با خود دارد. برای مثال: فضای عمومی شهرها، فضای این روزهای دانشگاه، فضای سیاسی کشور، و جز این‌ها. فضا با معنای واژهٔ انگلیسی "اسپیس" (Space) تناظر مناسبی دارد، اما در مورد بخش دوم اصطلاح "فضای مجازی"- یعنی واژهٔ "مجازی"- مفهوم "ویرچوال" (Virtual) قلب شده است.

معنی واژهٔ ویرچوال Virtual در فرهنگ واژه‌های انگلیسی چیز دیگری است. برای نمونه، معنای Virtual در **دیکشنری آکسفورد** چنین تعریف شده است: "چیزی شبیه و نزدیک به آنچه توصیف شده، به صورتی که تفاوت‌های اندکش (با آن پدیده) قابل اغماض است." همین تعریف در ویکیشنری Wictionary بدین صورت است: "معلولِ یا جوهرِ چیزی، اگرچه نه حقیقت و واقعیت آن؛ تقلید شده، شبیه‌سازی شده."

البته در همه فرهنگ‌ها به‌معنای امروزین این اصطلاح یعنی "چیزی که به‌وجود آمدنش توسط نرم‌افزار کامپیوتری- برای مثال اینترنت- صورت گرفته باشد" (آکسفورد)، اشاره شده است.

واژهٔ "مجازی" اما معنایی به‌کلی متفاوت با این مفهوم برای ما داشته است. برای نمونه، در **لغت‌نامهٔ دهخدا** می‌خوانیم:

"مجازی . [م ِ] (ص نسبی) منسوب به مجاز یعنی غیرحقیقی. (غیاث)، (آنندراج). مأخوذ از تازی، ضد حقیقی (ناظم الأطباء). مقابل حقیقی. آنچ آید از او، ناید از دگر کس / کی کار حقیقت بود مجازی (مسعودسعد)."

اینکه چرا برای مفهومی مانند "شبیه"، "تقلید شده"، "شبیه‌سازی شده" از واژهٔ "مجازی" استفاده شده که معنای متضاد با "حقیقی" از آن در ذهن می‌نشیند، سؤالی است که پاسخی روشن برای آن نیافتم. شاید باید می‌گفتیم: فضای ثانویه (دوم)، فضای مشابه یا فضای دیجیتال.

نام‌گذاری به‌ویژه وقتی با پدیده‌ای تازه روبرو هستیم، امر بسیار حساسی است، زیرا ذهن ما را از همان ابتدای برخورد به یک پدیده می‌تواند به‌طورخاصی جهت‌دهی کند. وقتی می‌گوییم فضای مجازی این معنی به‌ذهن متبادر می‌شود که با فضایی دروغین و غیرواقعی روبرو هستیم. حال آنکه با مشارکت و کار و زندگی در پلاتفرم‌های اجتماعی دیجیتال، در فضایی قرار می‌گیریم که بخش مهمی از زندگی ما-به‌ویژه ارتباطات ما- را مشابه‌سازی می‌کند و حقیقی یا غیرحقیقی بودنش تا میزان زیادی به واقعیتِ خود ما و ارتباط‌های خودِ ما ربط پیدا می‌کند. به‌عبارت دیگر، فضای دیجیتال هم مانند دیگر فضاهای عمومی پر است از روبناهای طبقاتی مختلف که در بازتاب ارزش‌ها و ضد ارزش‌های‌شان به مصافی تاریخی برای تعیین سرنوشت و ترسیم مسیر آینده مشغول‌اند.

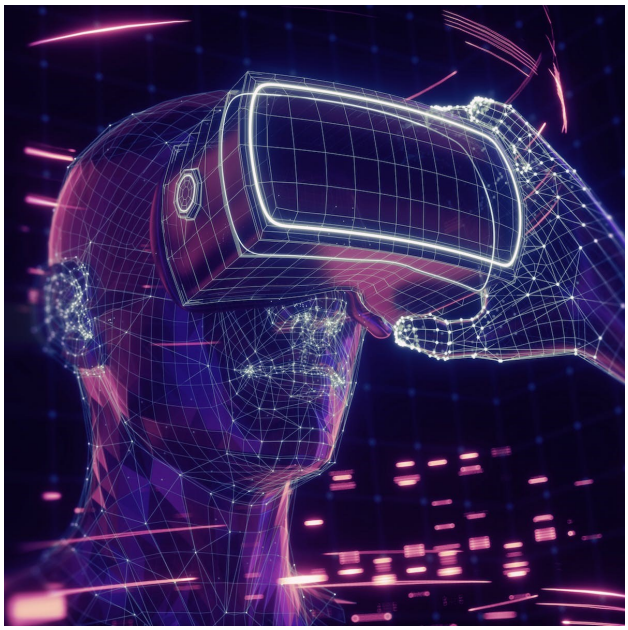

بدبینی نسبت به اینترنت و شبکه‌های اجتماعی دیجیتال و جنبش‌های اجتماعی درهم‌تنیده با آن، بسیاری از افراد باتجربهٔ سیاسی یا اجتماعی را از اهمیت حضور فعال در این عرصهٔ مبارزه بازداشته است. چشم‌انداز آینده از بازگشت به دنیای غیردیجیتال نشانی از خود بروز نمی‌دهد. انقلاب علمی-فنی در گسترش انقلاب دیجیتال هنوز ارمغان‌هایی تازه برای ارائه از خود دارد و پلاتفرم‌های شبکه‌ای مجازی می‌روند که با گسترش خود به فضاهای چندبُعدی‌ای پیچیده‌تر مانند "**متاورس**" ("Metavers") و نزدیک‌تر و مشابه‌تر با واقعیت زیستی "واقعیت افزوده" (Augmented reality) بخشی بزرگ‌تر از فضای زندگی ما را به‌خود اختصاص دهند.

برخی خدمات مبتنی بر **هوش مصنوعی** و یادگیری ماشینی در اینترنت به‌وسیلهٔ پلاتفرم‌های قدرتمند حاضر مانند "**چت جی پی تی**" (ChatGPT) با سرمایه‌گذاری شرکت **مایکروسافت** و هوشمند شدن موتورهای جستجویی که مخاطب مستقیم کاربران قرار می‌گیرند عرضه می‌شوند، یا رفتن به‌سوی نسل سوم "وب" (3Web)، رویدادهایی مهم و تاثیر گذار هستند که برای سال‌های پیشِ روی برنامه‌ریزی شده‌اند. به‌نظر می‌رسد نیازمند آن باشیم که حضور همه‌جانبه در فضاهای دیجیتال را جدی‌تر بگیریم. کار و زندگی و مبارزهٔ خود را با این واقعیت‌ها تطبیق بیشتری بدهیم و مبارزهٔ طبقاتی تاریخی‌مان را همپای نیروهای کار، به‌ویژه نسل‌های جوان‌تر آن، هرچه بیشتر به‌این عرصه‌ها کشانده و گسترش دهیم. روشن است که دشمنان طبقاتی ما در این فضا نیز مانند فضاهای شهری و سپهر عمومی حضوری قدرتمند دارند.

اما همان‌طور که حضور قدرتمند امنیتی آن‌ها در فضای شهر و محیط کار و زندگی از مبارزهٔ ما نتوانسته مانع شود و نخواهد توانست مانع شود، در این فضا هم باید با فراگیری دانش لازم مبارزه بر مانع‌های امنیتی به‌وجود آمده از سوی آن‌ها می‌توان چیره شد. مردم مبارز و به‌ویژه دختران و پسران شجاع جوانی که جنبش انقلابی "**زن زندگی، آزادی**" را به‌راه انداخته و به‌پیش برده‌اند نشان داده‌اند که می‌توان این سدها را شکست و سرکوبگران حکومتی را شگفت‌زده کرد. و این تازه آغاز راه است و آینده سرشار از نوآوری‌هایی بیشتر در عرصهٔ مبارزه خواهد بود چندان که در طی آن نارسایی‌های موجود رفع شود و دستاوردهای جنبش انقلابی بزرگ‌تر و گسترده‌تر شوند.

****

داستان کوتاه:

آفتاب پشت میله‌ها

نگارنده: ناصر مؤذن

زن‌برادرم می‌گوید ترا خدا از آفتاب برو اون‌ورتر بایست. آفتاب می‌خوره تو سرت و حالت رو بد می‌کنه، یعنی بد هم کرده. من دلم ناراحته برو تو سایه. پیش خودم می‌گویم این‌ها چه اهمیتی دارند. وقتی انداختنم این جا دیگر این جور چیزها برایم بی‌اهمیت‌تر از همیشه شده‌اند. منظورم دل‌نگرانی‌های زن‌برادرم است که جای مادرم است. از دیشب چیزی دیگر سرم را داغ و فکرم را مشغول کرده است. قبلش هم چیزهایی دیگر برایم اهمیت داشتند و هنوز هم دارند. آفتاب تا نیمهٔ میله‌ها را گرفته و فکر می‌کنم که ملاقاتی‌ها می‌بایست صورت ما را روشن‌تر ببینند تا ما صورت آنان را که توی دالان باریک ملاقات پشت میله‌ها ایستاده‌اند و تاریک‌تر از بیرون است اما بو و رنگ هوای بیرون که از سراپای‌شان پخش می‌شود سنگینی هوای راهرو را سبک کرده است. حرف زدن‌شان هم با حرف زدن اینجایی‌ها فرق می‌کند. سبک و شفاف و قلنبه سلنبه نیست. زن‌برادرم با نگاه نگرانش که جای خالی مادرم را در ملاقات پر کرده می‌گوید ترا جون ننه از آفتاب برو کنار. البته باریکهٔ سایه‌ای پشت سر ما عرض حیاط را گرفته است بااین‌همه چند قدم بالاتر باز آفتاب پهن است.

دیشب پس از غروب که ابراهیم را بردند و نیاوردند سراسر شب هیبت و خوف گرگ‌ومیش ساعت چهار صبح فکرم را رها نمی‌کرد. هرچه از شب می‌گذشت هول این هیبت بیشتر در ذهنم می‌چرخید. حاشیه‌های مختلفش و کندوکاو بی‌نتیجه‌ام درباره‌اش رهایم نمی‌کرد. یعنی ابراهیم را بالا می‌کشند؟ دیروز پیش از غروب ریختند توی بند جدید و بعد سرازیر شدند توی اتاق ما و پس از مختصری این ور و آن ور گشتن از زیر دشک ابراهیم تریاک و تیغ پیدا کردند. رنگ از صورت ابراهیم پرید و آن صورت زیتونی رنگ به‌رنگ موم درآمد. می‌خواست چیزی بگوید اما زبانش بند آمد. زبان توی حلقش گیر کرد. من همیشه در پشت نشاط چهره‌اش تقلایی به‌درازای سال‌های زیاد پس از گرفتن حکم برای بی‌خیال شدن را احساس می‌کردم. بالاخره حرفی زد و فقط به خودش. گفت دروغه، کلکه. او را با خودشان بردند.

الآن هنوز هم با این تیغه‌های آفتابی که به کله‌ام فرو می‌روند فکر گرگ‌ومیش صبح امروز لرز توی تنم می‌اندازد. ریتم شوم غژاغژ خشک قرقره‌های چوبی گوشم را پر کرده است. صدای زن‌برادرم بلند می‌شود. ئی‌جور صُم و بُکم تو زِل آفتاب نایست ترا خدا برو تو سایه. به‌عذرخواهی از سکوتم و قدردانی از ملاقات‌شان می‌گویم عیبی نداره. ئی‌قدر از دیدن‌تون خوشحالم که الآن گلوله هم تو سرم بباره برام مهم نیست. یک‌جوری می‌خواهم از دغدغه رهایشان کنم. خواهرم پشت برادرم به دیوار نمور دالان تکیه داده و با چشم‌های معصومش به من زُل زده است. در نگاهش به من تعجبی هست که برایم غریب می‌آید. انگار مرا جوری می‌بیند که پیش از این خوب نشناخته بوده است. مگر من چه تغییری کرده‌ام؟ دفعهٔ اول که آمده بود ملاقات پیشانی‌اش را به دیوار دالان چسبانده بود و زده بود زیر گریه. پشت هم هق‌هق می‌کرد و اشک می‌ریخت. لابه‌لای هق‌هق‌ها هم هیچ چیزی نمی‌گفت. تازه عروس بود. تمام آن آرایش کم‌رنگش را اشک خیساند و سرازیر کرد در پهنهٔ صورتش. یاد صورت مهربانش افتادم که در گذشته هیچ‌وقت بدون خنده نبود. نمی‌دانم چه‌طور شد که یاد پنیر و خرمایی که برایم لای نان می‌پیچید افتادم. بچه که بودیم وقتی به برادرم یا مادرم غضب می‌کردم و می‌رفتم روی دیوار مخروبه‌ای که روی پشت‌بام بود بست می‌نشستم او پنیر و خرما لای نان می‌پیچید و توی شکم غلاف طَلَع[1] می‌گذاشت و من با نخی که روی دیوار برای غضب‌های بعدی نگه داشته بودم آن را می‌کشیدم بالا و او با خنده‌هایش یک جوری تأییدم می‌کرد. برای هر دومان در عالم بچگی این نوعی قهرمانی عاطفی شده بود. امروز وقتی آمد زود از جلو میله‌ها کنار رفت و به

دیوار شوره زدهٔ دالان تکیه داد و حالا با نگاهی شرمگین و مات و ورم بغضی در گلو با بسته‌ای لفاف شده در پارچه‌های سفید به من زُل زده است.

من دیشب سر شب رختخواب ابراهیم را که پتویی سربازی و ملافه‌های سفید بود آوردم توی حیاط و آنجا که همیشه می‌خوابید پهن کردم. برخلاف فکرها و هراس سمجی که رهایم نمی‌کردند پیش خودم می‌گفتم شاید دوباره او را بیاورند به بند. شب به‌کندی می‌گذشت اما ابراهیم هنوز در جایش نبود. هنوز او را نیاورده بودند. پریشب خودش را توی همین ملافه‌های سفید لفاف کرده بود. شب‌های قبل هم خودش را در ملافه‌هایش لفاف می‌کرد طوری که فقط قاب صورتش بیرون می‌ماند. دوسانه تشر زده بودم ابراهیم چرا با خودت ئی‌جور می‌کنی؟ چرا ئی‌جور خودت را توی ملافه می‌پیچی؟ می‌دیدم پشت چشم‌هایش از همیشه بیشتر پف کرده بودند، به صورتش که درست نگاه کرده بودم به‌نظرم ورم‌کرده و گونه‌هایش هم خیلی برجسته می‌آمدند. خواب‌آلود با پلک‌هایی نیم‌بسته جوابم داده بود مگه نمی‌بینی؟ مگه سرنوشتمه نمی‌بینی؟ خواسته بودم چیزی به‌دلداری بگویمش دیده بودم پلک‌های پف‌کرده‌اش روی‌هم آمده بودند. صورت رنگ پریده‌اش از همیشه رنگ‌پریده‌تر و مومی‌رنگ شده بود.

زن‌برادرم برمی‌گردد و با سر به خواهرم اشاره‌هایی می‌کند. خواهرم بسته پیچیده در پارچه‌های سفید را روی دو دستش می‌گذارد و می‌آید جلو میله‌ها. چهره‌اش نسبت به یک سال پیش که آمده بود ملاقات جاافتاده‌تر و مادرانه شده است. می‌پرسم پس چرا زودتر جلو نیامدی تا ببینمش. سرش را زیر می‌اندازد. می‌گوید خجالت می‌کشیدم. می‌پرسم خب ئی عزیز ما پسره یا دختر؟ می‌گوید پسره، اسمش را هم گذاشتیم کامران. آوردمش که تو ببینیش. می‌گویم قدم نورسیدش مبارک باشه. فخری در نگاهش و غروری در حرکتش می‌بینم که هرگز در تمام عمر از او ندیده بودم. نوزادش را روی دو دست گرفته و باز هم جلوتر می‌آورد طوری که می‌چسباندش به میله‌ها. پشت هم به من و او نگاه می‌کند. یک نگاه به من و یک نگاه به او. رد رضایتی مادرانه چهره‌اش را شکفته کرده و از آن حالت تعجب و ماتی‌ای که چند لحظه پیش به من زُل زده بود درآوده است. می‌گوید آوردمش تا خوب ببینیش و نوزادی‌اش یادت بمونه. از لای میله‌ها صورت کامران را می‌بینم. توی پارچه‌های سفید لفاف شده است. گونه‌هایش برجسته و روشن و برافروخته است و چشم‌هایش نیم‌بسته. هر کار می‌کنم که به نگاهی بسنده کنم نمی‌توانم نگاهم را از او بگیرم. ته بینی‌ام از تو می‌سوزد و تیر می‌کشد. از گوشهٔ چشم‌هایم

ادامه در صفحه ۴۰

ادامه آفتاب پشت میله‌ها

اشک می‌جوشد. قطره‌هایش پشت هم سرازیر می‌شوند. زن برادرم می‌گوید ببین خیس عرق شدی برو تو سایه. سعی می‌کنم در جواب مهربانی زن‌برادرم به او تبسمی کنم. پیش خودم می‌گویم خوبی توی آفتاب بودن همین است. اشک توی عرق قاتی می‌شود کسی متوجه آن نمی‌شود. هرچه وقت ملاقات رو به تمام شدن می‌رود سروصدا و این پا آن پا کردن‌های ملاقاتی‌ها هم بیشتر می‌شود و بوی عرق تن‌شان که با عطر صابون عطری بازارهای کویتی و ته‌لنجی قاتی شده توی دالان پیچیده است و از پشت میله‌ها به دماغم می‌خورد. زن‌برادرم حالا مرتب می‌گوید پس چون تو آفتابی ما بایس زودتر بریم. گفتم برای این چیزها ناراحت نباشین. ما اینقد توی سایه نشستیم که مشتاق آفتابیم. اگرم آفتاب به سرم بخوره و به‌فرض گیجم کنه مهم نیس چون به دارم که نکشیدن. اگر دارم می‌کشیدن چه می‌کردین؟ زن‌برادرم می‌گوید وُی بسم‌اله رحمن رحیم خدا ئو روزه نیاره زبونته گاز بگیر. برادرم می‌گوید به من نگا کن گوش بده. از نظر پول هرچی می‌خوای یا لازم باشه فکرش را نکن. حتا اگر تمام حقوق یه ماهم یا بیشترش را هم بخوای. می‌بینم ساعت مچی‌اش را دارد از دستش درمی‌آورد و تند تند می‌گوید میدم پاسبان مأمور گرفتن پول برات بیاره. ساعت خیلی خوبیه. بیچاره برادرم چقدر باید توی این بانک لعنتی عدد زیر هم بگذارد، چقدر هم پول کسر بیاورد و چقدر هم بی‌اجر و مزد اضافه‌کاری کند تا حساب‌های میلیونی بالانس شوند و آن‌وقت بتواند بعد از سال‌ها پول کنار بگذارد و یک ساعت مچی با کیفیت بخرد. و بعد از آن‌همه کار توی بانک هم پنجشنبه‌ها توی این زِل گرما ورمی‌دارد می‌آید ملاقات من و همه‌چیزش را می‌خواهد به من بدهد. می‌گویم ترا شرافت این کار رو نکن. آخه من ساعت برای چی‌مه؟ اینجا که آدم به ساعت‌ها و دقیقه‌ها که هیچ به روزها و سال‌ها و قرن‌ها هم کاری نداره. اینجا یه‌جوری می‌خواهیم زمان را بکُشیم. می‌خواهیم به عقب برگردونیمش تا توی خیالات و خاطرات‌مون بپلکیم. ولی برادرم اصرار می‌کند ساعت را به مچم ببندم و دوباره من را می‌برد به دلشورهٔ ساعت ۴ صبح امروز و هیبت هوای گرگ‌ومیش آن و فکرهای سمجی که می‌خواهم لااقل تا پایان وقت ملاقات از خودم دورشان کنم. گرگ‌ومیش صبح امروز بی‌اختیار پا شدم، از شیر دستشویی مشتی آب به صورتم زدم. سکوت تمام و کمال و عجیبی در بند بود. از ردیف شیرهای توی راهرو و از چشم‌های شوره زدهٔ رو به لگن زیرشان هیچ صدای شرشر آبی نمی‌آمد. این سکوت در چهارده اتاق این بند یعنی همهٔ ساکنانش چیزی می‌دانستند که من نمی‌دانستم؟ سکوت مرگ حاکم بود؟ از جلو اتاقک کشیک بند که خواب بود دوان دوان خودم را به حیاط رساندم. در انتهای دیوار نو آجری حیاط درز تنگی بی‌ملات از دیوار قدیمی مانده بود. از درز دیدم ابراهیم را روی چارپایه چوبی ایستانده بودند. روی چشم‌هایش چشمبند برزنتی را طوری زده بودند که گونه‌هایش از تنگی آن بیرون زده بودند. قاضی عسکر داشت چیزهایی می‌گفت. لب‌های قاضی‌عسکر می‌جنبیدند و بعد روی‌هم بی‌حرکت ماندند. صدای خشک غژاغژ قرقرهٔ چوبی دار که بلند شد از جلو درز کندم و دوان دوان خودم را به بند رساندم و روی تختم دراز کشیدم. بعد طاقت نیاوردم و رو به تخت ابراهیم به پهلو غلتیدم. پتوی سربازی و ملافهٔ سفید لایش را برده بودند. رختخواب ابراهیم را برای همیشه جمع کرده بودند.

تشر محبت‌آمیز خواهرم را که همراه تبسمی که این دفعه سرزنشی هم در آن است می‌شنوم. می‌گوید هی کجایی کاکا؟ چرا هیچی نمیگی؟ چرا ماتت برده؟ خدا ئو روزه نیاره حکمی برات بریدن که ئی‌جور ناراحتت کرده؟ چیزی شده خدای نکرده؟ چیزی نمی‌گویم. بعد می‌گوید ما داریم میریم. نگاش کن، کامرانه نگا کن کاکا. ببین چقد شبیه خودته. به خواهرم می‌گویم هنوز از آب و گِل که درنیومده. خواهرم می‌خندد. می‌گوید خب وقتی حسابی از آب و گِل دربیاد عین خودت میشه. می‌گویم خب چرا ئی‌جور لفافش کردی؟ ئی ملافه‌ها خفه‌ش می‌کنن. زودتر ببرش بیرون تا نفس بگیره. اصلاً از در زندان ببرش بیرون. خواهرم همین‌طور که از پشت میله‌ها به طرف در خروجی دالان ملاقات می‌رود نگاهم می‌کند و با تبسمی بر لب درحالی که با یک دست کامران را دربغل گرفته دست دیگرش را برایم تکان می‌دهد. بلند بلند می‌گویم از تو ئی پارچه‌ها درش بیار و ببوسش و ببوسش و ببوسش تا بزرگ بشه.

---

۱. غلاف دوکی شکلی که پسِ از تهی کردن و دونیم کردن غلاف دربردارندهٔ خوشهٔ نخل نر به‌نام طَلَع (تاره) که در سر نخل میان سَعَف‌ها (شاخ و برگ نخل) می‌رویند و در فصل لقاح نخل‌ها به‌وسیلهٔ فلاحان به‌دست می‌آید. در جنوب (خرمشهر) معمولاً بچه‌ها این غلاف‌ها را از بازار روز می‌خرند و برای تفنن در آن‌ها آب می‌ریزند و به جایِ آویزان می‌کنند تا بعد از مدتی آب درون آن‌ها از عطر هوش‌ربای طَلَع معطر شود و بنوشند.

******

انقلاب

ز خون کنون وطن جنون نموده سوی انقلاب
چرا که کارگر به خیز پر کشیده سوی انقلاب

به رعشه عرشهٔ سفینه در میان موج، پر تنش
نه هر تنش ز فوجِ موج، رمیده سوی انقلاب

اگر فقط ببالد از درون جوف خاک سوی اوج
توان سرود چکامه ای ز توده سوی انقلاب

چو از فراز تا به قعر، عقب رود زمان به پس
نه نیزه های نور در افق، وزیده سوی انقلاب

ز بطن انقلاب دو صد غزل ز رزمِ بی امان
ز بطن نظم کهنه ره کشیده سوی انقلاب

کنون که خون چو پرده ای گرفته راه دید چشم
به سر خرد ببایدت چو پا نهاده سوی انقلاب

که بی نیاز از شعور، نمی توان به شور تکیه کرد
اگر فقط به چشم کور ره کشانده سوی انقلاب

بیا، بیا، ستم کشیده مردمان ز جور روزگار
که اسب پر توانِ داد، رمیده سوی انقلاب

به چشم باز و دست پرتوان بتاز سوی داد
آز آنکه نور در افق، ز ره رسیده سوی انقلاب

م. د. پویا

حفظ و گسترش جنگل‌ها
ضرورت مبرم حفظ محیط زیست

نگارنده: ع. زیور

پژوهندگان و کارشناسان در سراسر جهان به‌دنبال روش‌های جدیدی هستند تا بتوانند میزان انتشار **گازهای گلخانه‌ای** به‌ویژه دی اکسید کربن را در اتمسفر کرهٔ زمین کاهش دهند. با وجود چنین تلاش‌هایی بسیاری از کارشناسان این سئوال را مطرح می‌کنند که آیا فناوری‌های جدید می‌توانند به‌اندازهٔ جنگل‌ها درحفظ اکوسیستم کرهٔ زمین مؤثر باشند یا نه؟

جنگل‌ها دی اکسید کربن را از اتمسفر اطراف جذب کرده و آن را در برگ‌ها ، شاخه‌ها، و تنه و ریشه‌های درختان ذخیره می‌کنند و از این طریق به پاکسازی فضای محیط یاری می‌رسانند. از همین روی **جنگل‌ها را شش‌های کره زمین می‌نامند**. مثلاً تنها در منطقهٔ آمازون سالانه حدود ۷۰ میلیارد تُن دی اکسید کربن از فضای محیط جذب درخت‌ها می‌شود. هر چند به‌دلیل سیاست‌های نولیبرالیستی **بولسونارو**، رییس‌جمهور پیشین برزیل، و اعتقاد نداشتن او به وخیم شدن محیط زیست، این بخش از جنگل‌های کره زمین که می‌توان گفت مهم‌ترین جنگل جهان است با خطر کاهش و نابودی روبروست.

بشر قرن‌هاست که با فعالیت‌های گوناگون خود به نابودی جنگل‌ها دست زده و از زمین‌های بی‌درخت آن‌ها برای ساختن شهرها، مزرعه‌ها، و برداشت مواد معدنی و جاده‌سازی استفاده کرده است که نتیجهٔ آن از بین رفتن سازوکار طبیعی برای حفظ تعادل کربن بین زمین، اتمسفر، و اقیانوس‌ها شده است.

در همین رابطه، سازمان خواربار و کشاورزی سازمان ملل متحد (فائو) تخمین می‌زند که تاکنون بیش از نیمی از کل جنگل‌های استوایی به‌دست بشر نابود شده‌اند. جنگل‌ها درحال حاضر حدود ۳۰ درصد از کل مساحت زمین را می‌پوشانند، اما هرساله حدود ۱۸٫۷ میلیون هکتار (برابر با مساحت ۲۷ زمین فوتبال در هر دقیقه) از این پوشش نابود می‌شود.

کشور ما نیز در زمره کشورهایی است که به‌دلیل سیاست‌های نابخردانه و غارتگری‌ها و بی‌توجهی حکومت گستره‌ای وسیع از جنگل‌ها و فضای سبز آن به‌صورتی سرسام‌آور درحال کاسته شدن و نابودی است. ادامهٔ این روند خود مشکل‌ها و نابسامانی‌های زیست‌محیطی‌ای فراوان را سبب شده است.

با این حال و به‌رغم کاهش فزایندهٔ سطح جنگل‌ها و مرتع‌های سبز در کشور، سردمداران رژیم ولایی ضمن اعتراف به این کاهش‌ها در چند دههٔ اخیر، هم‌زمان مدعی‌اند که در چند سال گذشته "وسعت جنگل‌ها بهبود یافته" است. دروغی بزرگ که مطرح کردن آن توهین به شعور، آگاهی، و تجربه‌های مردم است.

رضا بیانی، مدیرکل دفتر مهندسی و مطالعات سازمان جنگل‌ها، در همین مورد و با اشاره به گزارشی که برای "فائو" فرستاده شده است، می گوید: "وسعت جنگل‌ها در ایران در حدود ۱۴ میلیون و ۳۱۹ هزار هکتار است. ... بر اساس اطلاعات دفتر جنگل‌کاری سازمان جنگل‌ها، طی سال‌های ۱۳۹۴ تا ۱۳۹۹ (۲۰۱۵ تا ۲۰۲۰) سالانه ۱۲ هزار هکتار جنگل در ایران تخریب شده است." با این‌حال، او ادعا می‌کند: "طی سال‌های ۱۳۹۴ تا ۱۳۹۷ (۲۰۱۵ تا ۲۰۱۸) در ایران سالانه حدود ۱۱ هزار و ۸۰۰ هکتار جنگل‌کاری صورت گرفته است... اما باید به این موضوع توجه کرد که طی دو سال اخیر با تأمین اعتبارات سازمان جنگل‌ها از صندوق توسعهٔ ملی، جنگل‌کاری در کشور افزایش پیدا کرده و به حدود ۲۵ هزار هکتار رسیده است" [همشهری آنلاین، ۱۶ خردادماه ۱۳۹۹].

این درحالی است که کارشناسان محیط زیست کشورمان چنین خوش‌بینی‌ای

را ندارند و وضعیت جنگل‌ها را بسیار نگران کننده خوانده‌اند. اقتصاد آنلاین، ۲۰ مهرماه ۱۳۹۹، می‌نویسد: "بر اساس یک مقاله علمی منتشر شده از سوی ۵ استاد دانشگاه در حوزه جنگل و منابع طبیعی، مساحت فعلی جنگل‌های ایران ۱٫۹ میلیون هکتار است که معادل ۳٫۷ درصد مساحت کشور را تشکیل می‌دهد... [چندان] که سطح این جنگل‌ها طی سال‌های ۱۳۴۳ تا به‌امروز ۱٫۵ میلیون هکتار کاهش یافته است." **محمدعلی زارع چاهوکی**، استاد دانشگاه منابع طبیعی، نیز در این مورد می‌گوید: "آماری که سال ۹۲ درباره جنگل‌ها اعلام شده بود، هنوز جریان دارد و در هر ثانیه ۳۶۰ مترمربع از سطح جنگل‌ها و مرتع‌ها کشور تخریب می‌شود. این یعنی سالانه ۱٫۵ درصد از جنگل‌های ایران نابود می‌شوند و در هر ۵ سال یک میلیون هکتار از جنگل‌های ایران نابود می‌شود. بدین ترتیب **اگر روند تخریب با سرعت فعلی ادامه یابد، تا سال ۱۴۶۰ اثری از جنگل‌های امروزی باقی نمی‌ماند**" [همانجا].

با این‌حال و بر خلاف اظهارات **رضا بیانی** فاجعه بسیار فراتر از این‌هاست. جنگل‌های شمال کشور درحال احتضار و نابودی کامل هستند. **جنگل‌های هیرکانی** در شمال کشور- جنگل‌های بسیار ارزشمند در عرصهٔ محیط زیست میهن‌مان- بنابه گزارش تابناک و به‌نقل از خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا)، به مخروبه تبدیل شده است. این گزارش در ادامه می‌نویسد: "در دهه ۱۳۳۰ مجموع رویشگاه‌های جنگلی ما در هیرکانی ۳٫۵ میلیون هکتار اعلام شده بود و آن زمان در مجموع ۱۸ میلیون هکتار جنگل داشتیم. اما امروز جنگل‌های هیرکانی به ۱٫۶ دهم میلیون هکتار کاهش یافته و در مجموع اکنون فقط ۱۲ میلیون هکتار جنگل داریم. ... بر اساس آمار سازمان جنگل‌ها، مرتع‌ها و آبخیزداری در ۱۵ سال گذشته روزانه حدود ۶۰۰ هکتار از جنگل‌ها و مرتع‌ها خود را از دست داده‌ایم که از این میزان حدود ۲۷۷ هکتار فقط جنگل بوده است" [سایت تابناک، ۲۲ دی‌ماه ۱۴۰۰].

در ادامه گزارش همچنین آمده است: "نیمی از جنگل‌های هیرکانی موجود هم جنگل‌های مخروبه‌اند و در آستانهٔ فروپاشی قرار دارند. در زاگرس هم ۳۰ درصد جنگل‌ها در معرض خشکی کامل قرار گرفتند و **۱۵ میلیون بلوط را در مدت دو دههٔ اخیر از دست دادیم.** درحالی جنگل‌های خود را از دست می‌دهیم که متوسط سرانهٔ جهانی جنگل ۱۷ صدم هکتار است درحالی که این سرانه در ایران هشت دهم درصد است. یعنی سهم ایرانی‌ها از جنگل یک چهارم استاندارد جهانی است" [همانجا]. روزنامه مشرق ۲ مهرماه ۱۳۹۵با هشدار در مورد تخریب جنگل‌ها و فاجعه‌ای که جنگل‌ها و مرتع‌ها کشور را تهدید می‌کند، نوشت: "امروزه در مقایسه با

ادامه در صفحه ۴۲

ادامه حفظ و گسترش جنگل ها ضرورت مبرم حفظ محیط زیست

دهه‌های پیش، مساحتی معادل ۶۰ درصد از جنگل‌های ایران تخریب شده است! همچنین سالانه رقمی بالغ بر ۴۰۰ هزار هکتار اراضی حاصلخیز کشور دستخوش فرسایش می‌شود. در سه دههٔ گذشته تا کنون در اثر تخریب، جنگل‌های کشور از حدود ۱۸/۳ میلیون هکتار به حدود ۱۲/۴ میلیون هکتار تقلیل یافته است که... در واقع اگر این روند ادامه پیدا کند، در ۳۱ سال آینده دیگر چیزی به‌عنوان مرتع و جنگل در کشور نخواهیم داشت."

کشور ما در زمره کشورهایی است که از نظر بارندگی در منطقه آب‌وهوایی خشک و نیمه‌خشک قرار دارد. متوسط بارندگی در ایران ۲۳۵ میلی‌متر است که در قیاس با متوسط بارندگی در جهان(۶۰۰ میلی‌متر) حدود یک سوم است. ازهمین روی، حفظ و گسترش سطح جنگل‌ها و مرتع‌ها برای حفظ محیط زیست کشور بسیار ضروری است. با وجود این که کشور ما بیابان‌هایی وسیع و خشک دارد و برگسترهٔ آن‌ها دائماً افزوده می‌شود، جنگل‌ها و مرتع‌ها ما نیز به‌دلیل‌های طبیعی و انسانیِ گوناگون رو به کاسته شدن و نابودی هستند. نقش عامل انسانی در این روند بسیار برجسته است و ما آشکارا نتایج مخرب زیست‌محیطی‌اش را در سراسر کشور شاهدیم. اما آنچه که مهم است نقش سردمداران و مسئولان و کارگزاران رژیم ولایی در تخریب وحشیانه جنگل‌ها و مرتع‌ها و محیط زیست کشور در تمامی زمینه ها است. گذشته از این که تبدیل جنگل‌ها به زمین‌های زراعی و استفادهٔ بی‌رویه و خارج از ظرفیت از منابع جنگلی تأثیری بسیار جدی در جنگل‌زدایی‌های کشور داشته‌اند، ولی آتش سوزی‌های عمدی و غیرعمدی نیز در چند دههٔ گذشته در این امر نقش داشته‌اند. بااینهمه، در بیشتر موارد روند تخریب جنگل‌ها و مرتع‌ها منشئی عمدی و انسانی داشته‌اند. تخریب وسیع مرتع‌ها و جنگل‌ها برای ویلا سازی و ساختمان سازی، جاده سازی، و سد سازی و همگی بی‌برنامه و غیرکارشناسانه و علاوه بر این‌ها قاچاق چوب و خاک‌های جنگل‌ها دیگر موارد تعیین کننده در افزایش تخریب محیط زیست هستند که نقش سران سپاه و حاکمیت در آن‌ها عمده است.

هر چند مسئولان رژیم مدعیِ "تلاش" برای بازسازی جنگل‌ها هستند و با ارائهٔ "آمار"های‌شان "بهبودی" وضعیت را نشان می‌دهند، اما واقعیت امر بسیار تلخ و فاجعه‌بار است و برخلاف ادعاهای آنان نابودی جنگل‌ها و مرتع‌ها بسیار گسترده‌تر از گذشته صورت می‌گیرد. سایت خبری "الف" در گزارشی می‌نویسد: "بر اساس آمار منتشر شده توسط مرجع ملی کنوانسیون تنوع زیستی، تا پایان سال ۱۳۹۹ در ایران حدود ۲ میلیون هکتار اراضی جنگلی و ۱۵/۷ میلیون هکتار جنگل وجود داشته که مقایسه این آمار با اطلاعات سال ۱۳۸۳ نشان می‌دهد طی ۱۶ سال اخیر سطح جنگل‌های ایران چندان تغییر نکرده ولی تراکم پوشش جنگل‌ها آسیب جدی دیده است. یعنی بخش وسیعی از جنگل‌های نیمه انبوه با تراکم پوشش یک تا ۵ درصد جایگزین شده‌اند. ... **هم اکنون ۱۲ درصد از جنگل‌های ایران جنگل‌های انبوه هستند و ۸۸ درصد جنگل‌های نیمه انبوه و یا کم تراکم در معرض آسیب کاهش تراکم قرار دارند**" [سایت الف، ۲۲ خردادماه ۱۴۰۰].

هرچند **درختکاری** بهترین شیوه برای جلوگیری از افزایش جنگل‌زدایی است ولی هیچ‌گاه جنگل‌زدایی‌ها را نمی‌تواند جبران کند. ازاین‌روی، بهترین راه برای حفظ محیط زیست، به‌ویژه جنگل‌ها، جلوگیری از تخریب و حفظ و گسترش آن‌ها است. جنگل‌ها و مرتع‌ها تنها انبوهی از درخت‌ها و گستره‌هایی سبز نیستند، آن‌ها زیست‌بوم (زیست‌محیط، اِکوسیستم) بسیار پیچیده و درهم تنیده‌ای هستند که طی میلیون‌ها سال و در روند تکاملی‌ای پیچیده به‌وجود آمده‌اند و جنگل سازی‌های جدید به‌رغم تأثیر فراوان‌شان نمی‌توانند جایگزین آن‌ها شوند. جنگل‌ها زیستگاه میلیون‌ها موجود زنده و ضروری برای بقای زیست‌بومِ موجود هستند. تخریب این زیستگاه‌ها ، گسست در چرخهٔ زیست‌بوم و انقراض گونه‌های جانوری و گیاهی، افزایش آفات و بیماری ها، گرم شدن محیط زیست، آب شدن یخ‌های قطبی، افزایش آتش‌سوزی‌های طبیعی، گسترش صحراها، پر شدن فضا از ریزگردها، و جز این‌ها، را سبب خواهد شد. پرداختن به تمامی پیامدهای فاجعه‌بار از بین رفتن جنگل‌ها و مرتع‌ها نیازمند بررسی‌های بیشتری است. همان‌گونه که اشاره شد، به‌غیر از عامل‌های طبیعی، عامل‌های انسانی هم در تخریب جنگل‌های ایران نقش بسیار اساسی دارند و در این میان دست نهادهای امنیتی و سردمداران رژیم ولایی را در این تخریب آشکارا می‌توان مشاهده کرد. دلیل آن‌که رژیم هر حرکت و اعتراضی به تخریب محیط زیست را سرکوب یا برای معترضان پرونده‌سازی می‌کند، دخالت گسترده و نفوذش در این تخریب‌هاست. دستگیری‌ها، قتل‌ها، و سرکوب‌ها در ارتباط با فعالان محیط زیست در چند سال اخیر شدت بیشتری یافته است. روزنامه آرمان، ۲۱ بهمن‌ماه ۱۳۹۶، در همین مورد نوشت: "دادستان تهران از شناسایی و دستگیری چند متهم مرتبط با یک پرونده جاسوسی خبر داد. **جعفری دولت‌آبادی** در خصوص اقدامات متهمان [این] پرونده گفت: "این افراد در قالب اجرای پروژه‌های علمی و محیط‌زیستی نسبت به جمع‌آوری اطلاعات طبقه‌بندی [شدهٔ] کشور در حوزه‌های استراتژیک اقدام می‌کردند که با هوشیاری و رصد اطلاعاتی یکی از نهادهای امنیتی کشور دستگیر و توسط دادستانی تهران بازداشت شده‌اند."

یکی از این دستگیری‌ها با به‌قتل رساندن آقای **کاووس سیدامامی**، فعال محیط زیست همراه بود و چون مواردی متعدد از سوی رژیم این قتل هم خودکشی اعلام شد.

صدور حکم‌های سنگین به ۸ فعال محیط زیست که عبارت بودند از: **نیلوفر بیانی، مراد طاهباز، هومن جوکار، طاهر قدیریان، امیرحسین خالقی، عبدالحسین کوه‌پایه، سپیده کاشانی، و سام رجبی** و وادار کردن آنان به گفتن فرمول "اقدام علیه امنیت ملی" تنها بخشی ناچیز از این‌گونه اقدام های سرکوبگرانه رژیم است.

برای نجات جنگل‌ها و محیط زیست کشورمان به برنامه‌ای کارشناسانه و علمی نیازمند است. تجربه‌های موفق کشورهای دیگر در این زمینه می تواند راهنمای عمل قرار گرفته و به‌سود بازسازی خرابی‌های انجام شده به‌کار گرفته شوند. اما با وجود رژیم ضد مردمی و ارتجاعی "ولایت فقیه" و تلاش سران آن برای غارت هرچه بیشتر ثروت‌های کشور از جمله عرصه محیط زیست و مرتع‌ها نه‌تنها به برنامه‌ریزی در این عرصه اجازه داده نخواهد شد، بلکه هر روز بیش از گذشته آسیب‌ها به محیط زیست کشور را شاهد خواهیم بود.

****

به یاد قهرمانان خاموش خلق

خسرو گلسرخی و کرامت دانشیان

بهمن ماه، مصادف است با تیرباران دو مبارز خلق، **خسرو گلسرخی** و **کرامت دانشیان**، توسط رژیم پهلوی است. از تیرباران جنایتکارانه آن دو نزدیک به پنج دهه می‌گذرد اما نام و یاد آن دو جوان پرشور و انقلابی همواره زنده و الهام‌برانگیز است.

در آن دوران دشوار و پرمخاطره محاکمه این دو پیکارگرِ راه آزادی و بهروزی خلق، رفیق قهرمان **رحمان هاتفی** (**حیدر مهرگان**) که همکار **خسرو گلسرخی** در **روزنامهٔ کیهان** بود، در نگارش **حماسه گلسرخی** به سراغ شاعری می‌رود که جهانی بزرگتر را می‌پژوهید اما از همه این جهان هیچ چیز برای خود نمی‌خواست.

هاتفی جزوه **حماسه گلسرخی** را با نام **سیامک** و اندکی پس از شهادت **گلسرخی** و کرامت دانشیان (۲۸ بهمن ۱۳۵۲) نوشت و در همان سال‌ها به شیوه چاپ زیراکسی و زیرزمینی به میان مردم برد.

دو شعر از خسرو گلسرخی

تو رفتی شهر در تو سوخت

تو رفتی
شهر در تو سوخت
باغ در تو سوخت
اما دو دست جوانت
بشارت فردا،
هر سال سبز می شود
و با شاخه های زمزمه گر در تمام خاک
گل می دهد
گلی به سرخی خون

تا آفتابی دیگر

رهروان خسته را احساس خواهم داد
ماه های دیگری در آسمان کهنه خواهم کاشت
نورهای تازه ای در چشم های مات خواهم ریخت
لحظه ها را در دو دستم جای خواهم داد
سهره ها را از قفس پرواز خواهم داد
چشم ها را باز خواهم کرد
خواب ها را در حقیقت روح خواهم داد
دیده ها را از پس ظلمت به سوی ماه خواهم خواند
نغمه ها را در زبان چشم خواهم کاشت
گوش ها را باز خواهم کرد
آفتاب دیگری در آسمان لحظه خواهم کاشت
لحظه ها را در دو دستم جای خواهم داد
سوی خورشیدی دگر پرواز خواهم کرد

کرامت دانشیان

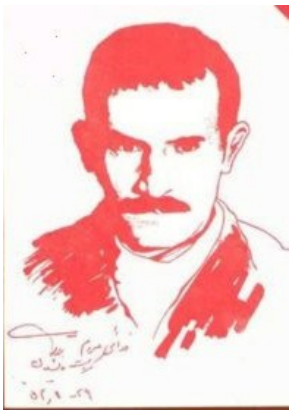

در اسفند ماه سال ۱۳۳۹ خورشیدی در مجلهٔ **سپید و سیاه** شعری با عنوان "**سرود بهار**" در سوگ کشته شدن **پاتریس لومومبا** (رهبر انقلابی جنبش ملی کنگو در آفریقا) و خطاب به همسر او، از سوی دکتر **عبدالله بهزادی** چاپ شد.

سال‌ها بعد **کرامت دانشیان** با چند بیت از این شعر سرودی ساخت که به‌نام "**بهاران خجسته‌باد!**" معروف است.

سرودی که کرامت با صدای گیرایش آن را می‌خواند. حتا به بچه‌های مدرسه‌ی روستای **سلیران** هم آن‌را یاد داده بود، به‌طوری‌که صبح‌ها، سر صف به‌جای **سرود شاهنشاهی** بچه‌ها **بهاران خجسته‌باد** را می‌خواندند.

بعدها این سرود همراه با **کرامت** به زندان رفت و سرود جمعی بچه‌های سیاسی شد. **بهاران خجسته باد!** یادگار **کرامت** بود که در یاد رفقای هم‌بندش در زندان باقی ماند. (به نقل از سایت "روای حکایت باقی)

بهاران خجسته باد

هوا دلپذیر شد، گل از خاک بردمید
پرستو به بازگشت زد نغمه امید
به جوش آمدست خون درون رگ گیاه
بهار خجسته فال، خرامان رسد ز راه
بهار خجسته فال، خرامان رسد ز راه
به خویشان، به دوستان، به یاران آشنا
به مردان تیزخشم که پیکار می‌کنند
به آنان که با قلم دواعی دردها
به چشم جهانیان پدیدار می‌کنند
بهاران خجسته باد، بهاران خجسته باد
و این بند بندگی، و این بار فقر و جهل
به سرتاسر جهان، به هر صورتی که هست
نگون و گسسته باد، نگون و گسسته باد
به خویشان، به دوستان، به یاران آشنا
به مردان تیزخشم که پیکار می‌کنند
به آنان که با قلم تباهی دهر را
به چشم جهانیان پدیدار می‌کنند
بهاران خجسته باد، بهاران خجسته باد!

سپاس

با انتشار شمارهٔ نخست گاهنامهٔ "به‌سوی آینده" پیام‌هایی پرشمار و پرمهر به‌دست ما رسیده است که جا دارد از همهٔ نویسندگان این پیام‌های دلگرم‌کننده صمیمانه سپاسگزاری کنیم. چنان که در نخستین شمارهٔ "به**سوی آینده**" به‌گونه‌ای بیان داشتیم، ما کار خود را در راستای تقویت اندیشه‌های مارکسیستی، چپ، مترقی، و یاری رساندن به گفتمانی می‌دانیم که بتواند در جهت تقویت جنبش مترقی و آزادی‌خواهانهٔ میهن‌مان ثمربخش باشد. در روند این گفتمان، صفحه‌های "**به‌سوی آینده**" آمادهٔ چاپ و نشر نوشته‌های کارشناسانهٔ فرهنگی و نیز جستارها در زمینهٔ اجتماعی، زیست‌محیطی، زنان، جوانان، و علوم مختلف است. باشد تا با این محمل به مقصد همکاری‌ها و همیاری‌های متفکران انقلابی، چپ، و مترقی نائل آییم.

پیشاپیش دست شما را می‌فشاریم و از همکاری پربار شما دوستان و رفقای ارجمند سپاسگزاری می‌کنیم.

برای تماس با ما می‌توانید با ایمیل زیر تماس بگیرید:

Ayandeh1389@gmail.com

هیئت تحریریهٔ گاهنامهٔ "به‌سوی آینده"

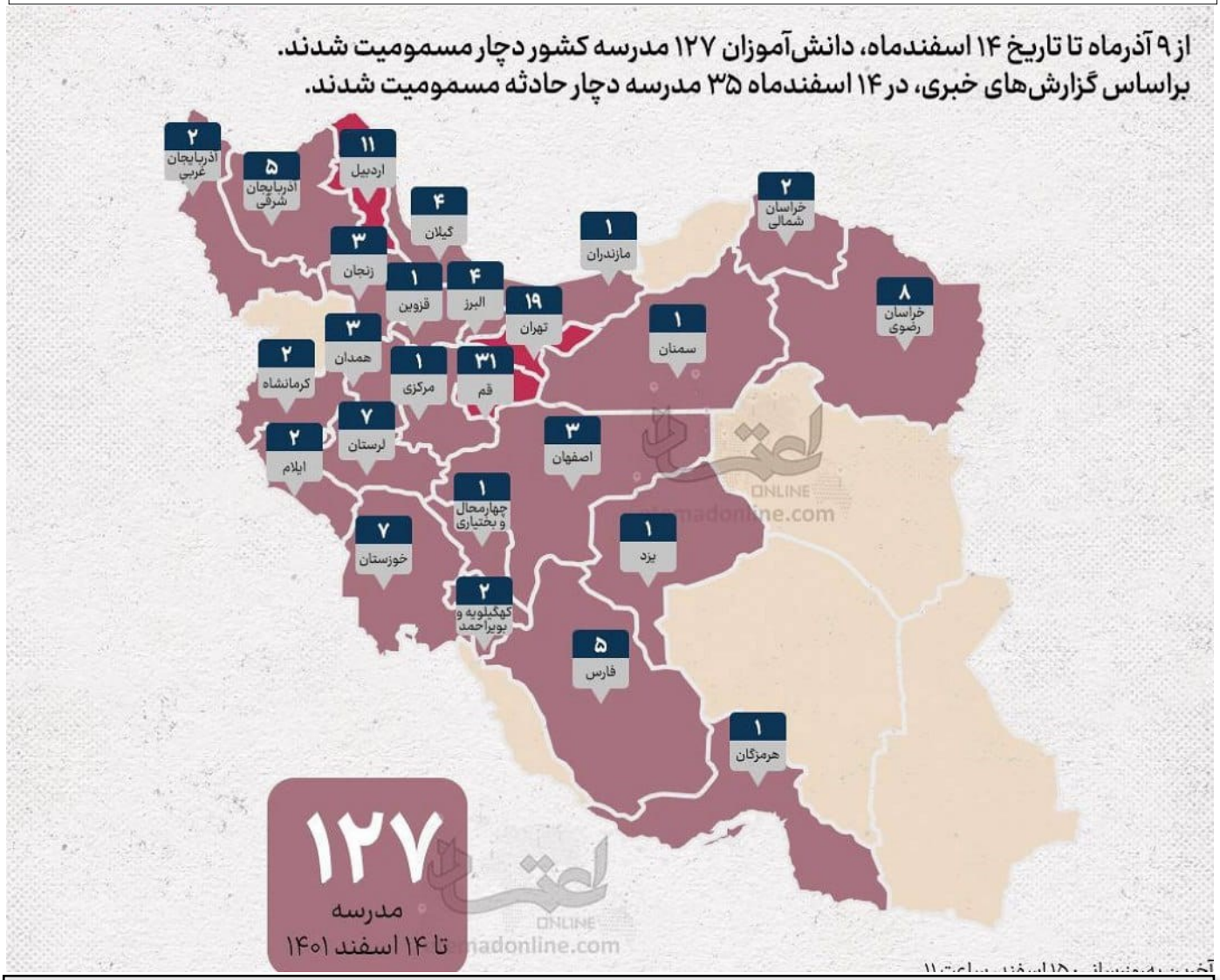

"Be Souyeh Ayandeh" (towards the future)
Volume 2, Issue No.2 March 2023
A Social, Cultural, Environmental, Historical and Scientific periodical
Published by the Tudeh Party of Iran
Web address: www.tudehpartyiran.org/ayandeh
Email address: **ayandeh1329@gmail.com**